

جریده شعله جاوید ارگان مرکزی
حزب کمونیست (مائونیست)
افغانستان است که عمدتاً در
خدمت تدارک ، برپایی و پیشبرد
جنگ مقاومت ملی مردمی و
انقلابی (شکل مشخص کنونی
جنگ خلق) قرار دارد .

(اساسنامه حزب)



شعله جاوید

ارگان مرکزی

حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان

سرطان 1387 (جولای 2008)

دوره سوم

شماره نهم

اجندای مشترک بارک اوباما و جان مک کین (تشدید و گسترش جنگ افغانستان)

در صفحه (2)

جنگی در راستای تحکیم بیشتر
اسارت

در صفحه (14)

چرا کودکان ما از گرسنگی می
میرند؟

در صفحه (17)

زمستان 1386 از میان زحمتکشان

قربانی گرفت

در صفحه (19)

وفاق ملی یا نفاق ملی

در صفحه (20)

پیوند با توده ها و بسیج و رهبری
آنها در مبارزات و مقاومت های شان

در صفحه (22)

مطالبی پیرامون وضعیت
نظامی در کشور

در صفحه (3)



افسران و سربازان اردوی پوشالی مخصوص رسم
گذشت عسکری 8 ثور 1387 در حال فرار از ساحه
رسم گذشت دیده می شوند

اجندای مشترک بارک اوباما و جان مک کین تشدید و گسترش جنگ افغانستان

جنگ در افغانستان از جمله مهم ترین مسائل مطروحه در کمپاین تبلیغاتی انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده امریکا شمرده می شود. مسئله این نیست که پیشنهاد ایجاد تغییر اساسی در سیاست تجاوزکارانه و اشغالگرانه امریکا، که تا حال باند بوش پیشبرده است، توسط کاندیدا و حزب رقیب به میان آمده است. این سیاست کماکان مورد تأیید هر دو رقیب اصلی انتخاباتی قرار دارد. اما در مورد اینکه جنگ در افغانستان همزمان با پیشبرد جنگ در عراق باید ادامه یابد، یا اینکه برای جنگ عراق راه خروجی ای سراغ گردیده و بطور متمرکزی به جنگ افغانستان توجه گردد، میان دو طرف اختلاف وجود دارد.

کاندیدای مربوط به " حزب جمهوریخواه " کماکان بر ادامه سیاست کنونی یعنی پیشبرد جنگ در افغانستان و عراق پافشاری میکند، کما اینکه خواهان تشدید بیشتر جنگ و افزایش قوا در افغانستان نیز هست. اما کاندیدای مربوط به " حزب دموکرات " خواهان تعیین تقسیم اوقات برای خروج قوای امریکایی از عراق و تشدید جنگ و افزایش قوا در افغانستان و در عین حال ایجاد فشار بیشتر بر پاکستان و احیانا پیشبرد عملیات های نظامی قوای امریکایی در قلمرو آن کشور است.

اخیرا در مذاکرات میان امپریالیست های امریکایی و رژیم دست نشانده در عراق بر سر امضای یک توافقنامه مشترک استراتژیک، از نوع همان موافقتنامه ای که میان بوش و کرزی قبلا به امضا رسیده است، " اختلاف نظر " بروز کرد و این مذاکرات بی نتیجه ماند. رژیم دست نشانده در عراق مخالف امضای چنین توافقنامه ای نیست، اما خواهان آن است که یک تقسیم اوقات برای خروج قوای امریکایی از عراق تعیین گردد. البته درینجا باید تذکر داد که خروج کامل قوای

امریکایی از عراق مطرح نیست، بلکه خروج قوای جنگی امریکا و سپردن " تام " مسئولیت های امنیتی به قوای پوشالی عراقی مطرح است، در حالیکه قوای امریکایی پایگاه یا پایگاه های دایمی در عراق خواهند داشت. رژیم بوش تعیین تقسیم اوقات برای خروج قوای امریکایی از عراق را نمی پذیرد و تصمیم گیری مشخص درینمورد را به آینده موکول می کند.

از جانب دیگر رژیم دست نشانده در افغانستان مداوما خواهان زدن " پایگاه های تروریستی " در پاکستان به عنوان منابع اصلی " صدور تروریزم " به افغانستان است و در راستای همین خواستش پیوسته و به هر مناسبتی تلاش می نماید که مناسبات میان پاکستان و افغانستان را به طرف تیرگی بیشتر پیش ببرد و قوای اشغالگر را متوجه پاکستان سازد. فیصله اخیر کابینه کرزی مبنی بر قطع تمامی مذاکرات میان حکومت های افغانستان و پاکستان گامی است در جهت تشدید جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه و گسترش آن به قلمرو پاکستان. از لحاظ نظامی نیز از مدتی به اینطرف اوضاع در مناطق مرزی پاکستان و افغانستان بطور روز افزون متشنج تر می شود و حملات هوایی قوای امریکایی به مناطق آنطرف خط دیورند افزایش می یابد.

در چنین شرایطی سفر کاندیدای مربوط به حزب دموکرات امریکا به کابل معنی و مفهوم خاصی را افاده می نماید. این سفر نشاندهنده آن است که بارک اوباما و حزب دموکرات امریکا از خواست رژیم دست نشانده برای کشاندن دامنه جنگ به قلمرو پاکستان حمایت می نمایند. خواست تعیین تقسیم اوقات برای خروج قوای امریکایی از عراق توسط این سناتور نیز در انطباق با خواست رژیم دست نشانده در عراق قرار دارد. از جانب دیگر، علیرغم اینکه باند بر سر

اقتدار کنونی در امریکا تا حال واضحا از کشاندن جنگ به قلمرو پاکستان حرف نزده است، اما بوش شخصا اعلام کرده است که چلنج بزرگ برای رئیس جمهور آینده امریکا، اوضاع پاکستان خواهد بود و نه اوضاع عراق. بر علاوه تا جاییکه انکشافات اخیر شرایط جنگی در افغانستان و نقاط مرزی افغانستان و پاکستان نشان می دهد، فرماندهان امریکایی مستقر در افغانستان نیز خواهان کشاندن جنگ به قلمرو پاکستان هستند. در واقع با وجودی که تا حال چنین سیاستی به عنوان سیاست جنگی رسمی امریکا اعلام نشده است، عملا فعالیت های نظامی قوای امریکایی در قلمرو پاکستان، به ویژه عملیات های هوایی، مکررا در حال افزایش است.

به این ترتیب، تشدید و گسترش جنگ افغانستان اجندای مشترک بارک اوباما و " دموکرات " و جان مک کین " جمهوریخواه " است. هر یکی از این کاندیداهای دو حزب اصلی سرمایه داران امپریالیست امریکا، که به نوبت برین کشور حکومت می کنند، در انتخابات آینده ریاست جمهوری امریکا در نوامبر سال جاری برنده شود، سیاست حکومت امریکا در قبال جنگ افغانستان، تطبیق و پیشبرد همین اجندای مشترک خواهد بود. تطبیق و پیشبرد این اجندا به مفهوم قتل و کشتار بیشتر و روز افزون اهالی ملکی، ویرانی های بیشتر و بیشتر و بی خانمانی و آوارگی های روز افزون تر توده های ساکن در دو طرف خط دیورند است.

صلح و آرامشی در کار نیست و در آینده نزدیک نیز در چشمرس قرار ندارد. مقاومت ناگزیر، نا قابل انصراف و غیر قابل سوال است. اما چگونه مقاومتی؟ مقاومتی که ما در پی آن هستیم و باید باشیم، مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم پوشالی است.

مطالبی پیرامون وضعیت نظامی در کشور

نگاه مجدد به:

وضعیت عمومی نظامی در کشور

از زمان انتشار بخش اول این نوشته تا حال چند تغییر نسبتاً مهم در بافت و کمیت قوای اشغالگر و قوای پوشالی به وقوع پیوسته که عبارت اند از:

- 1 - مجموع نفرات قوت های امریکایی مستقر در افغانستان فعلاً 36000 نفر هستند. بارک اوباما گفته است که اگر در انتخابات آینده ریاست جمهوری امریکا برنده شود، فوراً هفت هزار (7000) نفر دیگر نیز به افغانستان اعزام خواهد کرد.
- 2 - گفته می شود که تشکیلات اردوی پوشالی نزدیک به 60000 نفر شده و قرار است که مجموع افراد این اردو تا ختم سال 2009 به 80000 نفر برسد. گفته می شود که بارک اوباما با طرح افزایش نفرات این اردو تا صد و پنجاه هزار (150000) نفر موافق است.
- 3 - یک قول اردوی جدید هوایی تازه به جمع نیروهای اردوی پوشالی اضافه شده است. این قول اردو توسط قوت های اشغالگر امپریالیستی، عمدتاً امریکایی ها، ایجاد شده و دارای یک تعداد چرخ بال ترانسپورتی و جنگی، طیارات حمل و نقل نظامی و چند بال طیاره جنگی می باشد. اشغالگران، بخصوص امریکایی ها، وعده داده اند که این قول اردو را بیشتر و بیشتر تجهیز خواهند کرد.
- 4 - یک لواء کوماندو در چوکات اردوی پوشالی تازه تشکیل شده است. این لواء از طریق کمک های تسلیحاتی اشغالگران امریکایی مسلح و مجهز شده و منصبداران و سربازان آن توسط افسران امریکایی تعلیم دیده اند.
- 5 - اکنون معلوم شده است که مجموع مصارف ایجاد و پرورش اردو، پولیس و استخبارات رژیم تا حال 5 / 16 میلیارد دالر شده، که تقریباً همه توسط قدرت های اشغالگر امپریالیستی تامین شده است. این مبلغ غیر از پول هایی است که برای اجرای برنامه های بازسازی در عرصه های ملکی تخصیص داده شده است.

همچنان در وضعیت عمومی نظامی در کشور نیز در طی این مدت تغییرات مهمی حاصل شده است. عملیات های نظامی مهمی از قبیل عملیات هشتم ثور در کابل که باعث بر هم برخوردن مراسم جشن رژیم گردید و افتضاح بزرگی برای رژیم بار آورد؛ حمله بالای زندان قندهار که باعث آزاد شدن چهار صد زندانی سیاسی و بیش از ششصد زندانی دیگر گردید و ماهیت پوشالی نیروهای امنیتی رژیم را بخوبی روشن ساخت و همچنان حمله انتحاری بالای سفارت هند در کابل که عیرغم اطلاع قبلی استخبارات رژیم از آن صورت گرفت و مجموعاً 70 نفر کشته و 200 نفر زخمی بر جای گذاشت و در نوع خود بزرگترین عملیات تا کنونی در افغانستان محسوب می شود، نشاندهنده ارتقای کمی و کیفی جنگ در افغانستان است. در ماه می و جون امسال، برای اولین بار تلفات نیروهای اشغالگر امپریالیستی در افغانستان نسبت به تلفات آنها در عراق بیشتر گردید. تنها در ماه جون نیروهای اشغالگر امپریالیستی در افغانستان 45 نفر تلفات داشته اند، در حالیکه در همین ماه تلفات آنها در عراق 32 نفر بوده است. این امر نشاندهنده تشدید جنگ در افغانستان است. فرماندهان ناتو و مشخصاً فرماندهان امریکایی در افغانستان و حتی قصر سفید و پنتاگون پیش بینی کرده اند که جنگ ها در افغانستان در جریان سال جاری تشدید خواهد شد و یا در سطح فعلی باقی خواهد ماند.

در رابطه با همین موضوع بوش شخصاً ادعا کرده است که تلفات ما به این خاطر در افغانستان افزایش یافته است که نیروهای ما در افغانستان خود را به تروریست ها رسانده و به سختی با آنها در نبرد اند. با توجه به اینکه هر دو حزب بزرگ ایالات متحده امریکا که به نوبت در امریکا به قدرت می رسند، در رابطه با جنگ در افغانستان، بر خلاف مورد عراق، روی نکات بسیاری با هم توافق نظر دارند، هر کدام از دو کاندید اصلی در انتخابات آینده ریاست جمهوری امریکا به قدرت برسد، برنامه تشدید جنگ در افغانستان از طرف دولت امریکا پیش برده خواهد شد.

بعد از انتخابات اخیر در پاکستان مساعدت بیشتری برای طالبان و القاعده و سانر نیروهای بنیاد گرای معارض به وجود آمده است. این وضعیت را باید یکی از عوامل تشدید فعالیت های جنگی طالبان و القاعده و سانر نیروهای بنیاد گرای اسلامی در افغانستان و همچنان در پاکستان دانست. با توجه به اینکه در وضعیت پاکستان نه تنها در کوتاه مدت بهبودی ای متوقع نیست بلکه تشدید بیشتر بحران در آن کشور انتظار برده می شود، باید گفت که جنگ در افغانستان از طرف طالبان و سانر بنیاد گرایان معارض افغانستانی و پاکستانی و القاعده نیز در سال جاری تشدید خواهد شد.

1

نگاهی به وضعیت نظامی اشغالگران و رژیم پوشالی

قسمت دوم

صحبت از نیروهای نظامی رژیم دست نشانده، بدون در نظر داشت نیروهای مربوط به " ریاست عمومی امنیت ملی " رژیم یا شبکه استخبارات دولتی نا تکمیل	است. تشکیلات ریاست عمومی امنیت ملی رژیم شامل یک ریاست عمومی در مرکز، ریاست های ولایتی در تمامی ولایات و شعبات کار در ولسوالی ها است.	نیروهای ریاست عمومی امنیت ملی در اصل وظایف استخباراتی و جاسوسی برای رژیم را بر عهده دارند، ولی در عین حال به عملیات نظامی معینی نیز
--	--	---

دست می زنند. مثلا افراد مظنون را دستگیر می کنند و به مراجع دولتی مربوطه می سپارند و در مواردی نیز عملیات کمین و ترور علیه مخالفین را که دستگیر ساختن آنها می تواند جنجال برانگیز باشد، پیش می برند.

بخش مهمی از نیروهای ریاست عمومی امنیت ملی رژیم را کسانی تشکیل می دهند که در اصل متعلق به شبکه استخباراتی رژیم دست نشانده سوسیال امپریالیزم شوروی بوده اند و اینک در خدمت اشغالگران جدید در آمده اند. هم اکنون رئیس امنیت ملی رژیم یک پرچمی - خادیسست سابقه است و در تعداد زیادی از ولایات نیز روسای امنیت ملی همان خادیسست های سابق هستند. طبیعا تشکیلاتی که تحت رهبری این افراد قرار دارد نیز تا حد زیادی متشکل از همان جاسوس های مربوط به " خاد " سابق ساخته شده توسط کاجی بی و شبکه کار نجیب مزدور است. به این ترتیب خادیسست های سابقه در شبکه استخبارات رژیم دست نشانده نقش عمده بر عهده دارند.

پرسونل شبکه استخبارات رژیم شامل دو بخش است. یک بخش را مامورین رسمی تشکیل می دهند و بخش دیگر را پادو های اجیر. بخش مهمی از پادو های اجیر را گردانندگان فاحشه خانه ها و فواحش حرفه یی و حتی پسران مورد استفاده در همجنس بازی تشکیل می دهند. مامورین رسمی نیز دو بخش هستند. یک بخش را منصبداران و بخش دیگر را سپاهیان تشکیل می دهند. تعداد پادو های اجیر به درستی تخمین زده شده نمی تواند، اما تعداد آنها نسبت به مامورین رسمی چند برابر هستند. منصبداران استخباراتی در استخدام و چگونگی استخدام پادو های اجیر دستان بسیار بازی دارند و به همین جهت اختلاس و سوء استفاده بسیار وسیعی درین بخش، همانند سایر بخش های رژیم، جریان دارد. اما تعداد مجموعی مامورین رسمی استخباراتی رژیم را می توان تا حدی تخمین زد. با توجه به تشکیلات ریاست عمومی امنیت ملی رژیم در مرکز، ولایات و ولسوالی ها می توان تعداد مجموعی این افراد را 5000 نفر تخمین نمود.

بخاطر یافت نسبتا غلیظ پرچمی - خادیسست شبکه استخبارات رژیم و بافت قوی جهادی - طالبی اردو و پولیس رژیم، تضاد های معینی میان آنها وجود دارد و امنیتی ها غالبا شکایت دارند که

اردو و پولیس برای آنها درد سر و جنجال به وجود می آورند.

بخش بسیار کوچکی از بودجه جنگی برای اردو، پولیس و استخبارات رژیم، از طریق دولتی تامین می گردد. این بخش صرفا پرداخت معاشات معمولی منسوبین رسمی و غیر رسمی این ارگان ها را در بر می گیرد. رژیم پوشالی برای تامین اسلحه جات، تجهیزات و تاسیسات مورد نیاز برای نیروهای نظامی اش، بودجه معینی ندارد و همه چیز به رحم و کرم اشغالگران مربوط است. کما اینکه آن بخش از بودجه نیروهای نظامی که توسط رژیم تعیین و تامین می شود، نیز در اصل توسط اشغالگران در اختیار رژیم قرار داده می شود. از قرار معلوم یکتعداد از افسران اردو و پولیس و استخبارات رژیم، علاوه از معاشات رسمی دولتی، معاشات هنگفت " فوق العاده " نیز دارند که همانند تمامی موارد دیگر مستقیما توسط اشغالگران پرداخت می گردد. گذشته از آن در ولایات، بسته به ضرورت و وضعیت، گروپ های پی آر تی وقتا فوقتا پول هایی در اختیار ریاست های امنیت رژیم در ولایات مربوطه قرار می دهند تا جاسوس های پادو بیشتری را استخدام نمایند.

از لحاظ عملیاتی، همانگونه که نیروهای اردو و پولیس رژیم توسط قوت های خارجی به خدمت گرفته شده و برای اجرای نقشه های جنگی گمارده می شوند؛ شبکه استخبارات رژیم نیز در تابعیت فشرده ای از دساتیر و احکام قوت های اشغالگر قرار دارد. مثلا ریاست های امنیت ملی رژیم در ولایات مستقیما با گروپ های پی آر تی ولایتی ارتباط دارند و مطابق به هدیایات آنها عمل می کنند و اجرای وظایف سپرده شده آنها را بر عهده می گیرند.

شرکت های امنیتی خصوصی افغانستانی:

این شرکت ها در واقع به جنگ سالاران جهادی و طالبی شامل در رژیم دست نشانده تعلق دارند و تعداد آنها رویهمرفته به صد شرکت می رسد. تعداد افراد و سلاح ها و تجهیزات این شرکت ها یکسان نیستند. تعداد مجموعی نیروهای مسلح مربوط به این شرکت ها بطور تقریبی 10000 نفر تخمین می گردد، یعنی بطور اوسط هر شرکت 100 نفر نظامی.

شرکت های امنیتی افغانستانی در واقع به تقلید از شرکت های امنیتی خصوصی

امریکایی ایجاد شده اند. هدف اولیه از تشکیل آنها تلاش برای تحت کنترل در آوردن نیروهای مربوط به جنگ سالاران و در نهایت خلع سلاح آنها اعلام شده بود. اما در متن بحران روز افزونی که دامنگیر رژیم است و در شرایطی که اشغالگران بطور پیوسته مشکلات بیشتر و بیشتری پیدا می کنند، نه تنها این هدف بر آورده نشده بلکه خود به امتیازی برای جنگ سالاران مبدل گردیده است. خود سري های شرکت های امنیتی خصوصی بخوبی نشاندهنده تشتت و پراگندگی ذاتی رژیم دست نشانده است و به مثابه عاملی در جهت تضعیف نقش پولیس و اردوی رژیم عمل می نماید. به همین خاطر است که هر چند وقت بعد یکبار صحبت از خلع سلاح کردن این شرکت ها بر سر زبان ها می افتد و بعضا هم به خلع سلاح قسمی یکی دو شرکت امنیتی می انجامد، اما در فرجام این شرکت ها به حال خود باقی می ماند و به خود سري ادامه می دهند.

افراد مربوط به شرکت های امنیتی خصوصی افغانستانی وظایف مختلفی بر عهده می گیرند، اما در عملیات تهاجمی نظامی کمتر شرکت می کنند و یا اصلا شرکت نمی کنند. اینها برای حفظ امنیت شخصیت های بالای رژیم و مشخصا مالکان اصلی شرکت ها خدمت می کنند و همچنان برای تامین امنیت موسسات دولتی و موسسات غیر دولتی در مناطق تحت کنترل رژیم و حفظ امنیت راه ها، استخدام می گردند. استخدام آنها در رابطه به وظایف مشخص امنیتی در منطقه معین و در یک زمان تعیین شده است. قرار داد میان مراجع مربوطه و شرکت های امنیتی بصوت تیکه بسته میشود و پول شامل در قرار داد را خود شرکت می گیرد. این قرار داد ها هر میلی را که در بر داشته باشند، شرکت ها به افراد خود صرفا معاشات تعیین شده آنها را می دهد. البته اگر این افراد بخواهند پول بیشتری بدست آورند، باید دست به چور و چپاول و اخاذی بزنند. از لحاظ سوابق داخلی، نحوه کار و فعالیت شرکت های امنیتی خصوصی افغانستانی ادامه همان شیوه کار و فعالیت است که در زمان رژیم مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی توسط گروه های مختلف ملیشه، بخصوص ملیشه های گلیم جمع، پیشبرده می شد. البته با این تفاوت که تیکه های جنگی و امنیتی آن وقت جنبه قانونی و رسمی نداشت، ولی تیکه های فعلی شرکت های امنیتی خصوصی بصورت رسمی و قانونی صورت میگیرد و قرار

داد های مربوط به آنها رسماً بین دو طرف معامله به امضا می رسد. علاوه از شرکت های امنیتی خصوصی، یک تعداد موسسات خصوصی از قبیل بعضی بانک ها، تلویزیون ها، شرکت های ساختمانی و غیره نیز با کسب اجازه از مراجع دولتی، دسته های امنیتی ویژه خود را به وجود می آورند و این دسته ها را در دولت راجستری کنند. این دسته ها، که تعداد شان به ده ها دسته می رسد، گروه های کوچک نظامی ای هستند که کار آنها صرفاً حفاظت از تاسیسات مربوطه شان هستند. البته افراد این دسته ها اجازه دارند که در خارج از ساحه تاسیسات مورد حفاظت شان در محل نیز با خود سلاح حمل کنند. در عین حال، رژیم اجازه می دهد که افراد معینی بخاطر تامین امنیت شخصی، با ثبت سلاح های دست داشته شان در مراجع دولتی، مجاز باشند تا با خود سلاح حمل نمایند. این افراد باید سالانه مبلغ معینی پول، که عبارت از مالیه جواز اسلحه است، به دولت تسلیم نمایند و به این طریق هر ساله جواز شان را تجدید نمایند.

گروه های مسلح غیر مسئول:

مقامات رژیم دست نشانده تمامی گروه ها و دسته های مسلحی را که موجودیت آنها رسمیت ندارد و وظایف رسمی و قانونی دولتی بر عهده ندارند، ولی در عین حال جزء مخالفین مسلح اشغالگران و رژیم نیستند، بنام گروه های مسلح غیر مسئول یاد می نمایند. اینها در واقع بقایای نیروهای جهادی و ملیشه های وابسته به نیروهای سیاسی گوناگون شامل در رژیم هستند، که تا حال رسماً و حتی اسماً خلع سلاح نشده اند.

برنامه خلع سلاح نیروهای جهادی و ملیشه ها طی دو مرحله پیش رفته است: در مرحله اول تمام قطعات و جزو تام های رسمی دولتی آنها در تشکیلات وزارت دفاع و داخله رژیم خلع سلاح شدند. اشغالگران و رژیم دست نشانده این مرحله از خلع سلاح را موفقانه ارزیابی کرده و قبلاً اختتام آن را اعلام

کرده اند و ادعا دارند که درین مرحله تمامی سلاح های ثقیله موجود در نزد نیروهای مسلح جهادی و ملیشه ها جمع آوری گردیده اند. در مرحله دوم، خلع سلاح " گروه های مسلح غیر مسئول " آغاز گردید که اینک دومین سال خود را سپری می نماید و تا حال اختتام آنها اعلام نگردیده است. هر دو برنامه، عمدتاً ناموفق بوده و فقط بصورت قسمی باعث خلع سلاح نیروهای جهادی و ملیشه ها گردیده است. سلاح های ثقیله و خفیفه و مهماتی که نیروهای جهادی و ملیشه ها تا حال به برنامه های خلع سلاح تسلیم کرده اند، در اکثریت موارد، سلاح ها و مهمات از کار افتاده و تاریخ تیر شده بوده اند. قسمت اعظم سلاح ها و مهمات جدید و قابل استفاده کماکان در نزد این نیروها باقی مانده اند. این سلاح ها و مهمات یا عملاً در اختیار گروه های مسلح مربوط به این نیروها قرار دارند و یا هم در گدام های متعلق به آنها نگه داری می شوند. بنابراین " گروه های مسلح غیر مسئول " آن بخش عمده از نیروهای جهادی و ملیشه ها را تشکیل می دهند که کماکان مسلح و مجهز باقی مانده اند.

این گروه های مسلح از یکجانب در حفظ امنیت و تقویت قدرت مرکزی رژیم مستقیماً نقشی بازی نمی کنند و موجودیت و فعالیت آنها یکی از عوامل نیرومند بی ثباتی و ضعف امنیتی این قدرت مرکزی است. اما از جانب دیگر همین گروه ها در حفظ و بقای حالت اشغال در کشور و کلیت حاکمیت ارتجاعی در مناطق تحت اداره شان نقش دارند. این گروه ها نقش حافظ و نگهبان تسلط ارتجاعی جنگ سالارانه باند های مربوطه و سران مرتجع آنها را که همه در واقع به نحوی از انحاء جزء مشمولین رژیم دست نشانده هستند، در منطقه بازی می نمایند و برای حفظ این تسلط علیه توده ها با قساوت و بیرحمی عمل می کنند. در واقع بخاطر موجودیت همین گروه های مسلح ارتجاعی است که در بسیاری از مناطق دور دست کشور که رسماً به عنوان مناطق تحت تسلط رژیم

دست نشانده شناخته می شوند، حاکمیت مرکزی رژیم صرفاً یک نام است و حاکمیت مستقیم و بلا واسطه در دستان " گروه های مسلح غیر مسئول " است. گرچه موجودیت این گروه ها تا حد زیادی باعث تضعیف سلطه سرتاسری یکدست رژیم بر کشور می گردد، اما تا زمانیکه این گروه ها علیه اشغالگران نایستند و در نهایت در خدمت آنها قرار داشته باشند، رویهمرفته توسط اشغالگران تحمل می گردند. یک " گروه مسلح غیر مسئول " ارتجاعی، در شرایطیکه نیروهای رسمی دولتی در منطقه وجود نداشته و نمی تواند کارکرد داشته باشد، به عنوان یک عامل مهم جلوگیری از نفوذ مخالفین مسلح اشغالگران و رژیم در منطقه عمل می نماید و حتی مخالفت های غیر مسلحانه را مهار می نماید و به این ترتیب به کلیت حالت اشغال در کشور مدد می رساند.

تولید و قاچاق مواد مخدر و گروگان گیری و سرقت های مسلحانه از جمله کار های معمولی " گروه های مسلح غیر مسئول " به شمار می رود. از آنجائیکه این گروه ها توسط مقامات نیرومند داخل رژیم حمایت می گردند، قادر هستند اینگونه فعالیت های شان را بدون درد سر و گرفتاری از سوی مقامات امنیتی رژیم پیش ببرند. درد سر ها و گرفتاری ها فقط وقتی پیش می آیند که کشمکش میان دو یا چند جناح مختلف درون رژیم حاد شود و آنها در صدد ضربه زدن به هم بر آیند.

در پهلو " گروه های مسلح غیر مسئول "، تعداد زیادی از اشخاص منفرد نیز به درجات مختلف مسلح هستند. این وضعیت بیشتر به سنت مسلح بودن افراد و خانواده ها در افغانستان مربوط است و در حالات عادی معمولاً حکایتگر یک حالت نظامی و جنگی نیست. ولی اینگونه تسلیحات می توانند در منازعات فردی، خانوادگی و قومی و طایفه یی مورد استفاده واقع شوند و اینگونه منازعات به کشت و خون کشانده شوند.

2

نگاهی به وضعیت نظامی طالبان، حزب اسلامی گلبدین و القاعده

اسلامی یونس خالص و حرکت انقلاب اسلامی و بخش های زیادی از نیروهای

اسلامی، محاذ ملی اسلامی، جبهه نجات، تمامی احزاب اسلامی شیعه، بقایای حزب

اکثریت نیروهای اسلامی افغانستان یعنی جمعیت اسلامی و شورای نظار، اتحاد

قبلی طالبان و حزب اسلامی گلبدین، در درون رژیم دست نشانده قرار گرفته اند. یونس خالص شخصا علیه اشغالگران و رژیم کرزی اعلام جهاد نمود، اما قادر نشد فعالیت های عملی درین راستا براه اندازد و عاقبت در انزوا و گوشه گیری جان داد. آن بخش از نیروهای مربوط به احزاب سنی مذهب این مجموعه که به رژیم کرزی نه پیوسته اند، یا غیر فعال شده اند و یا به طالبان ملحق شده اند. اما نیروهای مربوط به احزاب اسلامی شیعه در صورتیکه ندرتا به رژیم کرزی نپیوسته باشند، گوشه گیری اختیار کرده اند و تا حال در صف مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده قرار ندارند.

به این ترتیب، مقاومت اسلامی را باید منحصر در حد طالبان معارض و نیروهایی از حزب اسلامی که برای گلبدین باقی مانده اند، محسوب نمود. بعضی از منابع خارجی، گروه تحت رهبری جلال الدین حقانی را نیز یک نیروی مستقل به حساب می آورند. اما این گروه، علیرغم ارتباطات معینی که به دلیل خویشاوندی حقانی با خاندان سلطنتی سعودی با دربار این کشور دارد و از جانب حلفات معینی از درباریان و شیخ های مرتبط به آنها حمایت می گردد، یک گروه کاملا مستقل نیست و در واقع یکی از گروه های مربوط به طالبان به شمار می رود. این گروه در زمان امارت اسلامی طالبان یکی از گروه های اصلی طالبان بود و در حال حاضر نیز با وجودیکه نسبت به گروه های زیادی از طالبان با استقلالیت بیشتری حرکت می کند، کماکان دارای چنین وضعیتی است.

طالبان :

طالبان در جنگ های شان علیه نیروهای مربوط به دولت اسلامی ربانی - مسعود و سایر نیروهای جهادی حاکم، از شیوه های چریکی استفاده نمی کردند، بلکه لشکر کشی های شان شکل نسبتا منظم داشتند. آنها همین شیوه جنگی را در ابتدای مقابله با قوای مهاجم امریکایی و انگلیسی نیز بکار گرفتند و تلفات سنگینی متقبل گردیدند. وقتی مقاومت این نیروهای منظم، پس از تقریبا دو ماه مقاومت غیر منتظره و غیر قابل پیش بینی، در مقابل مهاجمین به پایان رسید، آنها از تمام مناطق تحت تصرف شان با حالت پریشان و هزیمت یافته پا پس کشیدند، بدون اینکه قادر باشند سازماندهی نیروهای شان را شکل چریکی

بدهند و در روستا ها و کوهستانات دست به مقاومت بزنند. در این شکست بسیار قاطع و سرتاسری که باعث تسلط اشغالگران و رژیم دست نشانده بر سراسر افغانستان گردید، علاوه از ناتوانی طالبان در تغییر شکل جنگ از جنگ منظم به جنگ چریکی، عدم حمایت توده های مردم از آنها و تا حدی روحیه باختگی عمومی مبنی بر شکلگیری مفکوره عدم امکان مقاومت در مقابل قوای امریکایی، نیز نقش قاطعی بازی کردند. در واقع همین شکست باعث گردید که بخش های نسبتا بزرگی از نیروهای طالبان به رژیم دست نشانده پیبوندند و یکجا با جمع نیروهایی مثل ظاهر خانی ها، بیروکرات ها و تکنوکراتهایی مثل کرزی، افغان ملتی ها، خلقی های جناح تنی و جمع کثیری از خوانین پشتون که از ابتدا با متجاوزین همراهی کرده و در زیر بیرق آنها خزیده بودند، جناح اصلی قدرت دست نشانده را تشکیل دهند. این نیروها تماما تا زمان قبل از اعلام امارت اسلامی، که بعد از تصرف کابل توسط طالبان صورت گرفت، با طالبان همکار بوده و در زیر بیرق آنها می جنگیدند.

طالبان شکست خورده، از زمان حمله امریکایی ها و انگلیس ها به افغانستان و به اشغال در آمدن کشور توسط آنها تا زمان آغاز جنگ عراق و تحت اشغال در آمدن این کشور، در واقع فعالیت نظامی ملموس و چشمگیری نداشتند. آغاز مقاومت ها در عراق در عین حال نشانه هایی از مقاومت چریکی پراکنده طالبان را نیز با خود همراه داشت و همچنان باعث فعالیت های بیشتر طالبان پاکستانی و گروه های عرب و غیر عرب مرتبط به القاعده در پاکستان و افغانستان گردید.

مبارزات وسیعی که در خود کشور های غربی علیه تجاوز امپریالیست های امریکایی و انگلیسی بر عراق و اشغال این کشور به میان آمد، موضوع افغانستان را نیز بیشتر از پیش به یک امر مهم مبارزاتی توده یی در کشور های غربی مبدل کرد. قبل برین عکس العمل های مبارزاتی توده یی در کشور های غربی در مورد موضوع افغانستان، در مقایسه با مبارزات مرتبط به مسئله عراق، زیاد گسترده و وسیع نبود. از جانب دیگر جنگ عراق باعث گردید که شکاف میان قدرت های امپریالیستی، مشخصا میان امریکا و روسیه، بیشتر شده و تضاد میان شان نسبت به سابق حدت کسب نماید. بر علاوه تهدیدات امریکا علیه

ایران و بهبود وسیع مناسبات میان امریکا و هند، که برای پاکستان یک امر تهدید آمیز است، زمینه های مانور بیشتری برای طالبان و زمینه های همکاری بیشتر نیروهای سیاسی مشخص و بخش هایی از حاکمیت در این دو کشور با آنها را به وجود آورد.

اما مهم ترین عاملی که باعث گردید طالبان دوباره سر بلند کنند و به تدریج نیرو بگیرند و از شروع سال 1385 به اینطرف به عنوان یک نیروی نسبتا بزرگ در مناطق وسیعی از کشور مجددا مطرح گردند، آشکار شدن روز افزون عوارض اشغال امپریالیستی و حاکمیت پوشالی رژیم دست نشانده بوده و هست. مشخصا ناکامی برنامه های بازسازی امپریالیستی و ارتجاعي در تمامی عرصه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی باعث گردید که طالبان شکست خورده و وسیعا مورد نفرت مردم دوباره زمینه یابند تا در میان مردم نفوذ کرده و فعالیت های جنگی خود را گسترش دهند.

طالبان که با تکیه بر حمایت قسمی توده یی در مناطق معینی از کشور و با استفاده از حمایت های مستقیم و غیر مستقیم خارجی، درگیری های پراکنده شان علیه نیروهای دولتی و نیروهای اشغالگر را سازمان دادند، از بد بینی روز افزون مردم نسبت به اشغالگران و رژیم دست نشانده حد اعلاي استفاده را بردند و توانستند مجددا نیروهای پراکنده شان را سر و سامان دهند و نیروهای تازه جلب و جذب نمایند.

گزارشی را که رئیس عمومی امنیت به اصطلاح ملی رژیم در مجلس استیضاح در پارلمان رژیم پوشالی در مورد افزایش پیوسته گراف واقعات امنیتی در ظرف چهار سال گذشته ارائه کرد، بصورت عمده انعکاس دهنده تشدید و گسترش فعالیت های نظامی طالبان است. مطابق به این گزارش، مجموع واقعاتی که در سال های 1383 ، 1384 ، 1385 و 1386 توسط ریاست عمومی امنیت به اصطلاح ملی رژیم ثبت گردیده، به ترتیب ذیل می باشد:

درسال 1383 - 1466 واقعه

درسال 1384 - 1796 واقعه

درسال 1385 - 3012 واقعه

درسال 1386 - 4118 واقعه

این " واقعات امنیتی " انواع گوناگون عملیات های نظامی را، که طالبان انجام می دهند، شامل می گردد، اما همه آنها را در بر نمی گیرد، بلکه فقط برخوردهای مسلحانه، ترور، تخریب، عملیات های

انتحاری و انفجاری و گروگان گیری ها را در بر می گیرد. مثلا مواردی که روستاها بدون برخورد مسلحانه، بصورت موقتی و یا دوامدار تحت کنترل طالبان قرار می گیرند، و در موارد زیادی چنین می شود، در لیست فوق شامل نمی باشد؛ در حالیکه این موضوع بسیار مهم است و باعث خارج شدن موقتی و یا دوامدار روستاهای مذکور از چنگ ارگان های محلی رژیم دست نشانده و بر قراری قدرت طالبان در آنها می گردد. طالبان درین روستاها سیستم قضایی شرعی شان را برقرار میسازند، از اهالی مالیات اسلامی می گیرند و کمک های مالی داوطلبانه از آنها جمع آوری می کنند، مکاتب دخترانه را می بندند، امنیت کشت کوکنار، تولید هروئین و قاچاق مواد مخدر را تامین می کنند، مدارس دینی خاص خود شان را تا آنجائیکه بتوانند فعال میسازند و به سرباز گیری می پردازند.

سیستم سربازگیری طالبان بسیار سهل و ساده است. آنها اهالی را به " جهاد علیه کفار " دعوت می کنند و افراد داوطلب جنگ را مسلح میسازند و در صفوف نیروهای نظامی شان شامل میسازند. همچنان در مناطقی که به نحو نسبتا با ثباتی در تصرف می گیرند، از هر چند خانواده (مثلا بیست خانواده) یک سرباز می گیرند و یا پول معاش ماهانه یک سرباز را از آنها حصول می کنند. همین شیوه سرباز گیری بدوی باعث می گردد که جواسیس رژیم و اشغالگران به آسانی بتوانند در صفوف نیروهای نظامی آنها رخنه نمایند. اطلاعاتی که توسط این جواسیس در اختیار مقامات امنیتی رژیم و به ویژه اشغالگران قرار داده می شود تا حال باعث وارد آمدن ضربات مرگبار متعددی بر نیروهای طالبان، منجمه کشته شدن فرماندهان مهم آنها، گردیده است. اما آنها شیوه سربازگیری شان را تغییر نداده اند. شیوه کار آنها برای جلوگیری از نفوذ جواسیس رژیم و اشغالگران به درون صفوف نیروهای شان مبتنی بر تطبیق مجازات خشن و بیرحمانه سر بریدن بالای جواسیسی است که دستگیر می گردند. طالبان به تقلید از همفکران القاعده بی شان در عراق، از صحنه های سربریدن این جواسیس فیلم تهیه می نمایند و به پخش این فیلم ها اقدام می کنند تا " فرجام جاسوسی " برای دشمن را نشان دهند. رعب و وحشت قابل ایجاد از پخش این فیلم ها در میان اهالی تا حد معینی باعث

جلوگیری از نفوذ جواسیس دشمن در صفوف آنها می گردد، اما اینچنین تاثیراتی به شدت دارای محدودیت است و کاربرد موثر مورد نیاز را ندارد و بر علاوه باعث بر انگیخته شدن بدبینی اهالی علیه آنها می گردد. به همین جهت است که چند ماه قبل ملا عمر فرمان داد تا دیگر طالبان مجازات سربریدن را اجرا نکنند. اما علیرغم این فرمان، کماکان سر بریدن ها ادامه یافته است. دلیل آن روشن است. ایدنولوژی تنوکراتیک اسلامی نوع طالبانی برای جلوگیری از ارتکاب " گناه " در اساس متکی بر رعب و وحشت است، رعب و وحشت از " آتش دوزخ " این ویژه گی در میان تمامی شاخه های اسلام فقهاتی یعنی متشرعین مذاهب گوناگون اسلامی شیعه و سنی مشترک است، کما اینکه وضعیت شاخه های مختلف تصوف ازین بابت فرق می کند.

سیستم عملیاتی نیروهای نظامی طالبان مبتنی بر استفاده از شیوه های جنگی تجربه شده در جنگ های افغانستان و همچنان بکار گیری شیوه های عملیاتی در جنگ های عراق توسط نیروهای القاعده است. عملیات ها برای اشغال روستاها و مراکز ولسوالی ها در اساس مبتنی بر تجارب جنگی بدست آمده در خود افغانستان، از زمان جنگ مقاومت ضد " شوروی " تا حال است. اما عملیات انتحاری که طالبان افغانستانی " عملیات استشهادی " یعنی عملیات شهادت طلبانه می نامند و طالبان پاکستانی " عملیات فدایی " - که خاطره های تاریخی فدائیان اسماعیلی را تداعی می نماید، در خود افغانستان سابقه نداشته است. این نوع عملیات ها از القاعده کاپی شده و حتی گفته می شود که آموزش های اولیه برای اجرای آنها در عراق صورت گرفته است. عملیات های انفجاری قسما متکی بر تجارب قبلی در افغانستان است و قسما هم متکی به آموزش های جدید، منجمه بکارگیری مواد منفجره مدرن تر، که در عراق یا پاکستان به عمل می آیند. عملیات های چریکی طالبان در شهر ها اساسا متکی بر عملیات های انتحاری است. عملیات هشتم ثور امسال که باعث برهم خوردن کل مراسم جشن رژیم در شهر کابل گردید و انعکاس وسیعی یافت نیز در اصل باید یک عملیات انتحاری بوده باشد. اما وضعیت رژیم دست نشانده آنچنان بحرانی است که عملیات چند فرد انتحاری طالبان باعث فرار تمامی نیروهای امنیتی رژیم اعم از اردو و پولیس و استخبارات از ساحه جشن

گردید. در نتیجه افراد انتحار کننده هم عملیات شان را موفقانه انجام دادند و هم چند نفر شان توانستند زنده از ساحه عملیات خارج گردند.

نیروهای نظامی طالبان اساسا فاقد سیستم دفاع هوا هستند. حتی نیروهای نظامی امارت اسلامی طالبان در وقت قدرت طالبان نیز سیستم دفاع هوا در اختیار نداشتند. البته به تازه گی ادعاهایی از جانب بعضی از حلقه های مرتبط به طالبان مبتنی بر قرار گرفتن راکت های سرشانه بی مدرن ساخت چین در اختیار آنها، مطرح گردیده است. اما این ادعا تا حال در عمل به روشنی ثابت نشده است، گرچه دو سه مورد از سقوط چرخ بالهای امریکایی وجود دارند که طالبان ادعای سرنگونی آنها را کرده اند.

تسلیحات و مهمات و تجهیزات نیروهای نظامی طالبان شامل سه بخش است. یک بخش همان سلاح ها و مهمات و تجهیزات است که از زمان قدرت و حاکمیت شان باقی مانده است. بخش دیگر سلاح ها، مهمات و تجهیزاتی است که تازه در اختیار شان قرار داده می شود. این بخش معمولا از طریق پاکستان و ایران تامین می گردد. در واقع بخش های معینی از حاکمیت درین دو کشور، طالبان را بطور کل و یا بخش هایی از آنها را به درجات گوناگون حمایت می نمایند. علاوه از اینها طالبان یک شبکه تقریبا سرتاسری در کل افغانستان برای خرید اسلحه، مهمات و تجهیزات نظامی به وجود آورده اند. این یگانه مورد از فعالیت های طالبان است که محدود به مناطق پشتون نشین نمانده و در مناطق مورد سکونت ملیت های غیر پشتون نیز به راه افتاده است.

مجموع نیروهای نظامی طالبان را نمی توان بصورت دقیق بر آورد کرد. مطابق به احصائیه هایی که اشغالگران و مقامات رژیم دست نشانده داده اند، تعداد آنها 15000 الی 20000 نفر است، اما این احصائیه بسیار تقریبی است و به هیچوجه یک احصائیه دقیق محسوب نمی گردد. طالبان خود تا حال تعداد نیروهای شان را اعلام نکرده اند و به احتمال زیاد خود شان نیز قادر نیستند تعداد دقیق آنها را معین نمایند. دلیل آن این است که در نیروهای نظامی طالبان، بخش دانی به عنوان بخش تثبیت شده و معین اصلا وجود ندارد. البته افرادی وجود دارند که بصورت دائمی به فعالیت های نظامی مصروف اند، اما این افراد تا حال بصورت یک بخش مجزا و مستقل و

بصورت یک اردوی منظم عرض وجود نکرده است. بخش مهمی از نیروهای نظامی طالبان را افرادی تشکیل می دهند که یا بصورت نیمه وقت به فعالیت های نظامی مصروف اند و یا بصورت وقفه بی درین فعالیت ها سهم می گیرند. یکی از دلایل چنین وضعیتی این است که دسته های نظامی طالبان، علیرغم ارتباطات نسبتا وسیع بین المللی آنها، خصلت های قومی و قبیله ای شان را تا حد زیادی حفظ کرده اند و به همان پیمانته به مثابه دسته های ایله جار قومی فعالیت دارند.

محدودیت تقریبا غیر قابل علاج طالبان، هم از لحاظ بافت تشکیلاتی و هم از لحاظ ترکیب نیروهای نظامی شان، همانا محدودیت ملیتی آنها است. طالبان خشن ترین نیروی شوونیست در افغانستان محسوب می گردند. آنها در زمان حاکمیت " امارت اسلامی " شان، در مناطق ملیت های غیر پشتون با قساوت و بیرحمی خارق العاده ای عمل کردند و نه تنها اهالی این مناطق را به شدید ترین وجهی سرکوب کردند، بلکه در بخش های معینی از کشور، مثل شمالی و مزار، سیاست تصفیه ملیتی سبعانه ای را پیش بردند. به همین جهت است که ترکیب طالبان به شدت یک ترکیب پشتونی است. البته آنها علاوه از مناطق پشتون نشین جنوب و شرق، در مناطق غرب و شمال کشور نیز فعال اند. اما در این مناطق نیز صرفا قادر اند در میان اقلیت پشتون اهالی جای پا و زمینه فعالیت داشته باشند.

علاوتا، تجاوز و لشکر کشی امپریالیست های امریکایی و انگلیسی بر افغانستان و اشغال این کشور توسط آنها تا حد زیادی توسط نیروهای جهادی و ملیشه های تسلیم طلب، به مثابه روزنه نجات غیر پشتون ها از سببیت شوونیستی طالبی وانمود گردیده و کماکان وانمود می گردد. این عامل در ابتدای این تجاوز و لشکر کشی به مثابه عامل مهمی در شیوع تسلیم طلبی در میان غیر پشتون ها نقش بازی کرد. البته این " روزنه نجات " ، پس از سپری شدن شش و نیم سال، دیگر عمدتا اعتبار و حیثیت خود را از دست داده است. اما کماکان طالبان قادر نیستند در میان غیر پشتون ها نفوذ نمایند و از میان آنها سرباز گیری نمایند. طالبان خود نیز درینمورد زیاد به فعالیت نمی پردازند و تشدد به خرچ نمی دهند. به احتمال زیاد آنها خود نیز به این محدودیت شان واقف اند و به این نتیجه رسیده اند که شدت عمل، این محدودیت را عمیق تر و پایا تر میسازد.

در واقع پایه اجتماعی طالبان یک پایه اجتماعی پشتونی است، نه تنها در افغانستان بلکه در پاکستان نیز. هم اکنون طالبان پاکستانی در پهلوی طالبان افغانستانی به مثابه نیروی مهمی قد علم کرده و دارای مناطق وسیع و نیروهای نظامی فعال و گسترده اند. در پاکستان نیز جنبش طالبان یک جنبش تک ملیتی است و صرفا در مناطق پشتون نشین پاکستان، عمدتا در مناطق قبائلی، موجودیت و فعالیت دارند. طالبان پاکستانی نقش مهمی در تقویت و گسترش جنبش طالبان در مجموع بازی می نمایند. طالبان پاکستانی نه تنها در پاکستان فعالیت می نمایند بلکه در جنگ های افغانستان نیز بصورت نسبتا وسیع سهم می گیرند و حتی در مواردی نقش جنگی آنها نسبت به نقش جنگی طالبان افغانستانی بیشتر و چشمگیر تر است. مثلا عملیات انتحاری ای که طالبان انجام می دهند، کمتر توسط طالبان افغانستانی و بیشتر توسط طالبان پاکستانی صورت می گیرد. البته شرکت پاکستانی ها در جنگ های افغانستان منحصر به شرکت طالبان پاکستانی درین جنگ ها نیست و سایر گروه های بنیاد گرای مخالف اشغال افغانستان و مخالف رژیم کرزی در پاکستان نیز افراد شان را برای جنگ به افغانستان می فرستند. اما سطح شرکت آنها محدود است و این طالبان پاکستانی اند که نیروی عمده پاکستانی شرکت کننده در جنگ های افغانستان را تشکیل می دهند.

مناطق مربوط به طالبان پاکستانی، مناطق پشت جبهه ای امنی را برای طالبان افغانستانی تشکیل می دهد. آنها ازین مناطق به مثابه اسراحتگاه، ساحه عقب نشینی و مراکز تامینات لوجیستیکی استفاده می کنند و درین مناطق مراکز تعلیمات نظامی شان را، علاوه از چنین مراکزی در افغانستان، دائر می کنند. پشتون ها توسط خط دیورند تقریبا بصورت مساوی به دو بخش افغانستانی و پاکستانی تقسیم گردیده اند. این تقسیم در موارد بسیاری حتی یک قبیله مشخص را دو پارچه کرده و به دو طرف خط مذکور قرار داده است. مثلا اچکزی ها در منطقه بولدک و چمن و یا مهمند ها و شینواری ها در شرق افغانستان و غرب صوبه سرحد پاکستان. به همین سبب تعداد زیادی از افراد قبایل مرزی آزادانه در دو طرف خط دیورند رفت و آمد داشته و دارند و تشخیص پاکستانی بودن و افغانستانی بودن آنها چندان آسان نیست. بر علاوه خط دیورند یک خط مرزی

بسیار طولانی است که در قسمت شرق و جنوب شرق افغانستان از مناطق کوهستانی صعب العبور و در قسمت جنوب از دشت های خشک بی آب و علف می گذرد. قوای نظامی سوسیال امپریالیستی در زمان حضور شان در افغانستان مداوما کوشش کردند که مانع عبور و مرور " مجاهدین " از این خط مرزی گردند، اما کمتر توفیق حاصل کردند. در شرایط کنونی بخش مهمی از قوای نظامی دولتی پاکستان نیز ظاهرا برای مسدود کردن این خط مرزی می کوشد. حکومت پاکستان ادعا دارد که تعداد این قوا به 80000 نفر می رسد. اما تلاش این قوا علیرغم تحمل تلفات سنگین تا حال چندان نتیجه نداده است. مقامات پاکستانی تعداد مجموعی تلفات این قوا را تا حال بیشتر از 1200 نفر اعلام کرده اند. یکی از دلایل این وضعیت موجودیت روحیه همدردی و همکاری با طالبان در میان این قوا است.

افراد و بخش هایی از نیروهای نظامی دولتی پاکستان (اردو، پولیس و ملیشه های قومی) نیز به سطوح و درجات مختلفی با طالبان

افغانستانی، و همینطور طالبان پاکستانی، همکاری می نمایند. گرچه راس فرماندهی نظامی دولتی پاکستان حیثیت یکی از " متحدین

استراتژیک " خارج از ناتو را برای امپریالیست های امریکایی کمایی کرده است، اما کماکان افراد و حلقه های زیادی در درون نیروهای نظامی دولتی پاکستان موجود اند که با طالبان همدردی دارند و به آنها کمک می رسانند. در واقع نیروهای نظامی دولتی پاکستان عملا به دو بخش عمده و غیر عمده تقسیم گردیده اند. بخش عمده آنها که بخش حاکم نیز هست، در اتحاد با امپریالیست های امریکایی و متحدین شان قرار دارد و بخش غیر عمده آنها تا هم اکنون به حمایت از طالبان ادامه می دهد.

حزب اسلامی گلبدین:

نیروهای تحت رهبری حزب اسلامی گلبدین حکمتیار که علیه نیروهای اشغالگر و رژیم کرزی می جنگند، همانند طالبان، صرفا بخشی از نیروهای زمان قدرتمندی این حزب را تشکیل می دهند، اما با محدودیت به مراتب بیشتری نسبت به طالبان. اکثریت نیروهای تحت رهبری قبلی این حزب در مناطق مختلف کشور به رژیم کرزی پیوسته اند و فقط بخش کوچکی از این نیروها به مقاومت علیه

نیروهای اشغالگر و رژیم کرزی ادامه می دهند.

محدودیت ملیتی دامن نیروهای مقاومت کننده حزب اسلامی حکمتیار را نیز گرفته است. این نیروها، همانند طالبان، صرفاً در مناطق پشتون نشین جنوب و شرق و در ساحات مورد سکونت پشتون ها در سانر مناطق کشور فعال اند. محدودیت ملیتی برای طالبان، از همان زمان آغاز تحریک شان وجود داشت. اما حزب اسلامی گلبدین قبلا یک حزب کثیر الملیتی بود و حتی در میان هزاره ها، اعم از شیعه و سنی، نیز کم و بیش حضور داشت. اما پس از تجاوز امپریالیست های امریکایی و متحدین شان بر افغانستان و رویکار آمدن رژیم دست نشانده، تقریباً تمامی نیروهای غیر پشتون این حزب در درون رژیم کرزی قرار گرفتند و قسمت کمی ازین نیروها که در درون رژیم قرار نگرفته اند تا حال فعالیت های نظامی مشهودی از آنها به چشم نخورده است. البته این گفته به این مفهوم نیست که تمامی نیروهای مربوط به این حزب در مناطق پشتون نشین و در میان پشتون ها، به مقاومت ادامه می دهند. بخش های بسیار مهمی از این نیروها یا به رژیم کرزی پیوسته اند و یا غیر فعال گردیده اند.

در مناطقی که طالبان با قدرتمندی حضور دارند، نیروهای مربوط به حزب اسلامی گلبدین فعالیت مستقل ندارند و در درون نیروهای طالبان پوشش گرفته اند. در واقع طالبان درین مناطق به هیچ نیروی دیگری اجازه نمی دهند که فعالیت های مستقل داشته باشد. اما در مناطق معین دیگری که طالبان حضور نسبتاً قدرتمند ندارند و در عین حال حزب اسلامی تا حدی نیرو و توان دارد، نیروهای مربوط به این حزب به فعالیت های مستقل نظامی می پردازند. در آن ساحاتی از این مناطق که نیروهای این حزب نسبتاً قوی هستند، مثلاً ولایت کنر، مسنولیت فعالیت های شان را بر عهده می گیرند. ولی در ساحات دیگری که چندان نیرومند نیستند، مثلاً ولایت غزنی، مسنولیت عملیات های شان را بر عهده نمی گیرند.

تعیین تعداد فعلی نیروهای نظامی مقاومت کننده حزب اسلامی گلبدین، حتی بصورت تخمینی، مشکل است. یکی از دلایل این امر این است که در بسیاری موارد، نمی توان مرز دقیقی میان نیروهای مقاومت کننده و نیروهای تسلیم شده این حزب ترسیم نمود. مثلاً در مربوطات ولایت غزنی و البته در مناطق پشتون نشین این

ولایت، تعداد زیادی از مربوطین سابقه حزب اسلامی در چوکات برنامه " همبستگی ملی " رژیم کرزی فعالیت می نمایند. در عین حال درین مناطق حرکت های نظامی معینی علیه نیروهای خارجی و نیروهای رژیم کرزی به عمل می آید که طالبان مسنولیت آنها را بر عهده نمی گیرند. گرچه تا حال حزب اسلامی نیز حسب معمول کمتر مسنولیت عملیات نظامی ای را درین ولایت بر عهده گرفته است، اما چه در میان مردم و چه در میان حلقات مربوط به رژیم کرزی گفته می شود که این فعالیت ها از طرف نیروهای مربوط به حزب اسلامی پیش برده می شود. در چنین حالتی نمیتوان بطور مشخص گفت که چه تعداد از منسوبین سابقه حزب اسلامی در برنامه " همبستگی ملی " رژیم شامل اند و چه تعدادی به مقاومت می پردازند و مناسبات میان این دو بخش چگونه است؟

چنین به نظر می رسد که در حال حاضر افراد و دسته های خارجی در صفوف حزب اسلامی حضور ندارند. البته ممکن است کاملاً چنین نباشد، ولی این حضور آنچنان ضعیف است که ظاهراً به چشم نمی خورد. کاملاً روشن است که گلبدین کماکان حامیان ویژه خود را در میان نیروهای بنیاد گرای خارجی، منجمله در پاکستان و در میان حلقات معینی از جمهوری اسلامی ایران، دارد و از این نیروها کمک دریافت می کند.

تاکتیک های جنگی کنونی نیروهای مربوط به حزب اسلامی گلبدین همان تاکتیک های شناخته شده این حزب در زمان جنگ مقاومت ضد نیروهای اشغالگر " شوروی " است، یعنی جنگ ایضانی، ماین گذاری، انداختن از فاصله دور و پرهیز شدید از وارد آمدن تلفات بر خود شان. اینها، بر خلاف نیروهای طالبان، اصلاً دست به عملیات انتحاری نمی زنند. گلبدین شخصاً علیه اینگونه عملیات اعلام مخالفت کرده و آنرا خلاف اسلام دانسته است.

نیروهای القاعده در افغانستان و پاکستان:

به نظر می رسد که علیرغم حضور نسبتاً نیرومند القاعده در عراق، کماکان پایگاه اصلی نیروهای القاعده در افغانستان و پاکستان قرار دارد. القاعده حتی فرمانده عمومی خود در افغانستان را رسماً اعلام کرده است. این شخص که قاعدتا باید یک بنیادگرای عرب باشد، بنام مستعار "

مصطفی ابویزید " معرفی گردیده است. البته تا آنجائیکه به موضوع حضور نیروهای القاعده در افغانستان مربوط است باید گفت که این حضور همانند زمان امارت اسلامی طالبان پر رنگ و وسیع نیست. در قدم اول بخاطر اینکه طالبان دیگر یک نیروی مسلط در افغانستان نیستند تا القاعده با تکیه بر قدرت آنها بتواند وسیعاً نیروهایش را در افغانستان جا بجا نماید. ثانیاً بخاطر اینکه نیروهای زیادی از القاعده در جنگ عراق درگیر شده اند و این تشکیلات بین المللی بنیاد گرا در مقایسه با زمان امارت اسلامی طالبان نیروهای زیادی برای جا بجا کردن در افغانستان در اختیار ندارد. ثالثاً بخاطر اینکه در طی چند سال گذشته که حکومت تحت رهبری پرویز مشرف در پاکستان و القاعده در مخالفت شدید با هم قرار گرفته اند، تلفات سنگینی بر تشکیلات القاعده در پاکستان وارد گردیده است. نزدیک به یک هزار نفر از کادر ها و فعالین سطوح بالای رهبری این تشکیلات در پاکستان یا کشته شده اند و یا دستگیر گردیده و به مقامات دولت امریکا تسلیم داده شده اند.

در هر حال در شرایط کنونی نمی توان معین نمود که چه تعداد از نیروهای القاعده در افغانستان به فعالیت های نظامی مصروف اند. نظر به تعداد کشته ها، زخمی ها و دستگیر شدگانی که طی چند سال گذشته در افغانستان داشته اند می توان گفت که تعداد این نیروها نسبت به نیروهای طالبان افغانستانی خیلی کمتر است. مهم تر از آن به نظر می رسد که تسلط آنها بر مجموع نیروهای بنیاد گرای معارض در افغانستان دیگر مانند زمان امارت اسلامی طالبان نیرومند و قوی نیست، هر چند حضور آنها در افغانستان یک حضور نسبتاً موثر است.

یکی از مشخصات و ویژگی نیروهای القاعده استفاده وسیع آنها از عملیات های انتحاری است، به قسمیکه می توان گفت طالبان افغانستانی و پاکستانی این شیوه عملیاتی را از آنها آموخته اند. قبل از آنکه عملیات های انتحاری توسط افراد القاعده به افغانستان و پاکستان آورده شود، این شیوه عملیاتی اصلاً در افغانستان و پاکستان وجود نداشته است و حتی از لحاظ تاریخی در گذشته نیز مرسوم نبوده است.

عملیات انتحاری از لحاظ تاریخی برای اولین بار در تاریخ اسلام توسط سه تن از خوارج که وظیفه ترور علی و معاویه و عثمان را بر عهده گرفتند مورد استفاده قرار گرفت. بعداً در میان پیروان مذاهب

مختلف اسلامی برای اولین بار توسط فدائیان اسماعیلی بکار گرفته شد. این شیوه عملیاتی در مذاهب اهل سنت و حتی وهابی ها اصلا مترادف با خود کشی است و شرعا یک عمل حرام محسوب می گردد، ولی بنیادگرایان سنی مذهب مربوط به حماس در فلسطین از این شیوه عملیاتی استفاده می نمایند. در میان سایر مذاهب شیعی نیز استفاده از عملیات انتحاری در اصل حرام محسوب می گردد، ولی در سال های اخیر توسط نیروهای حزب الله لبنان علیه نیروهای امریکایی و اسرائیلی مورد استفاده قرار گرفته است. قبلا همین شیوه عملیاتی توسط مجاهدین خلق ایران و بعدا گروه فرقان در ایران مورد استفاده بوده است. به همین جهت است که استفاده از شیوه عملیات انتحاری در میان نیروهای مختلف بنیاد

از یک پشت جبهه وسیع پان اسلامیستی برخوردار کرده است که هم از لحاظ تبلیغاتی و هم از لحاظ تدارکاتی برای طالبان حیاتی است و می توان گفت که بدون آن، فعالیت های نظامی و سیاسی طالبان تا سرحد غیر ممکن مشکل و غیر قابل اجرا خواهند شد.

البته از لحاظ فقهی میان نیروهای مربوط به طالبان حنفی مذهب و نیروهای مربوط به القاعده که اکثرا پیروان سائر مذاهب سنی و همچنان وهابیت، هستند، اختلافاتی وجود دارد که گاهگاهی باعث بروز مشکلات میان آنها می گردد. سال گذشته به دلیل پیدایش اینچنین مشکلاتی، ملا عمر شخصا مداخله نمود و طی اعلامیه ای خواهان تحمل و حسن نیت میان پیروان مکاتب مختلف فقهی گردید.

گرای اسلامی به یک موضوع جنجالی، بحث انگیز و شدیداً مورد اختلاف مبدل شده است.

حضور نسبتاً موثر نیروهای القاعده در افغانستان، جنگ طالبان و مجموع مقاومت اسلامی در افغانستان را یک خصلت پان اسلامیستی روشن بخشیده است، به قسمیکه می توان گفت این جنگ و مقاومت صرفاً یک پدیده افغانستانی و کشوری نیست. در واقع از طریق القاعده است که علاوه از نیروهای بنیاد گرای افغانستانی و پاکستانی، بنیاد گرایان معارض اسلامی تقریباً تمامی کشور های اسلامی و حتی بنیاد گرایان اروپایی الاصل و امریکایی الاصل نیز در جنگ افغانستان شامل هستند. علاوه پیوند نسبتاً نزدیک طالبان و القاعده، طالبان را

3

عدم حضور نیروی نظامی انقلابی در صحنه نبرد باید خاتمه یابد

صحنه مقاومت جنگی علیه نیروهای اشغالگر و رژیم پوشالی تا حال در انحصار نیروهای مقاومت اسلامی یعنی طالبان و حزب اسلامی گلبدین قرار دارد و مقاومت مسلحانه تا حد زیادی هم در داخل کشور و هم در خارج با مفاهیم طالبی و اسلامی ترجمه می گردد. به عبارت دیگر نیروی نظامی انقلابی تا حال در صحنه نبرد حضور عملی ندارد. تجربه نشان داده است که هر قدر این حالت دوام نماید رنگ و لعاب اسلامی و طالبی مقاومت مسلحانه غلیظ تر و پر رنگ تر می گردد. اگر این حالت بیش از اندازه بر قرار باقی بماند، این امکان وجود دارد که زمینه ای برای حضور نیروی نظامی انقلابی در صحنه نبرد در شرایط کنونی باقی نماند و کل جنبش انقلابی و جنبش کمونیستی آنچنان به حاشیه رانده شود که سال های سال نتواند به صحنه نبرد پا بگذارد و حضور موثر سیاسی در جامعه داشته باشد.

حزب ما به سخنی تلاش دارد که هر چه زود تر به حالت متذکره خاتمه دهد. اما ضعف عمومی حزب و همراه با آن ضعف عمومی جنبش انقلابی در افغانستان و منطقه (افغانستان و کشور های همسایه چهار طرف آن) ، باعث شده است که تا حال توفیق عملی در این مبارزه بدست نیاید. قدر مسلم است که زمینه های عینی و

با عبور از مرحله تدارک برای برپایی و پیشبرد مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی متمرکز گردیم و تلاش پیگیر به خرج دهیم که هر چه زود تر عملاً به صحنه نبرد پا بگذاریم و به وضعیت نا مناسب موجود خاتمه دهیم. در راستای اجرای این مسئولیت مبارزاتی عمده و عاجل باید توجه داشته باشیم که:

1 - بر عکس زمان آغاز جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی و چند سال اول آن، در شرایط کنونی تا حال خیزش های خود بخودی مسلحانه توده بی علیه اشغالگران و رژیم پوشالی به وجود نیامده اند. بنا به دلایل مختلفی، احتمال به وجود آمدن چنین خیزش هایی در آینده نیز بسیار ضعیف است. تا جائیکه به مقاومت مسلحانه اسلامی مربوط می شود، این مقاومت با گذشت چند سال از رشد و گسترش خود تا آن حدی تثبیت گردیده است که هر حرکت مقاومت جویانه توده بی مسلحانه با انگیزه های مذهبی، خواهی نخواهی بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم، از همان ابتدا زیر چتر آن می خزد. با توجه به رشد و تاثیر گزاری نسبتاً نیرومند کشوری و منطقه بی این مقاومت جنگی، امکان سر بلند کردن حرکت های مقاومت جویانه خود بخودی ملی غیر مذهبی یا حد اقل ملی غیر تنوکراتیک مسلحانه، بیشتر از پیش

ذهنی معینی بصورت بالقوه وجود دارند که در صورت بالفعل شدن شان، امر حضور نیروی نظامی انقلابی در صحنه نبرد مقاومت ضد اشغالگران و رژیم دست نشانده تامین خواهد شد. اما زمینه های عینی و ذهنی مساعد بالقوه، خود بخود به زمینه های عینی و ذهنی بالفعل مبدل نمی گردد. مبارزات فشرده و تلاش های مستمر شباروزی تمامی اعضا و هواداران حزب و توده های پیشرو مورد نیاز است تا بتوانیم به چنین موقعیتی پا بگذاریم و حالت نا مساعد فعلی را پشت سر بگذاریم.

ما بخوبی واقفیم که بدون خارج شدن از وضعیت نا مناسب موجود قادر نخواهیم بود نقش مثبت چشمگیری در سیر تکامل اوضاع کشور داشته باشیم. فقط با پراه انداختن مقاومت مسلحانه ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده و پیشبرد موفقیت آمیز آن قادر خواهیم بود مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی موثری علیه دشمنان انقلاب داشته باشیم و در موقعیت عملی مبارزه برای تامین رهبری انقلابی بر کلیت جنگ مقاومت قرار بگیریم و این جنگ را در مسیر پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین به پیش بریم.

در شرایط کنونی ما باید بیشتر از پیش روی اجرای عملی هر چه اصولی تر و عاجل تر وظایف مبارزاتی مان در رابطه

ضعیف گردیده است. بنابراین امید بستن به حرکت های خود بخودی توده یی مسلحانه در آینده و نفوذ در چنین حرکت هایی برای تامین رهبری انقلابی بر آنها، به مثابه محور مبارزاتی، قویا نادرست و غیر عملی است. راه دیگری وجود ندارد غیر از اینکه برای برپایی و پیشبرد موفقیت آمیز جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی آگاهانه و نقشه مندانانه تدارک بچنینیم و از همان ابتدا آن را بر پایه چنین تدارکی، و نه حرکت های خود جوش توده یی، استوار سازیم. بدون تلاش های پیگیر و مبارزات خستگی ناپذیر در امر تدارک آگاهانه و نقشه مندانانه برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، چنین جنگی در کار نخواهد بود.

2 - با توجه به چنین وضعیتی، مسلم است که حرکت های پوششی مسلحانه تحت شعار های مذهبی، نه تنها اصولا نادرست و غلط است و کل تجارب زمان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی غیر اصولی بودن آنرا در عمل نشان داده است، بلکه چنین حرکت هایی از پایه توده یی نیز برخوردار نیست و نمی تواند برخوردار گردد. جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی عمدتا بصورت خود جوش و تحت شعار های مذهبی براه افتاد و همین خصلت آن، توسط خطوط انحرافی مسلط بر جنبش چپ در آن زمان، به غلط به مثابه پایه توده یی حرکت های مسلحانه پوششی تحت شعار های مذهبی توجیه گردید و به کار گرفته شد. در شرایط کنونی اینچنین پایه توده یی وجود ندارد و احتمال به وجود آمدن آن در آینده نیز قویا غیر محتمل است.

3 - فعالیت های مبارزاتی تدارکی کنونی ما باید بصورت قاطع و روشن در خدمت برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده، به مثابه شکل کنونی جنگ خلق یعنی استراتژی مبارزاتی برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین، قرار

داشته باشد و نه جنگی با مضمون و شکل دیگری. ما باید پایه های ایدئولوژیک - سیاسی، تشکیلاتی و نظامی و برنامه کار این مبارزه تدارکی را برای توده های پیشرو به روشنی بیان کنیم و در این بیان ایستادگی و قاطعیت داشته باشیم. بدون چنین بیان، ایستادگی و قاطعیتی ممکن است بتوانیم عملا وارد مرحله مقاومت مسلحانه شویم ولی جنگی که براه خواهد افتاد، به احتمال زیاد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی نخواهد بود و هر قدر دوام نماید، بطور روز افزون و تحت تاثیر گرایشات انحرافی خود بخود موجود در میان توده ها و احتمالا نیروهای خود ما، از مسبر اصولی منحرف تر خواهد شد. بر محور این چنین مبارزه ای است که ما می توانیم - و باید - برآمد های مقاومت جویانه گروپیک سیاسی، محلی، قومی و صنفی مستقل از مقاومت اسلامی را تشویق و حمایت نماییم و برای ارتقای آنها به مقاومت های مسلحانه و تکاملات بیشتر و بیشتر شان بکوشیم.

4 - در شرایط بین المللی کنونی جهانگیریت امپریالیستی، هیچ مبارزه جدی سیاسی مسلحانه و غیر مسلحانه نمی تواند - و نباید - با تکیه بر انزواطلبی ملی براه بیفتد و پیش برود. جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در افغانستان، در شرایطی که امپریالیست های امریکایی و متحدین امپریالیستی و ارتجاعی آنها، تجاوزگری و اشغالگری شان را با لشکر کشی وسیع بین المللی و حمایت های وسیع و همه جانبه نظامی و غیر نظامی از شکلگیری و بقای رژیم دست نشانده، آغاز کرده و پیش می برند و جنگ مقاومت اسلامی هم از لحاظ مضمون ایدئولوژیک - سیاسی و هم از لحاظ ترکیب نیروهایش، یک جنبه نیرومند و گسترده پان اسلامیستی دارد، نمی تواند بدون سطح معینی از یک پیوند بین المللی با جنبش های انقلابی و جنبش های آزادیبخش ملی در کشور های امپریالیستی و کشور های تحت سلطه

امپریالیزم براه بیفتد و بدون تحکیم و گسترش روز افزون چنین پیوندی پیش برود. این چنین پیوندی صرفا می تواند با تکیه بر انترناسیونالیزم پرولتاری ایجاد گردد و تقویت و توسعه یابد. ازینجا است که فعالیت های مبارزاتی تدارکی بین المللی برای برپایی این جنگ در مرحله کنونی (مرحله تدارک)، در پهلوی فعالیت های مبارزاتی تدارکی داخلی، اهمیت و وزنه خود را نشان می دهد، اهمیت و وزنه ای که شایسته توجه جدی و وسیع بوده و به هیچوجهی نباید دست کم گرفته شود.

5 - وظیفه عمده و محوری مبارزاتی عاجل ما در شرایط فعلی، پیشبرد مبارزات تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده است. ما باید بصورت جدی روی اجرای این وظیفه مبارزاتی عمده تمرکز نماییم و تمامی اشکال مبارزاتی دیگر را واقعا و در عمل در خدمت اجرا و پیشبرد هرچه اصولی تر و عاجل تر این مسئولیت مبارزاتی عمده قرار دهیم. ما هر قدری که نتوانیم در مبارزات مان اینچنین تمرکزی به وجود بیاوریم، به همان پیمانانه دچار خورده کاری و پراکنده کاری خواهیم شد و نخواهیم توانست مضمون و جهتگیری درست مبارزاتی مان را حفظ کنیم و تکامل دهیم. این تمرکز مبارزاتی باید تمامی عرصه های مبارزاتی درونی و بیرونی ایدئولوژیک - سیاسی، تشکیلاتی، نظامی و توده یی ما را بطور استوار و پیگیر در بر بگیرد. درین راستا، اجتناب از درگیر شدن به مبارزاتی که علیرغم ارزش و اهمیت ذاتی شان، در شرایط فعلی به اینچنین تمرکز مبارزاتی زیان می رساند و یا مفیدیتی ندارد، ضروری است و باید جدا در نظر گرفته شود. بطور کل ما باید از هر نوع حرکت و تلاشی که انرژی و توان مبارزاتی ما را در مسیر های خورده کارانه می اندازد و پراکنده کاری بار می آورد، استوارانه و با قاطعیت ابا ورزیم.

سیر رو به افزایش تشنج و درگیری در منطقه و وظایف ما

طالبان و به قدرت رساندن شان داشت، حامی درجه اول آنها بود و امارت اسلامی را به رسمیت شناخته بود، دست از حمایت رسمی طالبان کشید. در جریان

اشغال خواهند کرد، حاکمیت ارتجاعی و وابسته پاکستان که یکجا با بادران امریکایی و انگلیسی و مرشدان سعودی اش، نقش مهمی در ایجاد و تقویت

پس از حادثه یازدهم سپتامبر 2001 در امریکا و آشکار شدن واضح این امر که امپریالیست های امریکایی بالای افغانستان یورش برده و این کشور را

لشکر کشی امریکایی ها و انگلیس ها بر افغانستان، حاکمیت پاکستان میدان های هوایی این کشور را در اختیار قوت های مهاجم قرار داد، سفارت امارت اسلامی در اسلام آباد را بست و سفیر طالبان را به امریکایی ها تسلیم نمود. این همکاری ها بعد از سقوط رژیم طالبان و روی کار آمدن رژیم دست نشانده کرزی نیز دوام نمود و تا هم اکنون بندر کراچی و راه های منتهی به تورخم و بولدک از این بندر، خط لوجیستیکی مواد مورد ضرورت قوای ائتلاف بین المللی و ناتو باقی مانده اند.

در طی چند سال گذشته، حاکمیت پاکستان نه تنها میلیارد ها دالر کمک پولی و تسلیحاتی از امریکا دریافت نموده، بلکه رسماً حیثیت متحد استراتژیک امریکا در بیرون از ناتو را کمایی کرده است. اردو و استخبارات پاکستان در این مدت برای پیشبرد جنگ با طالبان پاکستانی، مسدود کردن راه های ورودی طالبان از پاکستان به افغانستان و مبارزه علیه القاعده میلیارد ها دالر کمک امریکا را به مصرف رسانده و تلفاتی بیشتر از 1200 نفر کشته، هزاران نفر زخمی و صد ها نفر مفقود شده را متقبل گردیده اند. در نتیجه این فعالیت ها چند صد نفر از افراد رده های پائین و متوسط و بعضاً افراد رده های بالای القاعده در شهر های مختلف پاکستان مورد شناسایی قرار گرفته، ضربت خورده و کشته و دستگیر گردیده و دستگیر شدگان به امریکا تسلیم داده شده اند. در نتیجه این ضربات، تشکیلات القاعده در شهر های بزرگ پاکستان تا حد زیادی ضعیف گردیده است. اردوی پاکستان در این جنگ پولی از حمله و یورش به مسجد سرخ در قلب اسلام آباد پایتخت کشور، ویران کردن مسجد و کشتن و دستگیر کردن هزاران نفر طلبه دینی و ملاحای مدرس در آن، نیز ابا نورزیده است. به همین دلیل، در گذشته، پرویز مشرف به عنوان شخص اول در دولت پاکستان و اردوی آن کشور، بار بار از طرف بنیاد گرایان معارض پاکستانی و خارجی مستقر در آن کشور، مورد سوء قصد قرار گرفته است. اما از جانب دیگر گروه های مختلف طالبان پاکستانی در مناطق قبائلی و مناطق مربوط به صوبه سرحد نه تنها تضعیف نگردیده بلکه روز بروز قوی تر و نیرومند تر گردیده و مناطق تحت تسلط و مناطق عملیاتی شان را گسترش داده اند. در نتیجه چنین وضعیتی و همچنان استفاده از مساعدت های حکومتی احزاب

دینی پارلمانی در صوبه سرحد و بلوچستان در طول چند سال گذشته، شبکه تشکیلاتی القاعده در این مناطق نیز نه تنها کمتر مورد ضربت قرار گرفته، بلکه نسبت به زمان بعد از سقوط امارت اسلامی طالبان در افغانستان، مستحکم تر و گسترده تر گردیده است. موازی با این جریان تقویت و گسترش روز افزون فعالیت های طالبان پاکستانی و القاعده، استفاده طالبان افغانستانی از مناطق مذکور بحیث پشت جبهه جنگ در افغانستان و شرکت طالبان پاکستانی و نیروهای مربوط به القاعده در این جنگ نیز رو به وسعت بوده است.

طبیعی است که این جریان از دید اشغالگران امپریالیست و همچنان رژیم دست نشانده در افغانستان پنهان نمانده و مداوماً باعث ایجاد فشار از طرف آنها بالای حکومت پاکستان گردیده است تا بطور موثر تر و کار آمد تر جنگ و مبارزه علیه القاعده و طالبان پاکستانی را پیش ببرد و راه های دخول نیروهای طالبان و متحدین شان از پاکستان به افغانستان را مسدود نماید. اما این فشار ها کمتر موثر واقع شده اند، نه به این خاطر که سردمداران حکومت پاکستان این فشار ها را پشت گوش انداخته و به آن ها اهمیت نداده اند، بلکه به این خاطر که اقدامات جنگی و استخباراتی حکومت پاکستان در مناطق پشت خط دیورند موثریت چندانی نداشته و هر قدر ادامه و گسترش یافته است باعث تقویت بیشتر از پیش طالبان و القاعده در این مناطق گردیده است. چندین عامل در ایجاد چنین وضعیتی نقش بازی می نماید. مهم ترین عامل این است که بنیاد گرایان اسلامی علیرغم اینکه دیگر مقر های عالی فرماندهی در نیروهای نظامی و استخبارات پاکستان را از دست داده اند، هنوز در درون این نیروها نسبتاً قوی باقی مانده اند و می توانند از طرق و راه های مختلف به همکیشان بنیاد گرای شان کمک برسانند.

در هر حال، موازی با تقویت طالبان و القاعده در مناطق آنطرف خط دیورند و تشدید روز افزون جنگ علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده در افغانستان، سر و صدای رژیم علیه پاکستان نیز روز به روز بیشتر گردیده است. با شروع سال جاری خورشیدی که فعالیت های جنگی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده گسترده تر و موثر تر شده می رود، سر و صدای رژیم پوشالی علیه پاکستان نیز رو به افزایش بوده و صریح تر و روشن

تر بیان می گردد. در جریان چند ماه گذشته سال جاری، حملات بالای قوت های اشغالگر و نیروهای مربوط به رژیم پوشالی رو به افزایش بوده است. موثر ترین این حملات را می توان حمله به مراسم جشن رژیم، حمله بالای زندان قندهار و حمله بالای سفارت هند در کابل به حساب آورد. پس از گذشت ماه اپریل سال جاری، تلفات نیروهای اشغالگر خارجی در افغانستان نسبت به تلفات آنها در عراق بیشتر گردیده است. در ماه جون نیروهای اشغالگر در عراق 32 نفر تلفات داشته اند، در حالیکه تلفات آنها در افغانستان 45 نفر بوده است. یکی از دلایل بروز چنین حالتی، افزایش روز افزون رخنه های طالبان افغانستانی و متحدین پاکستانی و غیر پاکستانی شان، از پاکستان به افغانستان است. از طرف دیگر بمباران های کورکورانه و شدید قوت های اشغالگر در نقاط مختلف افغانستان رو به افزایش بوده و تلفات ناشی از آنها، بخصوص تلفات افراد ملکی، به شدت افزایش یافته است. تمامی اینها نشاندهنده این وضعیت است که جنگ در افغانستان پس از آغاز سال جاری خورشیدی رو به تشدید بوده است. مقامات اشغالگر و رژیم پوشالی، این افزایش در جنگ را از طرف مقاومت اسلامی در حدود 40 فیصد بیشتر نسبت به پارسال ارزیابی کرده اند. افزایش روز افزون قوت های اشغالگر در افغانستان، فاکتور دیگری از تشدید جنگ درین کشور است.

بینظیر بوتو در جریان کمپاین انتخاباتی اش، در مخالفت علیه نیروهای بنیاد گرای معارض پاکستانی و خارجی مستقر در پاکستان تا آنجا پیش رفت که آشکارا اعلام کرد برای سرکوب آنها به نیروهای امریکا و ناتو اجازه خواهد داد علیه آنها دست به عملیات نظامی در داخل خاک پاکستان بزنند. طرح امپریالیست های امریکایی برای پاکستان این بود که حاکمیت پاکستان از اتحاد پرویز مشرف و بینظیر بوتو به وجود بیاید تا هم ظاهر به اصطلاح دموکراتیک آن آرایش بیشتری یابد و هم اردوی پاکستان کماکان از طریق پرویز مشرف در راس حاکمیت قرار داشته باشد. اما ترور بینظیر بوتو باعث در هم ریختن این طرح گردید. نتیجه انتخابات از یکجانب تضعیف بیشتر موقعیت پرویز مشرف بود و از جانب دیگر باعث به وجود آمدن یک حکومت منززل ائتلافی گردید. در چنین وضعیتی

حکومت پاکستان، راه مماشات و سازش کاری با طالبان پاکستانی را در پیش گرفته و سعی به عمل می آورد تا از طریق پیشبرد مذاکرات با آنها، جنگ ها و درگیری های نظامی در پاکستان را از میان ببرد و یا حد اقل تخفیف دهد.

تعقیب این سیاست از سوی حاکمیت پاکستان باعث گردیده است که نیروهای طالبان، القاعده و سائر بنیاد گرایان معارض، بطور متمرکز و گسترده ای به سوی افغانستان و جنگ در این کشور متوجه شوند. ملا عمر رهبر طالبان افغانستان دو سال قبل، طرح توقف جنگ در پاکستان و متمرکز شدن تمام نیروهای شان در جنگ افغانستان را داده بود. چند روز قبل از حمله به زندان قندهار توسط طالبان، بیت الله مسعود یکی از رهبران طالبان پاکستانی علنا اعلام کرد که با برقراری آتش بس میان حکومت پاکستان و طالبان پاکستانی، این امکان به وجود آمده است که تمامی نیروها متوجه جنگ در افغانستان گردیده و بطور متمرکز آنرا پیش ببرند.

عملیات علیه مراسم جشن رژیم تلفات چندانی برای رژیم بار نیاورد، اما بر هم خوردن مفتضحانه این مراسم در نتیجه عملیات مذکور عمیق ترین ضربه ای بود که در طول حیات چند ساله اش دریافت کرده است. طالبان و حزب اسلامی هر دو مسئولیت اجرای این عملیات را بر عهده گرفتند، اما مقامات عالی رژیم مسئولیت آنرا به دوش استخبارات پاکستان انداختند. هنوز درد این ضربه کاهش نیافته بود که شب شنبه 14 جون ساعت نه و نیم شب حمله به زندان سر پوزه قندهار پیش آمد. 400 زندانی سیاسی از این زندان گریختند و بیشتر از ششصد زندانی غیر سیاسی را نیز با خود بردند. ضربه ای که در نتیجه این عملیات بالای رژیم وارد گردید، کمتر از ضربه هشت ثور برای رژیم درد آور نبود. روز یکشنبه 15 جون، حامد کرزی طی یک سخنرانی انگشت تهدید بطرف پاکستان دراز نموده سه تن از رهبران برجسته طالبان پاکستانی (بیت الله مسعود، ملا عمر پاکستانی و مولوی فضل الله) را اخطار داد که آنها را در خانه های شان مورد حمله قرار خواهد داد. مقامات رژیم چنین وانمود کردند که این بیانات اخطار آمیز کرزی در عکس العمل علیه سخنان بیت الله مسعود به عمل آمده است. اما روشن بود که درد مستقیم تر ایجاد کننده این داد و فریاد، شکستنده شدن زندان سرپوزه قندهار بود و نه سخنان بیت الله

مسعود که چند روز قبل بیان شده بود. روز دوشنبه 16 جون، بوش در ملاقات با صدر اعظم برتانیه بصورت تلویحی از سخنان کرزی حمایت نمود. چند روز بعد تر وزیر خارجه ایالات متحده امریکا، طی یک سخنرانی کوشش کرد تا " لحن تند " کرزی را به نحوی انتقاد نماید، ولی روی اصل مسئله تاکید کرد و خواهان همکاری بیشتر پاکستان، افغانستان و " جامعه جهانی " در مبارزه علیه " تروریسم " گردید.

سخنان کرزی علیه پاکستان، این بار بر خلاف دفعات قبلی، در حد خودش محدود باقی نماند. رژیم در روز های 17 و 18 جون طرفدارانش را در چندین ولایت بسیج کرد تا با برگزاری تظاهرات از سخنان کرزی حمایت نمایند. مشرانو جرگه (مجلس سنا) رژیم نیز از سخنان کرزی اعلام حمایت نمود.

در عکس العمل علیه سخنان کرزی، صدر اعظم پاکستان اعلام کرد که به هیچ نیروی نظامی خارجی اجازه عملیات در داخل خاک پاکستان را نخواهد داد. سفیر افغانستان در اسلام آباد توسط وزارت خارجه پاکستان احضار گردید و اعتراض رسمی حکومت پاکستان علیه سخنان کرزی به وی تسلیم داده شد.

از جانب دیگر در مرز مهمند ایجنسی و ولایت کنر میان قوای پاکستانی از یکطرف و قوای اشغالگر و رژیم پوشالی از طرف دیگر درگیری ای پیش آمد که طی آن مواضع قوای پاکستانی مورد بمباران قرار گرفت و چندین سرباز پاکستانی کشته شدند. از آن پس درگیری های مرزی میان قوای اشغالگر و رژیم پوشالی از یکطرف و نیروهای نظامی دولتی پاکستان از طرف دیگر چند بار تکرار گردیده است.

چند روز پس از شکستنده شدن زندان قندهار، طالبان به ولسوالی ارغنداب قندهار داخل شدند و چندین قریه را تحت تصرف گرفتند. اوضاع در شهر قندهار متشنج شد و برای چند روز قیود شب گردی در این شهر نافذ گردید. بیشتر از 2000 خانواده از ارغنداب به شهر قندهار پناه بردند. برادر حامد کرزی (ولی کرزی)، که رئیس شورای ولایتی قندهار است، اعلام کرد که در ارغنداب تعداد زیادی از طالبان پاکستانی و همچنان چیچنی ها یکجا با طالبان افغانستانی علیه دولت می جنگند.

به تعقیب این حوادث، چندین برخورد سرحدی میان طالبان در حال نفوذ از پاکستان به افغانستان از یکطرف و قوای

اشغالگر و پوشالی از طرف دیگر پیش آمده است که شامل بمباران مناطق آنطرف خط دیورند توسط قوت های خارجی اشغالگر در افغانستان و همچنان راکت اندازی از آنطرف بالای مناطق سرحدی افغانستان بوده است. در جریان این درگیری ها هم همکاری قوای دولتی پاکستان با طالبان در حال نفوذ به داخل افغانستان و هم همکاری آنها در جنگ علیه طالبان گزارش شده است.

طالبان مسئولیت حمله به سفارت هند را منقول نشدند و مقامات استخباراتی رژیم کرزی نیز اعلام کردند که این حمله توسط یکی از شبکه های استخباراتی دولتی در منطقه صورت گرفته است که تلویحا منظور از آن، استخبارات دولتی پاکستان بود. گرچه حکومت پاکستان دست داشتن در این حمله را مورد انکار قرار داده است، اما تا حد معینی مناسبات میان پاکستان و هند متشنج شده است. پس از چند سال آرامش در خط کنترل میان کشمیر تحت تصرف پاکستان و کشمیر تحت تصرف هند، روز دهم جولای میان قوای پاکستانی و قوای هندی یک بر خورد مسلحانه صورت گرفت که هر یک از طرفین مسئولیت آغاز آنرا به دوش طرف مقابل انداختند.

به این ترتیب با اوج گرفتن سلسله درگیری ها در افغانستان و مرز های افغانستان و پاکستان، نه تنها مناسبات میان رژیم کرزی و حکومت پاکستان بیشتر از پیش متشنج گردیده است، بلکه تشنج در کل منطقه بالا گرفته و درگیری میان قوای پاکستانی و هندی نیز از سر گرفته شده است.

با حمله قوای دولتی پاکستان به مناطق مربوط به خیبر ایجنسی، بیت الله مسعود یکی از رهبران برجسته طالبان پاکستانی آتش بس میان طالبان پاکستانی و حکومت پاکستان را به حالت تعلیق در آورد و اعلام کرد که تا زمانی که قوای دولتی پاکستان از این منطقه خارج نشود، خود را ملزم به رعایت آتش بس نمی داند. اما این لشکر کشی به سرعت منجر به قرار داد میان قوای دولتی پاکستان و طالبان محلی گردید. اشغالگران و رژیم پوشالی از حمله به خیبر ایجنسی حمایت کردند، اما قرار داد میان طالبان پاکستانی و قوای دولتی پاکستان را با شک و تردید می نگرند و آشکارا می گویند که این قرار داد باعث تقویت جنگ در افغانستان خواهد شد.

اخیرا بوش اعلام کرده است که اوضاع در پاکستان برای رئیس جمهور آینده

امریکا بزرگترین چلنج خواهد بود و نه عراق. این گفته نشان دهنده این موضوع است که امریکایی ها بیشتر از پیش و بطور روز افزون توجه شان را روی پاکستان متمرکز می کنند. رژیم دست نشانده در طول چند سال گذشته مداما از قوت های اشغالگر خارجی در افغانستان خواسته است که " مراکز تروریسم " در داخل خاک پاکستان را مورد هدف قرار دهند. گرچه در گذشته گاه بگاهی حملاتی نیز صورت گرفته است، اما به نظر میرسد که در حال حاضر اینگونه حملات در حال گسترش است. اخیرا حکومت هند نیز به جمع اشغالگران امریکایی و رژیم پوشالی پیوسته و آتش بس میان طالبان پاکستانی و حکومت پاکستان را عامل افزایش جنگ و درگیری در افغانستان قرار داده است. از آنطرف، روسیه در عین مخالفت علیه بمباران کور کورانه قوت های امریکایی و ناتو و تلفات ملکی سنگین ناشی از آنها، اخیرا طرح ایجاد یک کمربند امنیتی در اطراف افغانستان بخاطر مبارزه علیه " تروریسم " و مواد مخدر را به میان کشیده است.

آخرین حرکتی که رژیم دست نشانده درین راستا نشان داده است، فیصله رسمی جلسه کابینه رژیم در مورد قطع تمامی مذاکرات دو جانبه با حکومت پاکستان است که به روز سه شنبه 15 جون 2008 به عمل آمد. کرزی شخصا پس از اعلام این فیصله رسمی اعلام کرد که حلقاتی از اردو و استخبارات پاکستان در عقب فعالیت های " تروریستی " در افغانستان قرار دارند و تا زمانیکه این مداخلات متوقف نگردد، مذاکرات با طرف پاکستانی از سر گرفته نخواهد شد.

نگردد، بخودی خود نشاندهنده بالا رفتن سطح تشنج در منطقه است.

دور تر از ایران؛ عراق، فلسطین، لبنان و کردستان در آتش میسوزند و چشم انداز نزدیکی از خاتمه یافتن درد و رنج مردمان آنها به نظر نمی رسد. همچنان دور تر از پاکستان، در هند و سریلانکا نیز اوضاع آرام نیست و جنگ های انقلابی و ملی تحت رهبری مانوئیست ها و نیروهای ناسیونالیست ادامه یافته است.

به این ترتیب در سراسر منطقه ایکه از خلیج بنگال تا مدیترانه امتداد یافته است، تشنج سیاسی و درگیری های جنگی در حال افزایش است. در مقایسه با این وضعیت کلی، آنچه در نیپال می گذرد، یعنی پروسه سازش و تبانی و پروسه مبارزات مسالمت آمیز، یک استثنا محسوب می گردد که به مشکل خواهد توانست در چنین جو متشنجی تا به آخر ادامه یابد.

در چنین وضعیتی، این ضرورت بیشتر از پیش جدی تر می گردد که نیروهای کمونیست انقلابی در منطقه، ضمن تلاش بیشتر برای حضور فعال در صحنه نبرد کشور های منطقه، هماهنگی مبارزاتی میان شان را بطور روز افزون بیشتر سازند تا از اینطریق قادر گردند در سطح منطقه بی عمل نمایند و برنامه های مبارزاتی شان را بصورت منطقه بی سازماندهی کنند. درینمورد نیز متأسفانه آنچه در نیپال می گذرد، در تناقض با این وظیفه عمومی منطقه بی قرار دارد و یک استثنا به حساب می آید که نمیتواند - و نباید - مسیر سازماندهی مبارزات انقلابی در منطقه را تعیین نماید.

جنگی در راستای تحکیم بیشتر اسارت

از چند ماه به اینطرف درگیری های مسلحانه میان کوچی ها و اهالی بومی منطقه بزرگی از هزاره جات (بهسود، دایمیرداد و ناهور) ادامه دارد. ابعاد این جنگ وسیع است و هزاران خانواده از هر دو طرف در آتش آن می سوزند.

این جنگ تا حال صد ها نفر کشته و زخمی بجا گذاشته، باعث آوارگی جمعیت بزرگی از اهالی محل شده و خسارات مالی بزرگی بار آورده است. تعداد زیادی از خانه های اهالی محل به آتش کشیده

شده، هزاران درخت قطع گردیده و مزارع وسیعا نابود شده اند. از آنطرف، تعدادی از خیمه های کوچی ها به آتش کشیده شده و تعدادی از حیوانات شان توسط طرف مقابل یا تصاحب گردیده و یا از بین برده شده است. در میان سلاح هائیکه درین جنگ مورد استفاده قرار می گیرند صرفا قوای هوایی و قوای زرهی و توپخانه سنگین وجود ندارد، ولی از بقیه تمامی سلاح های خفیه و ثقیله استفاده به عمل می آید. از جانب کوچی ها حتی

از پاکستان بسیج به عمل آمده است، در حالیکه ده نشینان هزاره منطقه مورد منازعه را، داوطلبان جنگی مناطق دیگری از هزاره جات و همچنان کابل یاری می نمایند.

کوچی ها ظاهرا متکی به حمایت جناح کرزی در رژیم دست نشانده و بطور مشخص متکی به وکلای کوچی در پارلمان رژیم هستند، ولی در عین حال حمایت هایی را از جانب طالبان نیز دریافت می کنند. از جانب دیگر،

جنگجویان هزاره را حلقه های " خلیلی " و " محقق " و سایر حلقه های درون رژیم مثل حلقه " اکبری " و تا حد معینی دار و دسته دوستم و احتمالا حلقه های معینی در بیرون از رژیم مورد حمایت قرار می دهند.

قوت های خارجی " ائتلاف بین المللی ... " و " ناتو " تا حال در قبال این جنگ تماشاچی باقی مانده اند و گمان نمی رود که در آینده نیز درینمورد مستقیما مداخله کنند. در واقع بروز و ادامه چنین جنگ هایی میان افغانستانی ها به نفع این قوت ها بوده و آنها هیچ لزومی نمی بینند که برای متوقف ساختن آن ها اقدام نمایند.

سال گذشته شاهد یک درگیری چند ماهه میان کوچی ها و ده نشینان منطقه بهسود هزاره جات بوده ایم. ولی درگیری مذکور در همان سطح محدود باقی ماند، چرا که کوچی ها اصلا به طرف منطقه ناهور نرفتند. اما امسال هم شاهد سرازیر شدن بیشتر کوچی ها به سراسر منطقه، منجمله ناهور، هستیم و هم شاهد گسترش و دوام بیشتر برخورد های مسلحانه.

جنگ نسبتا محدود سال گذشته سر انجام با پا در میانی شخص کرزی مبنی بر تقاضا از کوچی ها برای تخلیه موقت منطقه پایان یافت. پس از آن یک کمسیون دولتی تشکیل گردید تا موضوع را مورد بررسی قرار داده و در خلال مدت چند ماه به یک فیصله رسمی در مورد دست یابد. این کمسیون تشکیل گردید، اما نه تنها در ظرف چند ماه بلکه تا ختم سال 1386 نیز نتوانست راه حلی برای این معضله پیدا نماید.

دلیل این امر آن بود که اعضای این کمسیون تقریبا همه افرادی بودند که در واقع دو طرف منازعه در درون رژیم را تشکیل می دهند. جنگ امسال در نتیجه ناکامی مطلق این کمسیون در یافتن راه حلی برای حل معضله براه افتاده است. حتی در همان سال گذشته، هیچ یک از دو طرف منازعه برین باور نبودند که کمسیون مذکور بتواند راه حلی پیدا نماید. به همین سبب توقف درگیری های پارسال عملا یک دوره استراحت برای گرفتن آمادگی های بیشتر برای درگیری های شدید تر و گسترده تر امسال را به وجود آورد.

در واقع هم اکنون نیز هیچیک از دو طرف قضیه باور ندارند که رژیم اوراق و پریشان کرزی بتواند راه حلی برای خاتمه دادن به این درگیری ها پیدا نماید. این بی باوری انعکاس دهنده عمق تاریخی و

اجتماعی این مشکل است، مشکلی که اصلا رژیمی مثل رژیم دست نشانده موجود نه می تواند - و نه واقعا می خواهد - آنرا حل و فصل نماید. تا حال کمسیون های تعیین شده از طرف رژیم، غیر از اینکه سفر هایی به منطقه انجام دهند و ضمن مهمانی خوری های مفصل با دو طرف درگیری صحبت هایی انجام دهند، کار دیگری از پیش نبرده اند.

سردمدارانی که در درون رژیم، حامی طرف های درگیر هستند، از این موضوع به نفع کمپاین انتخاباتی شان برای انتخابات ریاست جمهوری رژیم استفاده می نمایند. گویا این انتخابات قرار است در خزان سال آینده بر گزار گردد، ولی کارزار تبلیغاتی و عملی مربوطه آن از هم اکنون براه افتاده است.

استفاده از این موضوع به نفع کمپاین انتخاباتی مبتنی بر جلب احساسات ملیتی طرف های درگیر است. کرزی که دیگر در میان مردمان افغانستان آبرویی برایش باقی نمانده است، آشکارا تلاش دارد که به عنوان مدافع حقوق پشتون ها خود را مطرح نماید. از جانب دیگر کسانی مثل " خلیلی " و " محقق " که خزیدن زیر بیرق اشغالگران، شمولیت در رژیم دست نشانده، معامله با سیاف و نشستن زیر تصاویر بزرگ قهرمان قتل و کشتار کابلی ها را توجیه ملیتی کرده و می کنند، یکبار دیگر می کوشند روی مجبوریت های مردم هزاره به معامله بنشینند.

یکی از حرکت های گمراه کننده ای که در رابطه با این معضله براه افتاده است، طرح آن به عنوان یک موضوع حقوقی است. این حرکت، عوامل سیاسی - اجتماعی معضله را می پوشاند و نمی تواند یک راه حل اساسی و اصولی برای آن بیابد. علاوه بر جنبه های حقوقی معضله، متناقض و پیچیده اند و نمی توان بر مبنای اسناد حقوقی دو طرف درگیری قضاوت قاطع به عمل آورد.

کوچی های منطقه بهسود و دایمیرداد یک فرمان از امیر عبدالرحمان خان و یک فرمان از نادر شاه بدست دارند و بر مبنای این فرامین، چراگاه های طبیعی منطقه را " میل " تابستانی شان می دانند. ولی در عین حال اهالی بومی منطقه با در دست داشتن قباله های ملکیت مشاع کل منطقه، ادعای ملکیت دارند و سندیت دایمی فرمان های شاهی سابقه را نمی پذیرند.

وضعیت حقوقی چراگاه های ناهور از این هم پیچیده تر است. این چراگاه ها، بخصوص چراگاه دشت ناهور، تا واسط

دهه 30 شمسی مورد استفاده تابستانی گله های اسپ دولتی قرار داشت. این گله های اسپ که مورد استفاده پولیس و اردو قرار داشت، از مناطق مختلف غزنی و حتی کابل و قندهار به ناهور آورده می شدند. اهالی منطقه، این گله های اسپ را " کمند " می گفتند.

عبور و مرور " کمند " ها در بهار و خزان هر سال برای اهالی اطراف ناهور و توقف چند ماهه آنها در ناهور برای خود اهالی محل، یک مصیبت واقعی بود. افسران و سربازان " کمند " برای خود شان، تخم مرغ، گوشت مرغ و شیر و ماست و برای اسپ های شان کاه سفید و بعضا جو از اهالی حصول می کردند. در اوایل حکومت داود خان در دهه 30 اجبار درینمورد ممنوع شد و افسران و سربازان " کمند " ها مکلف شدند که اشیای مورد ضرورت شان را از اهالی خریداری کنند. اما در عمل تا زمانیکه " کمند " ها وجود داشتند، حصول اجباری مواد متذکره کماکان ادامه یافت.

با براه افتادن جریان مدرنیزه شدن اردو و پولیس دولت که از اواخر دهه 20 شمسی شروع شد، " کمند " ها در معرض نابودی قرار گرفتند. در همین زمانی که تعداد اسپ های " کمند " ها روز به روز کمتر و کمتر می شد، افسران مربوطه فرصت یافتند که فروش موقتی قسمت هایی از چراگاه دشت ناهور به کوچی ها را بصورت وسیع رویدست بگیرند و همه ساله دامنه این معامله را گسترش دهند. قبلا نیز اینگونه معامله ها جریان داشت ولی دامنه آن محدود بود.

به این ترتیب موقعیکه در اواخر صدارت داود خان، " کمند " کشی به ناهور متوقف گردید، دیگر کوچی ها چراگاه ها را تصرف کرده بودند. در یک فیصله رسمی حکمرانی و شورای ولایتی غزنی - که یک شورای انتصابی و متشکل از سران اقوام و قبائل بود، در سالهای پایانی حکمرانی سید عباس، در اواخر دهه 30، چراگاه های ناهور " میل " تابستانی کوچی ها اعلام شد و فیصله نامه رسمی به عنوان سند ملکیت کوچی ها به آنها داده شد.

در ناهور نیز، همانند مورد بهسود و دایمیرداد، اهالی محل اسناد ملکیت مشاع منطقه را در دست دارند و سندیت دایمی فیصله تقریبا پنجاه سال قبل حکمرانی و شورای ولایتی غزنی را قبول ندارند.

ورود کوچی ها به هزاره جات از زمان امیر عبدالرحمان خان شروع شد.

در جریان شورش هزاره جات و بعد از آنکه این شورش توسط عبدالرحمان خان به شدید ترین وجه سر کوب گردید، اقدامات چهار گانه تنبیهی شدیدی که به فرمان امیر خون آشام علیه این منطقه و اهالی آن رویدست گرفته شده و به مرحله اجرا در آمدند، عبارت بودند از:

1 - دستگیری، زندانی ساختن و اعدام تعداد زیادی از سران شورشی.

2 - به بردگی کشاندن تعداد زیادی از پسران و دختران جوان و حتی اطفال شکست خوردگان جنگ.

3 - تسلیم نمودن زمین های زراعتی شورشیان شکست خورده به گروه های ایله جار پشتون شامل در جنگ.

4 - سازماندهی کوچی ها برای ورود وسیع به هزاره جات و به تصرف در آمدن چراگاه های منطقه توسط آنها.

هر چند افتخارات و درد های کشتار، برده سازی و برده گی و متصرف شدن و از دست رفتن زمین های زراعتی وسیع در آن دوره هنوز هم به فراموشی سپرده نشده اند، ولی دیگر مسائل زنده ای نیستند که عملکرد های ملموس و انعکاسات روشن اجتماعی مداوم داشته باشند. به عبارت دیگر، اینها دیگر خاطرات تاریخی محسوب می شوند و انعکاسات عملی اجتماعی شان نیز در همان محدوده باقی می مانند. احيانا اگر گاهی هوای برده داری در سر فلان وکیل شوونیست جاهل پارلمان رژیم خانه کند و او با افتخار " خیل و خت " خود را بادار و هزاره ها را غلام خطاب کند، ناچار می شود چند روز بعد به عذر خواهی بپردازد. ولی معضله کوچی ها تا هنوز به عنوان یک مشکل زنده اجتماعی باقی مانده است که راه حل اساسی عاجل می طلبد و هر قدر دوام نماید، نه تنها در حد خود باعث ایجاد و گسترش منازعات و تصادمات ملیتی میان پشتون ها و هزاره ها خواهد شد، بلکه خاطرات تاریخی مرده را نیز بطور روز افزون زنده خواهد کرد.

مناسبات میان هزاره ها و کوچی ها هیچگاه راحت و بدون درد سر نبوده است. در دوره هایی که حکومت مرکزی از ثبات و استقرار برخوردار بوده، منازعات طرفین به حکومت کشانده شده و در محاکم دولتی عمدتاً به نفع کوچی ها حل و فصل گردیده است. اما در دوره هائیکه حکومت مرکزی ضعیف بوده، منازعات شکل حاد تری بخود گرفته و تا حد برخورد های مسلحانه بالا گرفته است.

قبل برین، در دوره جنگ های ارتجاعی خانمانسوز میان جهادی ها و بعدا جهادی ها و طالبان، که عملاً حکومت مرکزی ای در افغانستان وجود نداشت، ورود کوچی ها به هزاره جات تقریباً بصورت کامل متوقف گردید. اما پس از آنکه طالبان کابل را تصرف کردند و بخصوص پس از آنکه سمت شمال و هزاره جات بدست آنها افتاد، کوچی ها با تکیه بر امارت اسلامی طالبان به صورت وسیع به منطقه سرزیر شدند و بر علاوه انتقام غیبت چند ساله شان را نیز گرفتند.

اما پس از رویکار آمدن رژیم دست نشانده کرزی که هیچگاه نتوانسته نقش واقعی یک حکومت مرکزی ولو ارتجاعی را بازی نماید، باز هم ورود کوچی ها به هزاره جات متوقف گردید. کوچی ها از دو سال به اینطرف تلاش دارند که مجدداً به این منطقه راه یابند. اینک که رژیم دست نشانده بیشتر از پیش اوراق و پریشان شده میروند، منازعات میان کوچی ها و اهالی بومی بیشتر از هر زمانی حدت و شدت اختیار کرده است و بطرف تشدید و گسترش بیشتر پیش می رود.

رژیم کنونی نمی تواند هیچ راه حل منصفانه ای برای حل و فصل این معضله بیابد. این رژیم فقط قادر است توسط جناح مختلف خود این معضله را دامن بزند و بیشتر از پیش حاد بسازد و یا به ضرر یکی از دو طرف منازعه فیصله دهد که به نظر نمی رسد قابل اجرا نیز باشد.

این معضله و گسترش بیشتر آن نفاق ملی را دامن میزند و در شرایط کنونی که مقاومت علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده آنها، وظیفه و مسئولیت میهنی و ملی فرد این آب و خاک از تمامی ملیت ها و اقلیت های ملی است، به شدت به نفع اشغالگران است و باعث تداوم هر چه بیشتر اسارت کشور و مردمان آن می گردد.

حل درست و منصفانه معضله کوچی ها بدون شناخت درست آن ممکن و میسر نیست. ببینیم این معضله اساساً چگونه معضله ای است؟

تعداد کوچی ها را فعلاً می توان بیشتر از یک میلیون نفر تخمین زد. خود آنها ادعا دارند که مجموعاً چهار میلیون نفر هستند. تعدادی از اینها در میان مناطق مختلف افغانستان به کوچیگری می پردازند، ولی تعداد دیگری از آنها چند ماه سال را در قلمرو پاکستان و چند ماه دیگر آنرا در افغانستان بسر می برند. اینها به قبائل مختلف پشتون تعلق دارند. دوام و بقای شیوه زندگی بدوی کوچی ها

از یک جهت محصول سیاست های شوونیستی طبقات حاکمه پشتون در افغانستان می باشد. اینها بخاطریکه کوچی ها را چون آلت سرکوبی علیه ملیت های غیر پشتون در افغانستان در دست داشته باشند در صدد بر نیامده اند تا شیوه زندگی آنها را که فلاکتی بیش نیست تغییر دهند. بافت جمعیت کوچی ها یک بافت طبقاتی است و در آن استثمارگران و اقشار تحت استثمار وجود دارند. مگر مناسبات قبیلوی در جمعیت کوچی ها بسیار قوی است و این امر از قطب بندی شدید طبقاتی در میان آنها جلوگیری می نماید، کما اینکه در عین حال باعث تداوم عقبماندگی و بدویت نیز می باشد.

موجودیت کوچی ها و رفت و آمد آنها در مناطق مربوط به ملیت های غیر پشتون و استفاده از چراگاه های آن مناطق یک منبع مهم نا آرامی های ملیتی و جنگ میان پشتون ها و غیر پشتون ها است. بنابراین یکی از جنبه های مهم حل و فصل منازعات ملیتی و رفع شوونیسم و ستم ملی را حل درست و اصولی مسئله کوچی ها تشکیل می دهد.

اما مقدم بر آن، آنچه از اهمیت برخوردار است، مسئله نجات این جمعیت بزرگ انسانی از زندگی فلاکت بار بدوی است. یگانه راه حل درست و منصفانه مسئله کوچی ها اسکان دادن آنها و ده نشین ساختن شان است. اسکان دادن و ده نشین سازی کوچی ها باید از پایه مادی برخوردار باشد. توزیع زمین و آب و وسائل زراعتی به آنها و کمک به ایشان جهت آموختن و خو گرفتن به زندگی و کار در يك محل، در چوکات یک انقلاب ارضی سرتاسری، یگانه راه مطمئن پایان دادن به فلاکت و بدبختی ای است که دچار آن هستند. کوچی ها قبل از هر چیزی حق دارند از زندگی پر مشقت و تاریخا منسوخ شده کوچیگری نجات یابند.

یاد داشت ضروری - شماره نهم شعله جاوید برای انتشار آماده می شد که خبر ختم درگیری ها و آمادگی کوچی ها برای عودت از منطقه درگیری پخش گردید. امسال نیز همانند پارسال بنا به تقاضای کرزی از کوچی ها برای ترک موقت منطقه، آنها اعلام کرده اند که به تدریج منطقه را ترک می گویند، ولی برای آخرین بار و تا بهار سال آینده باید راه حلی برای این معضله پیدا شود. البته به یک معنی موسم عودت عادی کوچی ها از منطقه فرا رسیده است. آنها در سال

های پر برف و باران برای چهار ماه ثور، جوزا، سرطان و اسد بصورت مکمل در منطقه بسر می برند و از ماه سنبله برگشت شان را به چراگاه های خزانی و زمستانی شرق افغانستان و آنطرف خط دیورند آغاز می کنند. ولی در خشک سالی ها این عودت از ماه اسد شروع می گردد. امسال به دلیل خشک سالی، آنها بصورت عادی نیز مجبور بودند عودت

شان را از منطقه سر از ماه اسد شروع نمایند. به همین جهت تقاضای کزری و پذیرش این تقاضا از طرف کوچی ها یک امر تبلیغاتی صرف است تا حیثیت و اتوریته ای برای او در میان کوچی ها دست و پا شود. طبعاً این حرکت عوام فریبانه احساسات ناخوشایند ملیتی در میان هزاره ها و همینطور گرایشات شوونیستی در میان پشتون ها را بیشتر

از پیش دامن خواهد زد و نفاق ملی در کشور را گسترده تر و عمیق تر خواهد ساخت. کمان نمی رود که رژیم دست نشانده بتواند راه حلی برای این معضله بیابد. اگر وضعیت به همین ترتیبی که تا حال بوده ادامه یابد، در سال آینده شاهد درگیری های خونین تر و ویرانی ها و خسارات عظیم تر در منطقه خواهیم بود.

چرا کودکان ما از گرسنگی می میرند؟

خبر شدیداً تکاندهنده و تاثر انگیز بود. روز ششم جوزا (پنجم جون) رسانه های خبری گزارش دادند که در یکی از روستاهای ولایت سمنگان در شمال افغانستان، دو کودک از گرسنگی مرده اند. این کودکان پس از چندین هفته علف خواری، عاقبت در مقابل گرسنگی تاب مقاومت را از دست می دهند و تلف می شوند. این خبری است که بنا به دلایل گوناگونی انعکاس یافته است، در حالیکه رویداد های دردانگیز زیادی از اینگونه که در اطراف و اکناف دور دست کشور اتفاق می افتند، اصلاً در رسانه ها انعکاس نمی یابند.

خبر مذکور از این نظر نیز قابل توجه است که این حادثه درد انگیز در شمال افغانستان اتفاق افتاده است. شمال افغانستان به دلیل داشتن خاک حاصلخیزتر، زمین های زراعتی وسیعتر، باران نسبتاً بیشتر و رودخانه های پر آب تر نسبت به سایر مناطق افغانستان، از لحاظ تولید مواد غذایی مقام اول را در کشور دارا می باشد. وقتی در چنین منطقه ای کودکان از گرسنگی بمیرند، می توان حدس زد که در سایر مناطق وضع از چه قرار است؟

رسانه های امپریالیستی از قبیل رادیوی بی بی سی و غیره، وقوع حادثه درد انگیز مذکور را ناشی از بیدردی و بی توجهی سائر باشندگان قریه اعلام کردند. رادیوی بی بی سی برای دو روز پیهم در يك برنامه ویژه به تبلیغ در مورد حقوق و وجایب همسایگان نسبت به همدیگر پرداخته و داد سخن داد. هدف از اینگونه تبلیغات و هیاهوی رسانه ای روشن است. آنها می خواهند که این حادثه و حوادث مشابه دیگر را به بی توجهی افغانستانی ها نسبت به همدیگر، حتی نسبت به همسایه ها، ربط دهند و به این

طریق علل و عوامل اجتماعی چنین حوادثی را پوشیده نگهدارند. درینجا موضوع بر سر این نیست که بیخبری و بی توجهی کامل نسبت به همسایه دیوار به دیوار، آنهم در يك روستای افغانستان که معمولاً تمامی ساکنین و یا اکثریت قریب به اتفاق آنان از يك طایفه بوده و با هم خویشاوند هستند، قابل نکوهش نیست. اما در مورد ایجاد شدن همین روحیه قابل نکوهش در میان روستائیان افغانستان نیز قبل از آنکه به ملامتی افراد و اشخاص بپردازیم، باید علل و عوامل اجتماعی آن را مورد توجه و دقت قرار دهیم.

چرا در شرایطیکه گویا در ظرف شش سال و چند ماه گذشته، تقریباً بیست میلیارد دالر کمک " جامعه جهانی " به افغانستان سرازیر گردیده است، چنین حوادثی اتفاق می افتند؟ جواب این سوال روشن است. این کمک ها در اساس به درد توده های مردم نخورده و نه تنها باعث کاهش فقر در میان آنها نگردیده است، بلکه باعث فقیر شدن بیشتر و بیشتر آنها شده است. در قدم اول، بخش نسبتاً بزرگ و قابل توجه این " کمک ها " توسط مراجع خارجی و داخلی دولتی و غیر دولتی حیف و میل می گردد و در قدم دوم بخش مورد استفاده در پروژه ها و برنامه های " بازسازی "، شدیداً باعث عمیقتر شدن و وسیعتر گشتن تفاوت ها و اختلافات طبقاتی میان طبقات و اقشار تحت استثمار از یک طرف و مشقت قلیلی از استثمارگران از طرف دیگر می گردد و فاصله میان سطح زندگی فقرا و اغنیاء را روز بروز بیشتر میسازد و در قدم سوم این " کمک ها " باعث نابودی بیشتر و بیشتر تولیدات داخلی و وابستگی روز افزون اقتصادی به کشورهای خارجی، نه تنها کشورهای امپریالیستی بلکه کشورهای همسایه، می گردد.

همین مورد سوم را در رابطه با سکتور زراعتی کشور مورد توجه قرار می دهیم: در حال حاضر مهم ترین قلم تولید زراعتی افغانستان را تریاک تشکیل می دهد که به تنهایی در حدود 40 % عائد ناخالص ملی را می سازد. در سراسر ولایات قندهار، هلمند و ارزگان که بعد از سمت شمال بهترین منطقه زراعتی افغانستان محسوب می گردد، بهترین قطعات زمین به کشت کوکنار اختصاص یافته است و می توان گفت که کشت غله تقریباً در این مناطق از میان رفته است. کما اینکه در ولایات دیگری نیز کشت کوکنار باعث تقلیل کم یا زیاد تولید غله جات گردیده است. در واقع از چندین سال به این طرف این کمبود ناشی از کشت کوکنار عمدتاً از طریق وارد کردن قاچاقی و کم و بیش تجارتي آرد و برنج از پاکستان جبران شده است. طبعاً چنین وضعیتی باعث گران تر شدن بیشتر آرد و برنج در افغانستان در مقایسه با سایر کشورهای منطقه گردیده است. این گرانی بخصوص در مناطقی که کشت کوکنار و تولید تریاک ندارند، فشار اقتصادی شدیدی بر اهالی بخصوص اقشار وسیع دهقانان فقیر بی زمین و کم زمین اعمال می نماید.

از جانب دیگر " برنامه معیشت بدیل " در خصوص کشت غله جات، نه تنها به افزایش تولید غله در کشور نینجامیده بلکه از یکجانب باعث تقلیل در تولیدات و از جانب دیگر باعث افزایش مصارف تولید گردیده است. مثلاً تخم های بذری اصلاح شده ای که از طرف منابع خارجی در میان دهقانان ترویج شده است، تعداد زیادی از انواع بومی گندم در کشور را که با آب و هوای مناطق مختلف کشور سازگاری داشته و کشت آن با احتیاجات خوراکی اهالی و سیستم تهیه آذوقه برای

حیوانات اهلی متناسب بود، از میان برده و وابستگی شدیدی به منابع تهیه تخم های بذری اصلاح شده به وجود آورده است. چون گندم تولید شده از تخم های بذری اصلاح شده نمی تواند به عنوان تخم بذری اصلاح شده مورد استفاده قرار بگیرد، کاشتکارانی که کاملاً به استفاده از تخم های بذری اصلاح شده روی آورده اند، ناگزیر اند همه ساله با پرداخت قیمت های گزاف به شرکت های خارجی و داخلی تولید تخم بذری احتیاجات شان ازین ناحیه را مرفوع سازند. کاشتکارانی که از گندم تولید شده خود شان به عنوان تخم بذری استفاده کنند، حاصلات شان تقلیل می یابد. ولی در صورتیکه آنها بخواهند تخم بذری اصلاح شده از شرکت های داخلی و خارجی بخرند، باید دو برابر قیمت گندم معمولی پول بپردازند و این خود باعث افزایش مصارف تولید می گردد. در هر حال مروج شدن تخم های بذری اصلاح شده باعث شده است که تولید گاه گندم که یکی از آذوقه های عمومی برای حیوانات اهلی در افغانستان محسوب می گردد، شدیداً تقلیل یابد، چرا که گاه گندم های اصلاح شده به عنوان یکی از آذوقه های حیوانات اهلی، بخوبی گاه گندم بومی قابل استفاده نیست. این کاهش تولید، خود یکی از عوامل محدود شدن مالداري در کشور و تشدید فقر در میان روستائیان محسوب می گردد.

اخیراً بحران مواد خوراکی در سطح جهانی بالا گرفته است و بخش های بزرگی از اهالی کشور های تحت سلطه، که از قبل نیز غذای کافی در اختیار نداشتند و نیمه گرسنه بودند، عملاً در معرض تهدید گرسنگی کامل قرار گرفته اند. جای گفتن ندارد که این بحران ثمره نظم حاکم جهانی امپریالیستی و سیاست های امپریالیست ها و وابستگان ارتجاعی آنها در کشور های تحت سلطه است. در یک چنین جو بین المللی، به دلیل سختگیری های حکومت پاکستان، که از یکجانب ناشی از کمبود آرد گندم در خود پاکستان و از جانب دیگر ناشی از خرابی بیشتر مناسبات میان رژیم حاکم در پاکستان و رژیم دست نشانده در افغانستان است، ورود قاچاقی آرد گندم از پاکستان تقریباً بصورت کامل متوقف گردیده و ورود تجارتي آن نیز تا حد زیادی تقلیل یافته است. در نتیجه چنین وضعیتی قیمت يك بوجی آرد صد کیلویی تا 5000 افغانی یعنی تقریباً به اندازه معاش دو ماهه يك معلم بالا رفته است. این قیمتی است که باید تمامی افراد خرید

خور، به شمول روستائیانی که آرد مورد ضرورت شانرا قسماً و یا کلاً می خرند، پرداخت نمایند.

اشغالگران و رژیم دست نشانده مداوماً تلاش می ورزند که عامل اساسی کمبود کشته مواد غذایی را به عوامل طبیعی و مشخصاً خشک سالی های پیهم مربوط سازند. شکی نیست که از چندین سال به اینطرف خشک سالی در افغانستان وجود داشته و طبعاً تاثیرات ناگواری بر تولید مواد خوراکی در کشور داشته است. اما این خشک سالی ها عامل اساسی کمبود مواد غذایی در کشور محسوب نمی گردد. عامل اساسی را باید در عوامل اجتماعی جستجو نمود.

سیستم زراعتی نیمه فنودالی افغانستان که در اصل نیز عقبمانده بود و از لحاظ میزان تولید در سطح شدیداً پائین قرار داشت، در اثر جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه سوسیال امپریالیست ها، خانه جنگی های ارتجاعی جهادی ها و جنگ های جنایتکارانه میان طالبان و جهادی ها وسیعاً تخریب گردید. این سیستم زراعتی تخریب شده نه تنها پس از تجاوز و اشغالگری امپریالیست های امریکایی و متحدین امپریالیستی و ارتجاعی شان تا هم اکنون باز سازی نگردیده، بلکه بیشتر از پیش تخریب و ویران گردیده است. در نتیجه با وجودی که نفوس کشور نسبت به زمان قبل از کودتای هفت ثور و تجاوز سوسیال امپریالیست ها بر کشور (زمان قبل از شروع جنگ های ویرانگر سوسیال امپریالیستی و ارتجاعی) دو برابر گردیده است، مجموع زمین های زیر کشت را حتی نمی توان در سطح همان زمان بر آورد نمود. بر علاوه همانطوریکه در سطور قبلی گفتیم، قسمت نسبتاً زیادی از بهترین قطعات زمین های زیر کشت نیز به کشت کونکار اختصاص داده می شود. به این ترتیب حتی در صورتیکه خشک سالی نیز نباشد، تولیدات زراعتی افغانستان به زحمت می تواند حد اکثر احتیاجات غذایی نصف نفوس کشور را بر آورده نماید و نصف دیگر باید از خارج وارد گردد.

افغانستان از لحاظ منابع آب و زمین های قابل کشت فقیر نیست. اگر از این منابع طبیعی بصورت درست و اصولی یعنی بر مبنای منافع توده ها و در جهت پیشرفت و ترقی زراعت در کشور استفاده به عمل آید، نه تنها کشور از لحاظ تولید مواد غذایی خود کفا خواهد شد، بلکه می تواند مواد غذایی تولید شده اضافی اش را یا به خارج صادر نماید و یا ذخیره نماید، تا در

ایام خشک سالی ها مورد استفاده باشد. درین کشور استعداد اعمار ده ها بند آبگردان و ذخیره آب برای استفاده در ایام خشکسالی وجود دارد و زمین های بایر وسیعی موجود است که به آسانی قابل تبدیل به زمین های زراعتی حاصلخیز می باشد.

قسمت بیشتر آبهای افغانستان بجای استفاده در کشور به کشور های همسایه سرازیر می گردد. این وضعیت، در شرایط حاضر، در اکثریت قریب به اتفاق موارد، عمدتاً ناشی از زور گویی های دولت های ارتجاعی کشور های همسایه نیست بلکه ناشی از ناتوانی در استفاده از این آب ها توسط خود افغانستانی ها است. مثلاً دریای آمو را در نظر بگیریم. نصف آب این دریا به افغانستان تعلق دارد. اما تعداد زیادی از روستاهای کناره سمت افغانستانی این دریای قابل کشتی رانی تشنه و بی آب اند و صرفاً برای دو یاسه ماه ایام آب خیزی در فصل بهار قادر اند با استفاده از روش های عقبمانده آبیاری در سطح محدودی آب کشت و زراعت کم دامنه شان را تامین نمایند و در نه یا ده ماه دیگر سال آبی برای کشت و زراعت ندارند.

اما گذشته از این مسائل خود خشکسالی های پیهم نیز مطلقاً ناشی از عوامل طبیعی غیر قابل کنترل نیست. یک عامل مهم این خشکسالی ها نه تنها در افغانستان بلکه در سطح جهانی نیز ناشی از تراکم روز افزون گاز های مضره کارخانجات در جو زمین است که باعث بلند رفتن درجه حرارت در روی زمین می گردد و در مناطق معینی از کره خاکی باعث خشکسالی و در مناطق معین دیگری باعث بروز توفان های ویرانکن می گردد. نظام تولیدی استثمارگرانه حاکم بر جهان وسیعاً به تخریب محیط زیست انسان می پردازد و کمتر در جهت رفع این معضله تلاش عملی می نماید. استفاده از مواد منفجره گوناگون در آزمایشات تسلیحاتی و جنگ ها توسط امپریالیست ها عامل دیگری برای تخریب محیط زیست است که به نوبه خود و تا حد معینی در ایجاد خشک سالی ها نقش بازی می نماید. مثلاً در افغانستان، اشغالگران سوسیال امپریالیست وسیعاً به نابودی جنگلات درین کشور دست زدند. این وضعیت نه تنها به مثابه عاملی در ایجاد خشکسالی درین کشور نقش بازی می نماید، بلکه در مواقع بارش باران باعث بروز سیلاب های ویرانکن نیز می گردد. در شرایط حاضر کاروایی های

جنگی اشغالگرانه امپریالیست های امریکایی و متحدین شان نیز به نوبه خود باعث تخریب وسیع محیط زیست و بر هم خوردن منفی وضعیت طبیعی کشور می گردد. به این ترتیب بروز خشکسالی ها نیز تا حد زیادی ناشی از عوامل اجتماعی

کشوری و جهانی است و راه حل اساسی و نهایی آن نیز مبارزه برای نابودی این عوامل یعنی مبارزه برای سرنگونی نظام ارتجاعی استثمارگرانه حاکم بر افغانستان و جهان در جهت ایجاد نظام فارغ از هر گونه استثمار و ستم است. راه حل اساسی مشخص مسئله گرسنگی و فقر شدید توده

ها همانا انقلاب ارضی بر مبنای شعار " زمین از آن کشتکار " به مثابه یکی از اهداف مهم انقلاب دموکراتیک نوین است. این شعار در شرایط کنونی باید در چوکات مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده و در تابعیت از آن پیش برده شود.

زمستان 1386 از میان زحمتکشان قربانی گرفت

در هفتم اکتبر 2001 بوش " جهاد مقدس " امپریالیستی اش را همراه با شرکای خود با نعره های کاذبانه و فریبنده "دموکراسی " و " جنگ علیه تروریسم " آغاز کرد و افغانستان را به یک کشور مستعمره تبدیل نمود. این تجاوزگری و اشغالگری سر آغاز یک سلسله استراتژیک طولانی ای گردید که می رود تا بعد از عراق دامن ایران، پاکستان و در مجموع کل خاورمیانه و آسیای میانه را بگیرد. این حرکات منحوس ضد انسانی در طی چند سال گذشته دهشتهای فراوانی آفریده است. عاملین و حاملین این سلسله جنایتکارانه و پادوهای بومی شان فتنه و فساد وسیعی براه انداخته اند و برای آتش افروزی های بیشتر و پردامنه تری زمینه سازی میکنند.

افغانی به 2500 افغانی رسیده است. این وضعیت نابسامان توده های زحمتکش همراه با زمستان سرد گذشته، آنها را تا سرحد نابودی سوق داد و جان هزاران انسان و صدها هزار موآشی را گرفت. در کشوری که آزادی، استقلال و تمامیت ارضی اش فروخته شده و یک مشت دزد و جنایتکار همه چیز مردم را گرفته اند، مرگ و میر مردم به اثر سرما، سیل، فقر و فلاکت و گرسنگی به روال عادی زندگی روزانه تبدیل گردیده است. اما رژیم پوشالی که تا گلو غرق در فساد است و جز منافع خود و اربابانش به چیز دیگری نمی اندیشد، هیچ راه چاره ای برای از بین بردن این مشکلات مردم نمی تواند بسنجد و در عمل پیاده نماید.

شیندند) را در نظر بگیریم، میتوانیم بگوئیم که تنها درین ولایت یک هزار نفر قربانی سرمای شدید زمستان گذشته شدند.

در چنین شرایط بد و طاقت فرسایی که مردم نیازمند کمک به خاطر زنده ماندن بودند، تلویزیون هرات سید حسین انوری والی هرات را در حالی نشان داد که لباس گرم به تن داشت و حین برف باری در میان شهر ایستاده بود و با صدای بلند میگفت که:

« ما از نیروهای آیساف خواستیم که ما را کمک نمایند تا پنجاه نفر از هموطنان خود را که همراه موآشی شان در زیر برف گیر کرده اند، نجات دهیم، اما ایشان حاضر به کمک نشده اند. ما از ایشان سخت گلایه مندیم و متأسفیم از اینکه هیچ کمکی به هموطنان خود کرده نتوانسته ایم.»

این صدای کسی است که تا مغز استخوان کثیف و کاملاً وابسته به اشغالگران است. بیرون نمودن 50 نفر از زیر برف فقط نیازمند دو یا سه پایه لودریود و هرموسسه خصوصی چندین پایه لودر دارد. بر علاوه شاروالی هرات و ریاست فواید عامه هرات نیز چندین پایه لودر در اختیار دارند. در حقیقت آقای انوری هیچگاه نخواست کمکی به این " هموطنان " نماید و جرم این بی توجهی جنایتکارانه را به گردن بادرانش انداخت و از این طریق خواست که خود را تبرئه کند.

طبق گزارش گزارشگر ما از ولایت بغلان یک نفر فرزندش را به مبلغ دوازده هزار افغانی فروخت. زمانیکه گزارشگر ما از وی سوال میکند که چرا این کار را نموده است، وی در جواب میگوید با این عمل هم فرزندم را از مرگ نجات داده ام و هم بقیه فامیل را. اما مقامات فاسد و مرتجع ولایت بغلان از کنار این حادثه با بی توجهی گذشتند و هیچکس حاضر نشد

در چندین ولایت افغانستان به اثر فقر و تنگدستی بیش از حد، در محاصره برقیاری و یخبندان قرار گرفتند، راه های ارتباطی به روی شان قطع گردید و با نبود مواد سوختی و ارتزاقی مواجه شدند. این وضعیت سبب شد که هزاران نفر و صدها هزار موآشی به اثر سرمای شدید زمستان و کمبود سوخت و مواد ارتزاقی جان شان را از دست بدهند. رژیم دست نشانده تلفات زمستان گذشته را یک هزار نفر و سیصد هزار موآشی اعلام نمود. این آمار، آماری است که از مراکز ولایات و ولسوالی ها، در همان زمانیکه راه ها در مناطق دوردست ولسوالی ها مسدود بود، گرفته شده است. به جرئت می توان گفت که این تلفات نه یک هزار نفر بلکه چندین هزار نفر بوده است. چنانچه تنها در شفاخانه حوزوی هرات دست و پای یخزده 75 نفر قطع گردید که از جمله 40 نفرشان تنها از ولسوالی غوریان بود. اگر مجموع تلفات انسانی در چند ولسوالی ولایت هرات (غوریان، زنده جان، گلران، رباط سنگی، کوهسان، پشتون زرغون، کشک کهنه، اوبه و

اما رژیم دست نشانده و اربابان امپریالیستی اش با تمام ادعاهای شان نه تنها نتوانسته اند در ظرف این چند سال وضعیت زندگی مردم را نسبت به گذشته بهتر سازند، بلکه سطح زندگی توده های زحمتکش پیوسته در حال سقوط میباشد. نیروی کار وسیعاً آواره و بی اشتغال گردیده و اگر اشتغالی هم وجود داشته باشد، مزدی که در مقابل کار دریافت میگردد نصف مزد دوسال قبل میباشد، درحالیکه قیمت مواد ارتزاقی به شکل سرسام آوری افزایش یافته است. چنانچه قیمت مواد ارتزاقی نسبت به دو سال قبل دو صد فیصد و بالاتر از دو صد فیصد بالا رفته است. مثلاً قیمت یک قوطی روغن نباتی از هفت صد و پنجاه افغانی به دو هزار افغانی افزایش یافته است، در حالیکه قیمت یک کیلو آرد گندم از 10 افغانی به بالاتر از 40 افغانی و در مناطقی حتی به 50 افغانی رسیده است. گازمایع نیز در زمستان گذشته از 35 افغانی به صد افغانی فی کیلو افزایش یافت. برنج یک بوجی 25 کیلو از 850

دریدل پرداخت 12000 افغانی فرزند آن فرد را به برگرداد.

این واقعه، خشکسالی سالهای 1349 - 1350 را بیاد می آورد که انسانها در کنار سرکها جان دادند و بسیاری از مردم فرزندانشان را در مقابل پول ناچیزی فروختند تا اینکه چند صباحی زنده بمانند. در صورت دوام حضور نیروهای اشغالگر و موجودیت رژیم دست نشانده به جرات میتوان گفت که شرایط و وضعیت نابسامان توده ها ازین هم بدتر خواهد شد.

رژیم پوشالی برای سرپوش گذاشتن روی جنایاتش، این فاجعه را خشم خداوند و خواست الهی تلقی نموده و مرتب توسط ملاهای خود فروخته تبلیغ نمود که اعمال ناشایست مردم موجب میگردد که خشم خداوند به اشکال گوناگونی بر آنها نازل شود. آیا این " خواست الهی " فقط شامل حال زحمتکشان است که همه هست و بود به شمول جانیشان را بگیرد؟ این خواست چرا شامل حال ستمگران، جلادان و جانیان نمیشود؟ کاخ های سر به فلک

کشیده جلادان و ستمگران همیشه گرم و سفره های رنگین شان همیشه مملو از غذاهای متنوع است. آیا این هم " خواست الهی " است؟

در کشوری که يك مشیت وطن فروش، دزد، جانی و قاتل تحت لوای دین و مذهب کشور را اداره میکنند و همه چیز را از مردم گرفته اند، مرگ و میر، فلاکت و فقر، دربردی و گرسنگی و اشکال دیگر مظالم اجتماعی روال عادی خود را طی می نماید. در چنین کشوری و تحت حاکمیت پوشالی چنین رژیمی، تمام این مصیبت ها و بلاها به مثابه موهبات الهی معرفی میشوند.

رژیمی که زن ستیزی مورد حمایتش میباشد و به زنان در زندانهایش تجاوز صورت میگیرد، افسران پولیس زنان را میسوزانند و به بچه ها و زنان تجاوز میکنند. رژیمی که کشور را با تمام دار و ندارش فروخته و میلیاردها دالر را صرف هزینه های نظامی بخاطر سرکوب توده ها میکند. تحت حاکمیت پوشالی اینچنین رژیم گندیده و فاسد، فقر و فلاکت و تلف شدن

گروه گروه مردم از سرما و گرسنگی امری طبیعی و خواست الهی وانمود می گردد!! اما چرا این خواست الهی همیشه شامل حال توده های زحمتکش است. نه جنایتکاران؟ چرا ارادل، جانیان و وطن فروشان مشمول این خواست نمی گردند؟

امروز امپریالیستهای اشغالگر و رژیم دست نشانده کشور را برای مردمان رنج دیده به جهنم عریان تبدیل نموده اند و برای حفظ منافع شان بنام دین و خدا هرگونه صدای آزادی خواهی را سرکوب نموده و مینمایند. وضعیتی که به زور B52 بالایی توده ها تحمیل شود بهتر از این نمیتواند باشد.

توده های زحمتکش!

این وضعیت هیچگاه تغییر نخواهد کرد مگر اینکه به پا خیزید و سلاح به کف گیرید و تحت رهبری حزب پیش آهنگ انقلابی تا بیرون راندن نیروهای اشغالگر و سرنگونی رژیم دست نشانده و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین استوار و ثابت قدم به پیش روید.

وفاق ملی یا نفاق ملی

از زمانیکه افغانستان مورد تجاوز و اشغالگری امپریالیستها به رهبری امپریالیزم امریکا قرار گرفت، پادوهای بومی شان نعره های کاذبانه و فریبانه " وحدت ملی " را سردادند و گاه و بیگاه گفتنمان ها و جلسات فرمایشی توسط وزارت اطلاعات و فرهنگ راه انداختند. اینها همه بازی های سیاسی بخاطر فریب و اغفال توده ها بود، اما عملاً در جهت برهم زدن وحدت ملی گام برداشتند. چنانچه انتخابات نمایشی ریاست جمهوری و پارلمانی بیانگراین مدعا است.

رژیم پوشالی که مورد تنفر و انزجار زحمتکشان قرار گرفته، برای تداوم عمرنکبت بار خویش به جداسازی ملیتی اقدام نموده است تا از این طریق از عدم دانش توده ها سوء استفاده اعظمی نموده و توده ها را مانند دهه 1360 و 1370 بدنبال رهبران مرتد و خود فروخته براساس مسایل قومی و ملیتی کشانده و نزاع های ملیتی را حادثر نماید.

درسال 1386 وزارت معارف رژیم پوشالی طرح خاناناه خویش را پی ریخت

و در ابتدا به مکاتب کابل مکتوب روان نمود که شما لیست تاجیک ها و پشتون ها را بگیرد تا صنوف شان را جدا کنیم، اما از هزاره ها، ازبک ها و بلوچ ها نامی نبرد. به تعقیب این مکتوب طرح خویش را پیاده نموده و در 14 مکتب شهر کابل صنوف شاگردان دری زبان و پشتو زبان جدا گردید.

این حرکت درحالی صورت میگیرد که شاگردان پشتو زبان هیچ مشکلی برای فراگیری تدریس شان به زبان دری نداشتند. این حرکت ارتجاعی عملاً بخاطر جدا سازی ملیت ها از یکدیگر است تا تبلیغات شوونیستی شان بهتر بتواند جلوه گر شود.

زمانیکه این عمل از جانب مردم با عکس العمل شدید روبرو گردید و آنرا خیانت ملی خواندند، در درون دستگاه پوسیده رژیم نیز سروصداهایی راه افتاد و بعضی از وکلای پارلمان نیز آنرا خیانت ملی و خلاف قانون اساسی خواندند. اما حنیف اتمر وزیر معارف رژیم دست نشانده عمل خویش را چنین توضیح داد:

« این پالیسی طبق ماده 16 قانون

اساسی طرح ریزی شده و خلاف قانون اساسی نیست. از طرف دیگر طرح این پالیسی توسط دو مرجع قانونی و بلند پایه دولت مورد تأیید قرار گرفته است. اول شخص آقای کرزی آنرا تأیید نموده و دوم شورای ملی.» (" تلویزیون ملی " - اخبار ساعت 7 شام روز سه شنبه 1386/8/8)

آقای اتمر عمل خویش را جنبه قانونی میدهد و میگوید که « خلاف قانون اساسی نیست » اما آقای اتمر از کدام قانون صحبت میکند؟

اول اینکه قانون اساسی ای که ساخته و پرداخته امپریالیستها است هیچ مشروعیتی ندارد. ثانیاً این قانون ساخته و پرداخته بارها از طرف رژیم دست نشانده و بداران شان نقض گردیده و ثالثاً در ماده 16 این قانون ساخته و پرداخته چنین حکمی صادر نگردیده که در مکاتب ولایتی که اکثریت شان (حتی تمامی شان) به فارسی صحبت میکنند صنوفی جداگانه برای دری زبان ها و پشتو زبان ها تشکیل شود. متن ماده شانزدهم این قانون اساسی قلابی چنین

است: « از جمله زبانهای پشتو، دری، ازبکی، ترکمنی، بلوچی، پشه نی، نورستانی، پامیری و سایر زبانهای رایج در کشور، پشتو و دری، زبان های رسمی دولت میباشد در مناطقی که اکثریت مردم به یکی از زبانهای ازبکی، ترکمنی، پشه نی، نورستانی، بلوچی و یا پامیری تکلم مینمایند آن زبان علاوه بر پشتو و دری بحیث زبان سوم رسمی میباشد و نحوه تطبیق آن توسط قانون تنظیم میگردد. دولت برای تقویت و انکشاف همه زبانهای افغانستان پروگرام های موثر طرح و تطبیق مینماید و نشر مطبوعات و رسانه های گروهی به تمام زبانهای رایج در کشور آزاد میباشد. مصطلحات علمی و اداری ملی موجود در کشور حفظ میگردد.»

اوه! مزدور دیروزی روس و مزدور امروزی امریکا چگونه با وقاحت تمام میخواد حقیقت را طبق قانون اساسی ساخته و پرداخته امپریالیست های اشغالگر توجیه نموده و عملی کند؟!

چه " نکاوت " و " بی آلایشی سیاسی " در این حرکت مشهود است. آقای اتمر چقدر خوب صفتبندی ملیتی را طبق " قانون اساسی " رژیم متبوعش نمایان ساخته و ملیت ها را بخاطر حفظ منافع اربابان خویش در مقابل یکدیگر قرار میدهد. این حرکت تأمین کننده منافع اشغالگران و رژیم دست نشانده یعنی زمینداران و سرمایداران و ظنفرروش است و در خدمت شئونیزم ملت ستمگر قرار داشته و این زمینه را بوجود میآورد که اشغالگران توسط رژیم دست نشانده بهتر اعمال قدرت نموده و عملاً از نفاق ملیت ها استفاده اعظمی نمایند. از این طریق رژیم پوشالی به آسانی میتواند اهداف و ظنفروشانه و خانانانه ملی خود را تمام و کمال پیاده نماید. گرچه مرتجعین مربوط به رژیم پوشالی تا حدودی میتوانند با علم نمودن مسائل ملیتی عده ای را بدنبال خود بکشانند و چند سالی عمر نکیت بار شان را طویل تر سازند، اما توده های زحمتکش روز بروز در مقابل شان ایستاده و به حيله و نیرنگ های شان پی میبرند.

طرح این پلان یک اهانت نسبت به مردم است. این توهین به مردم در حقیقت به همان شیوه پوسیده لیکن در فورم جدید توسط آقای اتمر عملی گردیده است. رژیم پوشالی و آقای اتمر با این حرکات خانانانه ماهیت حقیقی خویش را تبارز داده اند. طرح این پلان و تصویب و پشتیبانی از

این پلان را میتوان نمونه کلاسیکی از خیانت به آرمان های ملی خلق زحمتکش افغانستان دانست. آقای اتمر مدعی است که:

« قانون اساسی حقوق ملیت ها را به رسمیت شناخته و وی نیز طبق قانون اساسی از حقوق ملیت ها دفاع نموده و آنرا پیاده مینماید. »

امروز حقی که برای ملیت ها، آنهم لفظاً نه عملاً، داده شده حق فرهنگی است که در قانون اساسی رژیم ذکر گردیده، نه حق سیاسی. زمانیکه از حق سیاسی ملیت ها صحبت میشود، داد و فریاد رژیم پوشالی بالا میشود که این حق سیاسی و شعار حقوق ملیت ها تا سرحد جدائی بر خطر از هم " پاشیدن کشور " می افزاید. در حالیکه از نقطه نظر دموکراسی به طور کلی قضیه درست عکس آنست و به گفته نئین شناسانی حق جدا شدن، خطر از " هم پاشیدن کشور " را میکاهد. در این زمینه نئین مسئله طلاق را مثال می آورد و این نکته را متذکر می شود که مرتجعین همیشه با آزادی طلاق مخالف اند، همانگونه که با حق تعیین سرنوشت ملل تا سرحد جدائی مخالفت می ورزند. او مینویسد:

« مرتجعین با آزادی طلاق مخالف اند و طلب میکنند نسبت بان با " احتیاط رفتار شود " و فریاد میزنند که معنی آن " از هم پاشیدن خانواده " است. ولی دموکراسی بر آنست که مرتجعین ریا میورزند و در حقیقت امر از قدرت مطلق پولیس و بوروکراسی و از امتیازات جنس مرد و از بدترین انواع ستمگری نسبت به زن دفاع مینمایند. دموکراسی بر آنست که آزادی طلاق معنایش " از هم پاشیدن " روابط خانوادگی نبوده بلکه به عکس تحکیم این روابط بر یگانه پایه های ممکن و پایدار در یک جامعه متمدن یعنی بر پایه دموکراتیک است. »

« اگر هواداران آزادی تعیین سرنوشت یعنی هواداران آزادی جدا شدن را متهم به تشویق و ترغیب تجزیه طلبی نمائیم، به همان درجه احمقانه و به همان اندازه سالوسانه است که هواداران آزادی طلاق را متهم به ترغیب و تشویق انهدام روابط خانوادگی نمائیم. همانگونه که در جامعه بورژوازی مدافعین امتیازات تن فروشی، که شالوده ازدواج بورژوازی بر روی آن ریخته شده، با آزادی طلاق مخالفت میکنند، به همانگونه هم نفی آزادی تعیین سرنوشت، یعنی جدا شدن ملت ها، در کشور ... معنایش فقط دفاع از امتیازات ملت حکمفرما و شیوه های پولیسی اداره

امور در مقابل شیوه های دموکراتیک است. » (کلیات آثار در دو جلد - جلد اول - قسمت دوم - صفحات 405 - 406)

رژیم پوشالی میخواهد که با این سیاست خویش کارگران و کلیه زحمتکشان را به تابعیت از سیاست امپریالیزم وادار سازد. توده های زحمتکش افغانستان حدوداً به منافع خویش آگاهی حاصل نموده و بر تمام وعده وعید های امپریالیستها و مزدوران بومی شان به بی علاقگی مینگردند. توده ها دیگر نمی پذیرند که مرتجعین حاکم و باداران امپریالیستی شان وعده ساختن بهشت برین را برایشان بدهند. آنها عملاً دیدند که جانیان و جنایتکاران، دنیا را بر آنها جهنم عریان ساخته اند. توده ها از روی تجارب روزانه خود شیوه زندگی کردن و آمیزش با هم را می آموزند، و انقلابیون نیز این شیوه آموزش را به ایشان یاد می دهند. کمونیستهای ملت ستمگر همیشه شعار حق ملل در تعیین سرنوشت یعنی شعار جدائی را مطرح می کنند و کمونیستهای ملت ستمکش شعار وحدت ملیت ها را مطرح مینمایند. به این ترتیب توده ها روش آمیزش و وحدت را می آموزند. ملیت های تحت ستم زمانی تصمیم به جدایی میگیرند که به گفته نئین ستمگری ملی و اصطکاک های ملی زندگی مشترک را کاملاً غیر قابل تحمل نماید و به کلیه مناسبات گوناگون اقتصادی پابند بزنند. (برای معلومات بیشتر به کتاب " حق ملل در تعیین سرنوشت ... " مراجعه شود)

منافع تمام زحمتکشان ایجاب مینماید که کارگران و زحمتکشان کلیه ملل همبستگی بین المللی خویش را هر چه مستحکمتر سازند و به سیاست های ناسیونالیستی ارتجاعی از هر ملیتی که هست پشت پا زنند. آقای اتمر با این حرکت خویش داغ ننگ را بر پیشانی خود و شئونیزم حاکم زد و ماهیت واقعی رژیم پوشالی را به توده ها نشان داد. اگر گاه و بیگاه رژیم حامد کرزی صحبت از وحدت ملی می نماید، منظورش همانا تآئید شئونیزم طبقه حاکمه ملیت حاکم است. بدون مبارزه با هرگونه شئونیزم و ناسیونالیزم تنگ نظرانه و بدون دفاع از برابری ملل مختلف نمیتوان بسوی انقلاب دموکراتیک نوین به پیش رفت. طبقه کارگر دشمن هرگونه شئونیزم و ناسیونالیزم تنگنظرانه است. وی خواستار برابری ملل بوده و میخواهد از نظر اصولی هیچگونه تبعیضی میان ملل

مختلف در میان نباشد. آنچه را که ما بطور یقین میدانیم و باید به توده ها توضیح دهیم اینست که عامل عمده تمام مشکلات کنونی یعنی رویارویی میان ملیت ها، قحطی، مرگ و میر و آوارگی توده ها؛ جنگهای غارتگرانه و تجاوزگرانه امپریالیستها است. جنگی که از طرف امپریالیستها و نوکران بومی شان بخاطر اهداف غارتگرانه امپریالیستها براه افتاده است. این تجاوز و اشغالگری مردم را در شرایط فوق العاده سخت و دشوار و تحمل ناپذیر قرار داده و حتی اکثریت مردم را به لبه پرتگاه کشانده است.

اینجا این سوال پیش میآید که آیا توده های زحمتکش بخاطر این خون شان را به زمین ریختند که سوسیال امپریالیست ها از کشور خارج شوند و امپریالیستهای غربی وارد کشور شده و وعده های سیاسی کذابی به آنها بدهند؟ آیا به این خاطر خون خود را ریختند که زورمندان و جنگ سالاران طبقات حاکمه، این نوکران گوش به فرمان امپریالیستها، آنها را از خانه های شان به زور بیرون ریخته و برای خود آپارتمان های بلند منزل بسازند؟ جواب کاملا منفی است. توده ها علاقه به آن دارند که اصلاحات ارضی انقلابی در کشور صورت گرفته و زورمندان به زیر کشیده شوند. آنها خواهان آنند که بلند منزل های مرتجعین گرفته شده و برای کسانی که خانه ای ندارند داده شود. آنها خواستار رفع گرسنگی همه مردم اند.

نفاق افگنی و جداسازی ملیت ها یکی از نیرنگ های سیاسی امپریالیست ها و مرتجعین بوده و تا زمانی که امپریالیزم و ارتجاع وجود داشته باشند ناگزیر به اشکال مختلف تبارز می نماید. در طول تاریخ مبارزه طبقاتی توده ها، بارها رهبری شان را مردمانی بدست گرفته اند که نماینده منافع طبقه ستمگر بوده اند نه توده های ستمکش. اینها از مبارزه و

فداکاری های توده ها برای حفظ و تحکیم قدرت خویش استفاده نموده و توده ها را از پشت خنجر زده اند. نمونه بارز آن جنبش فلسطین، ایران و مقاومت مردم افغانستان علیه تجاوز وحشیانه سوسیال امپریالیزم روس میباشد. توده ها زمانی میتوانند ثمره مبارزه و فداکاری خویش را نصیب شوند که مبارزات انقلابی آنها آگاهانه توسط حزب انقلابی پرولتری رهبری گردد. در آنصورت کارگران و سائر زحمتکشان دنباله رو طبقات دیگر خواهند شد و به اهداف مشخصه شان خواهند رسید.

خواست کمونیستها اینست که رهبری تحولات سیاسی و اجتماعی بدست پرولتاریا باشد و مسئله ملی به مثابه بخشی از انقلاب پرولتری حل شود. کمونیستها مبارزه علیه ستم ملی را هم در زمینه تحقق انقلاب پرولتری طرح کرده اند و هم موکد داشته اند که در عصر کنونی تحقق واقعی آن منوط به انقلاب است. صحت و درستی این ادعا را انقلاب 1917 اکتبر در روسیه و انقلاب 1949 در چین نشان داده است.

امپریالیستها و مرتجعین همیشه سعی می ورزند تا چهره کریه خویش را زیر پوشش انواع ادعاهای بی پایه چون "جنگ علیه تروریسم"، "برقراری دموکراسی"، "وحدت ملیت ها" و یک سری عبارات دهان پرکن مخفی نموده و به عوام فریبی بپردازند تا تجاوزات و غارتگری های خویش را جنبه مترقی بدهند.

گرچه تجاوز امپریالیستها به رهبری امریکا در عراق و افغانستان شکل و شمایل رژیم ها را تغییر داده، اما با نفرت و انزجار روز افزون مردم روبرو گردیده است. این تنفر و انزجار یک پایه اجتماعی وسیع برای مبارزات ضد امپریالیستی به وجود آورده است. چیزی که کمبودی آن حس میشود یک جنبش

کمونیستی فعال و نیرومند در این منطقه است.

تجاوزات و اشغالگری های امپریالیست ها صرفا نفرت و انزجار مردم زحمتکش این منطقه را در پی نداشته است، بلکه امپریالیستها را درکشور های خود شان نیز مورد نفرت و انزجار توده ها قرار داده و یک جنبش نیرومند اعتراضی ضد جنگ علیه امپریالیستها به رهبری امپریالیزم امریکا به وجود آورده است.

امروز در افغانستان نگرش به موضوع ملیت ها از دیدگاه تئوری انقلابی و علمی یعنی حق ملل در تعیین سرنوشت شان تا سرحد جدائی، نفاق افگنی، مشکل تراشی، آشوب و فتنه شمرده میشود. لیکن وطن فروشی، غارت و چپاول، جداسازی ملیتی "نظم" به حساب میرود. این ها همه سخنان کهنه و آشنایند!

ما به خوبی آگاهییم که امپریالیستها و نوکران بومی شان همیشه هرج و مرج، جنگ و برهم زدن وفاق ملی را در جامعه باعث میشوند. هر زمانیکه نیروهای اشغالگر از کشور بیرون رانده شوند و رژیم دست نشانده سرنگون گردد و قدرت سیاسی به کارگران و زحمتکشان انتقال یابد، آنزمان است که از جنگ فقر، هرج و مرج، برتری طلبی ملیتی، ستم جنسی و قحطی نجات خواهیم یافت. تا زمانیکه کشورهایی مانند عراق و افغانستان در اسارت بسر برند نه تنها مردمان این کشور ها اسیر باقی خواهند ماند بلکه در نتیجه این اسارت، ارتجاع امپریالیستی در خود کشور های امپریالیستی نیز تقویت می گردد. طبقه کارگر امریکا و حزب کمونیست این کشور و همچنین کمونیستهای دیگر کشورهای امپریالیستی باید از جنبش های ملی - دموکراتیک در کشورهای تحت سلطه پشتیبانی نموده و خواهان شکست امریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی در جنگ باشند.

پیوند با توده ها و بسیج و رهبری آنها در مبارزات و مقاومت های شان

توده ها و اجزای وظایف توده یی مبارزاتی، ممکن و میسر نمی گردد. بردن آگاهی انقلابی در میان توده ها یکی از وظایف توده یی مهم حزب است زیرا که آگاهی انقلابی پرولتری خود بخود در

ملی مردمی و انقلابی و پیروزی انقلاب در کل، بدون بسیج، سازماندهی و رهبری آنان ممکن نیست. این مسئولیتی است که بر عهده حزب انقلابی پرولتاریا قرار دارد. انجام این مسئولیت بدون پیوند با

در اساسنامه حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان گفته شده است: «مشي توده یی یکی از جوانب مهم استراتژی مبارزاتی حزب است. توده ها سازندگان تاریخ اند. پیروزی مقاومت

میان توده ها به وجود نمی آید. اجرای این وظیفه شکل مهمی از پیوند حزب با توده ها است.

آموختن از توده ها وظیفه توده یی مهم دیگر حزب است. این آموزش با تکیه بر علم انقلاب پرولتری صورت می گیرد. حزب نظرات پراکنده توده ها را گرد می آورد، با استفاده از علم انقلاب پرولتری آنها را تجزیه و تحلیل کرده و فشرده می سازد و به میان توده ها می برد تا توده ها این ایده های فشرده شده از لحاظ علمی را از خود دانسته و خوب جذب نمایند. پذیرش نظرات توده ها بر حزب، یکی از موارد مهم آموختن حزب از توده ها محسوب می گردد. حزب مکلف است به نظرات توده ها در مورد خود به دقت گوش داده و این گفته ها را مطابق معیار های مارکسیستی - لنینیستی - مانوئیستی تجزیه و تحلیل نماید و نتیجه گیری های علمی آنرا به کار بندد. اجرای این وظیفه، شکل مهم دیگری از پیوند حزب با توده ها است.

بسیج و سازماندهی توده ها و رهبری مبارزات آنها، وظیفه توده یی مهم دیگر حزب محسوب می گردد. حزب با بسیج توده ها و سازماندهی و رهبری مبارزات و مقاومت های آنان، این مبارزات و مقاومت ها را منظم و آگاهانه می سازد و به سوی فتح و پیروزی سوق می دهد. بدون رهبری حزب انقلابی مجهز به علم انقلاب پرولتری و قادر به درک فراز و نشیب های مسیر مقاومت ها و مبارزات انقلابی و عبور از آنها، توده ها شکست می خورند. اجرای این وظیفه نیز یکی از اشکال مهم پیوند حزب با توده ها است.

وظایف و پیوند های توده یی حزب، مرتبط و همبسته با هم هستند و متقابلاً بالای همدیگر تأثیر می گزارند. بدون اجرا و ایجاد آنها، یا حزب به فرقه ای فرو رفته در خود مبدل می گردد و یا به دنباله روی از توده ها می پردازد. فقط با اجرا و ایجاد این وظایف و پیوند ها، ساختمان، تحکیم و گسترش حزب در میان توده ها موفقاته و به طور مستمر پیش می رود.

مشی توده یی به مفهوم برخورد یکسان با تمامی بخش های توده ها نیست. توده ها بطور کلی از سه قسمت تشکیل می شوند: بخش پیشرو، بخش میانه و بخش عقب مانده. حزب، بخش پیشرو را تحت رهبری خود متحد می سازد، با تکیه بر این بخش، سطح آگاهی بخش میانه را بالا می برد و به سوی خود جلب می نماید و سعی می کند که بخش عقبمانده را به

دنبال خود بکشاند و یا لا اقل خنثی سازد. « رهبران باید با مهارت عناصر قلیل فعال را بگرد رهبری منحد گردانند و با تکیه به آنها سطح آگاهی سیاسی عناصر میانه رو را بالا برند و عناصر عقبمانده را بسوی خود جلب نمایند. »

(اساسنامه حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان - برنامه عمومی - استراتژی مبارزاتی)

برین مبنا پیشبرد درست و موفقیت آمیز همه وظایف تدارکی چهارگانه برای بر پایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، یعنی تدارک ایدئولوژیک - سیاسی خود حزب، تدارک توده یی، شناسائی مناطق مساعد و تدارک لوجیستیکی، بدون پیوند با توده ها و بسیج و رهبری آنها در مبارزات و مقاومت های شان ممکن و میسر نیست. درین میان، دومین وظیفه مبارزاتی تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (تدارک توده یی) بطور کل همان پیوند با توده ها و بسیج و رهبری آنها در مبارزات و مقاومت های شان است.

در اساسنامه حزب درینمورد گفته شده است:

« دومین وظیفه تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ، تدارک توده یی است، یعنی پیشبرد کار توده یی و سازماندهی توده ها در آن حد اقل حدودی که بتوان با تکیه بر آنها جنگ را آغاز کرده و به پیش برد. »

(اساسنامه حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان - برنامه عمومی - استراتژی مبارزاتی)

همچنان در برنامه حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان درینمورد گفته شده است:

« دومین عرصه تدارک برای آغاز جنگ، تدارک توده یی است. جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی جنگ توده ها است و بدون آگاهی، خلاقیت و سازمانیابی آنان نمی تواند آغاز گردد و پیش برده شود. اما در مورد تدارک توده یی برای آغاز جنگ باید بصورت جدی توجه داشت که توده ها از لحاظ آمادگی شان برای شرکت در عملیات آغازین جنگ و پیشبرد بعدی آن، در یک سطح قرار ندارند، بلکه به بخش های پیشرو، میانه و عقبمانده تقسیم می گردند. فعالیت های تدارکی توده یی برای آغاز جنگ، عمدتاً در میان توده های پیشرو متمرکز می گردد. در واقع پس از آغاز جنگ و پیشبرد کم و بیش موفقیت آمیز آن است که می توان

توده های میانی را به سوی جنگ جلب کرد و توده های عقبمانده را ارتقا داد و یا لا اقل خنثی نمود. »

(برنامه حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان - استراتژی مبارزاتی - تدارک برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی ...)

به این ترتیب فعالیت مبارزاتی توده یی ما بطور عمده عبارت است از پیوند با توده های پیشرو و بسیج و سازماندهی آنها برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی. پس باید قبل از همه بدانیم توده های پیشرو چه کسانی هستند؟ توده های پیشرو قبل از همه آن بخش از توده ها را شامل می شوند که خواهان مقاومت ملی مسلحانه علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده باشند.

مسئله از دید مقاومت ملی مردمی و انقلابی، آن بخش از توده ها که مقاومت علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی را تفسیر اسلامی می کنند و بصورت بالقوه و بالفعل جزء نیروهای ذخیره و یا عملاً فعال مقاومت اسلامی محسوب می شوند، نمی توانند جزء توده های پیشرو به حساب آیند، هر چند که از دید مقاومت عمومی در جبهه مقابل و مخالف اشغالگران و رژیم قرار دارند.

مناسبات ما با این بخش از توده ها بسیار پیچیده و بگرنج است. از یکطرف آنها بصورت بالقوه یا بالفعل مقاومت کنندگان ضد اشغالگران و ضد رژیم هستند و از طرف دیگر به این مقاومت از

دید اسلامی، فنودال کمپرادوری و ارتجاعی می نگرند و نه از دید ملی، مردمی و انقلابی. در هر حال ما در شرایط کنونی که در مرحله مبارزات تدارکی برای برپایی و پیشبرد مقاومت ملی مردمی و انقلابی قرار داریم، فرصت آنرا نداریم که به فعالیت مبارزاتی توده یی زیادی در میان این بخش از توده ها بپردازیم. بخصوص آن بخش از توده ها که عملاً در مقاومت اسلامی شامل هستند و در صفوف این مقاومت می جنگند، فعلاً نمی توانند عرصه مبارزات توده یی ما محسوب شوند. البته بعد از آنکه جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی آغاز گردید، توأم با پیشرفت آن، وضعیت درینمورد رو به تغییر خواهد نهاد. اما می توان و باید در میان آن بخش از توده ها که جزء نیروهای مسلح مقاومت اسلامی نیستند، ولی خواست مقاومت مسلحانه علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده را دارند، مگر از دید اسلامی به آن می نگرند، از هم اکنون به کار و فعالیت توده

بی پرداخت، ولی نمیتوان این عرصه را تمرکز گاه کار توده‌ی دانست و برای فعلا لازم نیست انرژی مبارزاتی زیادی برای آن صرف کرد.

از طرف دیگر توده‌هاییکه به مقاومت ضد اشغالگران و رژیم دست‌نشانده از دید همه‌جانبه ملی، مردمی و انقلابی بنگرند، بصورت خود بخودی آنقدر قلیل و اندک هستند که به زحمت در محاسبه می‌گنجند. حتی توده‌هاییکه از دید صرفا ملی به مقاومت ضد اشغالگران و رژیم پوشالی می‌نگرند و خواهان پیوستن به مقاومت مسلحانه هستند، صرفا بخش بسیار کوچکی از توده‌ها را تشکیل می‌دهند. ولی ما می‌توانیم - و باید - کار توده‌ی خود را در میان این بخش از توده‌ها متمرکز نماییم و ضمن بسیج و سازماندهی آنها برای ارتقای مبارزاتی بیشتر شان بکوشیم.

در هر حال به وجود آمدن عرصه مبارزاتی توده‌ی وسیعی بصورت خود بخودی برای مبارزات تدارکی بخاطر برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، اگر ناممکن نباشد نهایت مشکل هست. در واقع پس از آغاز جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و پیشرفت‌های آن است که عرصه مبارزاتی توده‌ی جهش‌وار گسترش می‌یابد. در حال حاضر ما باید مطابق به فرمولبندی اساسنامه حزب، به پیشبرد

کار توده‌ی بی و سازماندهی توده‌ها در آن حد اقل حدودی که بتوانیم با تکیه بر آنها جنگ را آغاز نماییم و مراحل آغازین آن را پیش ببریم، توجه داشته باشیم.

ناگفته پیدا است که نمی‌توان - و نباید - توده‌های پیشرو را صرفا در حد آن بخش از توده‌ها محدود کرد که خواهان مقاومت ملی مسلحانه علیه اشغالگران و رژیم دست‌نشانده هستند و آماده‌اند که سلاح بردارند و بجنگند. توده‌هاییکه به سائر اشکال مبارزاتی مقاومت جویانه علیه اشغالگران و رژیم پوشالی دست می‌زنند و یا حاضر اند دست بزنند، نیز جزء توده‌های پیشرو محسوب می‌شوند. توده‌هاییکه علیه قتل عام‌های ددمنشانه قوت‌های اشغالگر دست به اعتراض می‌زنند، علیه اجحافات ضد ملی و ضد مردمی رژیم دست‌نشانده بر می‌خیزند و یا علیه فقر و گرسنگی ناشی از شرایط اشغال و حاکمیت نظام استثمارگرانه و ستمگاران موجود به حرکت در می‌آیند، نیز جزء توده‌های پیشرو هستند و باید به کار توده‌ی در میان آنها توجه کرد.

تظاهرات اعتراضی علیه بمباران‌های کور قوت‌های اشغالگر، اعتصاب معلمان شهر کابل، اعتصاب داکتران هرات و اعتصاب دریوران در مسیر شاهراه قندهار - هرات، چند نمونه برجسته حرکت‌های مبارزاتی مقاومت جویانه توده‌ی هستند که در جریان چند ماه

گذشته سال جاری پراه افتاده‌اند. ما باید در سطح کمونیستی و ملی - دموکراتیک فعالانه از این حرکت‌های مبارزاتی توده‌ی اعلام حمایت نموده و برای این مبارزات تبلیغ نماییم. ما باید پیوند با این مبارزات را تامین نماییم و برای گسترش کمی و ارتقای کیفی شان تلاش کنیم. ما باید از میان پیشروترین افراد شامل در این حرکت‌های مبارزاتی، برای حزب و سازمان‌های توده‌ی ملی - دموکراتیک تحت رهبری حزب و همچنان جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و بصورت مشخص گروپ‌های چریکی آغاز کننده این جنگ، سرباز گیری نماییم.

قدر مسلم است که نمی‌توان - و نباید - صرفا به حمایت از حرکت‌های مبارزاتی مقاومت جویانه خود بخودی توده‌ی، پیوند با این مبارزات و گسترش و ارتقای آنها توجه داشت. ما باید به نوبه خود برای راه اندازی اینگونه حرکت‌های مبارزاتی کار و پیکار نماییم. مقدم بر آن ما نباید صرفا بر آمادگی‌های خود موجود توده‌های پیشروی که خواهان مقاومت مسلحانه هستند، تکیه نماییم. ما خود نیز باید برای ایجاد و پرورش روحیه مقاومت جنگجویانه توده‌های پیشرو بکوشیم و راه‌های مبارزاتی اصولی و موثر اجرا و پیشبرد این وظیفه مبارزاتی را بیابیم.

کارزار دفاع از انقلاب نیپال

به فعالیت‌های بیرونی فعالتر و جدی‌تر بوده و فعالیت‌های مبارزاتی بیشتری از خود نشان دادند.

طبیعی است که مباحثات درونی پراه افتاده در کارزار و همچنان اقدامات مبارزاتی بیرونی در آینده نیز تعقیب خواهد شد و در شماره‌های مختلف نشریه درونی و ارگان مرکزی حزب منتشر خواهد گردید.

اسناد ضمیمه عبارت‌اند از: دو سند مربوط به کارزار (اعلامیه دهم اپریل و پیام به حزب کمونیست نیپال (مانویست)، یک بررسی آماری از نتایج انتخابات مجلس موسسان در نیپال، سندی از سرویس خبری جهانی برای فتح در مورد نتایج انتخابات نیپال و نظری بر وضعیت کنونی نیپال.

کارزار، برای اولین بار توده‌های افغانستانی را بصورت نسبتا وسیع در جریان اخبار مربوط به نیپال قرار داد.

حزب کمونیست (مانویست) افغانستان نسبت به جذر و مد‌های انقلاب در نیپال بطور همیشگی توجه ویژه‌ای داشته و با امیدواری و دلهره تحولات مربوط به آنرا تعقیب کرده است. راه اندازی و پیشبرد کارزار دفاع از انقلاب نیپال این توجه ویژه همیشگی را ارتقای کیفی قابل توجهی بخشیده و اهمیت توجه جدی به مسائل انقلاب نیپال را بیشتر از پیش برجسته ساخت.

با در نظر داشت مباحثات درونی در "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی"، به شمول ملاحظات جدی حزب ما، در مورد تحولات نیپال، رفقا در جریان پیشبرد کارزار، در مورد مباحثات درونی نسبت

کارزار دفاع از انقلاب نیپال، از اول اپریل 2008 شروع شد و در ابتدا قرار بود تا پانزدهم اپریل ادامه یابد؛ اما بنا به دلایل خاصی برای دو هفته دیگر نیز ادامه یافته و تا آخر اپریل پیش رفت.

کارزار عمدتا توسط واحد‌های حزبی داخل کشور و واحد‌های حزبی خط دیورند پیش‌برده شد. واحد‌های حزبی رویهمرفته هم در پخش اسناد بیرونی و تبلیغات بیرونی و هم در پیشبرد مباحثات درونی مربوط به کارزار تلاش و کوشش نمودند. در طی یک ماهی که کارزار ادامه داشت، مسائل مربوط به انقلاب نیپال در سطح نسبتا وسیع توده‌ی مطرح گردیده و مورد توجه و دقت قرار گرفتند.

پخش وسیع ورقه‌های خبری سه‌گانه در مورد "آخرین نتایج انتخابات مجلس موسسان نیپال"، به مثابه بخشی از

اعلامیه پخش شده در روز انتخابات مجلس موسسان در نیپال

از انقلاب نیپال دفاع کنیم و توطئه ها و مداخلات امپریالیست های امریکایی و توسعه طلبان هندی و سائر امپریالیست ها و مرتجعین را افشا نمائیم

قرار است انتخابات مجلس موسسان در نیپال به تاریخ دهم اپریل بر گزار گردد و پروسه جاری روند سیاسی در نیپال آخرین روز های خود را از سر بگذراند. این انتخابات، تا حال چند بار توسط مرتجعین به تعویق انداخته شده است، ولی احتمال به تعویق انداختن مجدد آن دیگر غیرمحمتمل به نظر می رسد. اما در صورتیکه مرتجعین سلطنت طلب و حامیان امپریالیست و توسعه طلب امریکایی و هندی آنها بر گزاری انتخابات را به نفع خود نبینند، این احتمال وجود دارد که اردوی ارتجاعی شاهی، که تا حال دست نخورده باقی مانده و طی دو سه سال اخیر توسط امپریالیست های امریکایی بیشتر از پیش مجهز و مسلح گردیده است، دست به کودتا بزند و پروسه جاری در آخرین مراحل خود منقطع گردد.

از جانب دیگر یک توطئه ارتجاعی بنیاد گرایانه هندو در جنوب کشور، در دشت های تریایی، جانیکه تقریباً نصف نفوس نیپال را در خود جای داده و منطقه اصلی تولید زراعتی کشور محسوب می گردد، شکل گرفته است. این توطئه بنیاد گرایانه هندو که ظاهراً با شعار حقوق منطقه ای اهالی مدهیشی جنوب، که با اهالی ایالت بیهار هند هم نسب هستند، سر بلند کرده است، در اصل دو هدف را دنبال می نماید:

1 - جلوگیری از سرنگونی سلطنت فئودالی هندو و برقراری مجدد سلطه آن بر سراسر کشور.

2 - تجزیه منطقه تریایی از نیپال و پیوند دادن آن به ایالت بیهار هند.

از جانب دیگر هم در رابطه با کودتای ارتجاعی توسط اردوی شاهی و هم در رابطه با حرکت های بنیاد گرایانه هندو در جنوب، احتمال مداخلات مسلحانه امپریالیستی و ارتجاعی خارجی، بخصوص توسط توسعه طلبان هندی و حمایت امپریالیست های امریکایی، نیز وجود دارد.

انقلاب نیپال پس از پیشرفت های ده ساله جنگ خلق به دستاورد های مهمی نائل

آمد. هشتاد در صد قلمرو روستایی کشور از سلطه دولت ارتجاعی آزاد گردید و درین مناطق وسیع قدرت سیاسی توده بی شکل گرفت، ضربات مهمی بر استثمار فئودالی، تبعیضات کاستی، ستم ملی و ستم جنسی وارد آمد و ارتش انقلابی به آنچنان نیرومندی، توان و پیشروی های عملیاتی دست یافت که حزب کمونیست نیپال (مانونیست) ورود جنگ خلق به مرحله تعرض استراتژیک را اعلام نمود. اما پس از آنکه شاه با پشت گرمی اردوی شاهی و با اعلام حالت اضطرار در کشور، پارلمان را منحل نمود، حکومت را بر کنار کرد و صدراعظم معزول را زندانی ساخت، حزب کمونیست نیپال (مانونیست) به تاکتیک همکاری با احزاب پارلمانی در قالب مبارزات مسالمت آمیز توده بی روی آورد. در نتیجه مبارزات توده بی وسیعی که نیروهای تحت رهبری مانونیست ها در آنها نقش عمده بر عهده داشتند، شاه ناگزیر شد پارلمان منحل شده و حکومت معزول شده را دوباره بر حال نماید و اردوی شاهی نیز به ناچار ساکت باقی ماند. پس از آن، در انطباق با یک توافقنامه دو جانبه رسمی میان حزب کمونیست نیپال (مانونیست) و هفت حزب پارلمانی، همه با هم بجای پارلمان و حکومت موجود، یک پارلمان و حکومت جدید ائتلافی موقت و یک قانون اساسی موقت به وجود آوردند تا برای تعیین نظام سیاسی آینده کشور، به پای انتخابات مجلس موسسان بروند.

علیرغم اینکه تعدادی از مواد مهم توافقنامه مشترک، منجمله انحلال اردوی شاهی، توسط احزاب پارلمانی و حکومت موقت اجرا نا شده باقی ماند و حزب کمونیست نیپال (مانونیست) پس از مدتی شمولیت در حکومت موقت، از آن خارج گردید، مانونیست ها در پارلمان موقت باقی ماندند. حزب کمونیست نیپال (مانونیست) پس از خروج از حکومت موقت، یک جنبش مبارزاتی توده بی وسیع مسالمت آمیز به نفع برگزاری انتخابات مجلس موسسان را دامن زد و

به این ترتیب پروسه مبارزاتی صلح آمیز همچنان ادامه یافت.

این پروسه سازش میان حزب کمونیست (مانونیست) نیپال و بخشی از نیروهای ارتجاعی در آن کشور که به قصد منزوی کردن هر چه بیشتر ارتجاع فئودالی سلطنت طلب به میان آمده است، زمینه ای برای یکسلسله «تبلیغات ارتجاعی و رویزیونیستی ای ... که کوشش دارند توده های انقلابی را دچار توهم سازند و آنها را از مسیر انقلاب منحرف کنند ...

«، هم در داخل نیپال و هم در سطح جهانی، بخصوص کشور های منطقه، به وجود آورد. در چوکات این تبلیغات ارتجاعی و رویزیونیستی سعی به عمل آمد و می آید که پروسه مبارزاتی صلح آمیز کنونی در نیپال، که حزب کمونیست نیپال (مانونیست) واضحا یک حرکت تاکتیکی خوانده و میخواند، به عنوان یک مدل و یک استراتژی مبارزاتی در مقابل استراتژی مبارزاتی جنگ خلق مطرح گردد. در رابطه با رد قاطعانه همینگونه تبلیغات ارتجاعی و رویزیونیستی " ششمین کنفرانس منطقوی احزاب و سازمانهای مانونیست متحد در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جنوب آسیا " که به اشتراک حزب انقلابی بنگله دیش، حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان، حزب کمونیست بوتان (مارکسیست - لنینیست - مانونیست)، حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست - مانونیست)، حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) ناگزالباری، حزب کمونیست نیپال (مانونیست) و حزب پرولتری پوربانبنگلا (کمیته مرکزی) دامن گردید و اطلاعیه مطبوعاتی آن در جنوری 2007 منتشر شد، با صراحت اعلام کرد که:

«کنفرانس این موضع مانونیستی را مجدداً خاطر نشان کرد که سازش میان یک حزب مانونیستی و نیروهای ارتجاعی در یک کشور، نیروهای انقلابی در سائر کشورها را ملزم نمیسازد که عین کار را انجام دهند و اینکه آنها باید به اجرای وظایف انقلابیشان ادامه دهند.»

اطلاعیة مطبوعاتی کنفرانس بلافاصله ادامه می دهد:

« کنفرانس برای یک کارزار وسیع بخاطر دفاع از انقلاب در نیپال فرا خوان داد و خواست عدم مداخله امپریالیست ها و تمام مرتجعین در مسائل نیپال را قویا مطرح کرد. »

در پاسخ به همین فراخوان بود که یک کارزار مبارزاتی چند هفته یی، توسط کمیته دفاع از انقلاب نیپال، در منطقه پیش برده شد.

اینک در شرایطی که پروسه سیاسی صلح آمیز جاری در نیپال آخرین مراحل خود را از سر میگذرانند، یکبار دیگر در انطباق با " اطلاعیة مطبوعاتی ششمین کنفرانس منطقه یی احزاب و سازمانهای مانویست متحد در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

در جنوب آسیا»، همبستگی انترناسیونالیستی خود را با حزب کمونیست نیپال (مانویست) اعلام می کنیم.

حزب کمونیست (مانویست) افغانستان مداخلات و توطئه های نفرت انگیز امپریالیزم امریکا را در تلاش برای حفاظت از دولت و جامعه ارتجاعی کهن در نیپال شدیداً تقبیح می نماید و خواهان آن است که مبارزه علیه این مداخلات و توطئه ها با تمام توان و قوت به پیش برده شود.

ما همچنان نقشی را که توسعه طلبان هندی در کل شبه قاره هند به عنوان ژاندارم منطقه یی جدید امپریالیست های امریکایی و در جهت خدمت به کارزار مداخله گرانه، تجاوزکارانه و اشغالگرانه

آنها در سطح جهان و منطقه و مشخصاً در نیپال و افغانستان، بر عهده گرفته اند، جدا نكوهش می کنیم و خواهان پیشبرد مبارزات فعال علیه آن هستیم.

حزب کمونیست (مانویست) افغانستان یکبار دیگر اعلام می کند که بزرگترین خدمتی را که می تواند برای انقلاب جهانی، منجمله انقلاب نیپال، انجام دهد، این است که مبارزات تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ خلق در افغانستان را، که شکل مشخص کنونی آن جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشاندۀ آنها است، هر چه اصولی تر و سریعتر به سر انجام رساند و درفش پر افتخار جنگ انقلابی را در میدان کارزار خونین افغانستان بر افرازد.

زنده باد انقلاب نیپال!

مرگ بر دشمنان انقلاب نیپال!

دور باد دستان مداخله گر امپریالیست های امریکایی و توسعه طلبان هندی از نیپال!

زنده باد مارکسیزم – لنینیزم – مانویزم!

زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

به پیش در راه بر پایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در افغانستان!

حزب کمونیست (مانویست) افغانستان

22 حمل 1387 (10 اپریل 2008)

پیام تبریکه به حزب کمونیست نیپال (مانویست)

به کمیته مرکزی حزب کمونیست نیپال (مانویست)

رفقای عزیز!
تبریکات صمیمانه ما را به مناسبت پیروزی حزب کمونیست نیپال (مانویست) در انتخابات مجلس موسسان، و تمنیات نیک ما را در جهت پیروزی های مبارزاتی باز هم بیشترتان، به شما، تمامی اعضای حزب، اردوی آزادیبخش خلق، چریک های توده یی، جمعیت جوانان کمونیست، سازمان های توده یی تحت رهبری حزب و کل خلق نیپال، تقدیم می نمائیم.

ما در طی ده سالی که جنگ خلق در نیپال جریان داشت و دو سال بعد از آن، به ویژه در طی چند ماه گذشته، مداوما سعی داشته ایم فراز و نشیب ها و خم و پیچ های مبارزات انقلابی در نیپال را با امید واری و درس آموزی از نزدیک تعقیب

نمائیم. حزب ما در سراسر یک ماه گذشته (ماه اپریل)، یک کارزار مبارزاتی حمایت از انقلاب نیپال را پیش برده است. این کارزار مبارزاتی در عین حمایت از انقلاب نیپال شامل پیشبرد جر و بحث های درونی در مورد شیوه ها و راه های مبارزاتی اتخاذ شده در راستای برگزاری انتخابات مجلس موسسان و جمهوری دموکراتیک فیدرال نیز بوده است. جوانب بیرونی و درونی این کارزار مبارزاتی را بعد از تنظیم و جمع بندی نهایی به شما و کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تقدیم خواهیم کرد.

بیان اجمالی این موضوع را درینجا ضروری می دانیم که حزب ما در مورد " تاکتیک " های اتخاذ شده توسط رفقا و کل پروسه " تعرض سیاسی " ای که به

انتخابات مجلس موسسان و پیروزی انتخاباتی حزب همسنگر ما، حزب کمونیست نیپال (مانویست)، انجامیده است، ملاحظات بسیار جدی و همه جانبه دارد. چنانچه این ملاحظات در عمل نادرست ثابت گردد، نه تنها ناراحت نخواهیم شد بلکه با کمال صمیمیت باید بگوئیم که این امر باعث شادمانی ما نیز خواهد شد.

در هر حال، همانطوریکه در نامه جوابیه ارسالی به شما، ملاحظات مان را صریحا با شما رفقا در میان گذاشتیم، بعد از این نیز به این کار ادامه خواهیم داد و امید واریم با جدیت بیشتر از پیش این کار را انجام دهیم. یقیناً چنین ملاحظاتی را از سوی ساتر نیروهای همسنگر در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و در راس همه

کمیته جنبش نیز دریافت خواهید کرد. تا حال هر چه بوده است، بعد از این، حزب شما ... باید در قبال ملاحظات رفقای همسنگر بین المللی اش گوش شنوای بیشتری داشته باشد. به نظر ما چگونگی

برخورد شما در این زمینه هم می تواند باعث استحکام و گسترش بیشتر و روز افزون تر جنبش ما گردد و هم می تواند خطرات جدی بر سر راه استحکام و گسترش و حتی وحدت و موجودیت

یکپارچه آن به وجود آورد و به این ترتیب به امر انقلاب جهانی خدمت نماید و یا به آن زیان رساند.

زنده باد انقلاب نیپال!
زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!
زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان اول می 2008

بررسی احصائیوی ذیل چند روز بعد از معلوم شدن نتایج نهایی انتخابات مجلس موسسان نیپال به عمل آمد.

احصائیه ها در مورد انتخابات مجلس موسسان نیپال چه می گویند؟

در نیپال تقریباً 17000000 (هفده میلیون) رای دهنده موجود است. مجموع آراء ریخته شده به صندوق های انتخاباتی مجلس موسسان رویهمرفته در حدود 10000000 (ده میلیون) رای بوده است. از اینقرار در حدود 7000000 (هفت میلیون) نفر از افراد دارای حق رای در انتخابات شرکت نکرده اند.

ترکیب نهایی مشمولین مجلس موسسان قرار ذیل اعلام گردیده است :

1 - حزب کمونیست نیپال (مائونیست) مجموعاً 220 نفر (120 نفر در انتخابات مستقیم و 100 نفر در شمارش تناسبی مجموع آراء حاصله)

2 - حزب کنگره نیپال مجموعاً 110 نفر (37 نفر در انتخابات مستقیم و 73 نفر در شمارش تناسبی مجموع آراء حاصله)

3 - حزب کمونیست نیپال (اتحاد مارکسیست - لنینیست ها) مجموعاً 103 نفر (33 نفر در انتخابات مستقیم و 70 نفر در شمارش تناسبی مجموع آراء حاصله)

4 - فورم حقوق مردم مدهیسی مجموعاً 52 نفر (30 نفر در انتخابات مستقیم و 22 نفر در شمارش تناسبی مجموع آراء حاصله)

5 - حزب دموکراتیک مدهیش تریایی مجموعاً 20 نفر (9 نفر در انتخابات مستقیم و 11 نفر در شمارش تناسبی مجموع آراء)

6 - مجموعاً 20 حزب دیگر یا در اثر انتخابات مستقیم و شمارش تناسبی مجموع آراء و یا صرفاً بنا به شمارش تناسبی مجموع آراء نیز به مجلس موسسان راه یافته اند که تعداد مجموعی افراد انتخاب شده هر بیست حزب مذکور 73 نفر می باشد، به ترتیب ذیل :

9 - 8 - 8 - 7 - 5 - 4 - 4 - 4 - 3 - 2 - 2 - 2 - 2 - 2 - 1 - 1 - 1 - 1 - 1 - 1

7 - افراد مستقل 2 نفر
این مجموعه، 575 نفر از اعضای مجلس موسسان را تشکیل می دهند.

26 نفر دیگر توسط کابینه حکومت فعلی بصورت انتصابی تعیین می گردند. تعداد مجموعی اعضای مجلس موسسان 601 نفر خواهند بود.

محاسبات قابل توجه ای که از لیست فوق بدست می آید، قرار ذیل است :

الف - تعداد افرادی که در انتخابات شرکت نکرده اند، مجموعاً کمی بیشتر از 41% مجموع افراد دارای حق رای را تشکیل می دهند و مجموع افرادی که در انتخابات شرکت کرده اند، کمی کمتر از 59% مجموع افراد دارای حق رای را.

گرچه شرکت این تعداد افراد در انتخابات، بنا به قاعده معمول انتخابات ها در جهان، انتخابات را مشروعیت می بخشد، اما با توجه به موجودیت و پیشرفت ده سال جنگ خلق در نیپال و بعداً راه اندازی و

پیشبرد یک جنبش توده یی وسیع توسط تمامی احزاب بزرگ سیاسی کشور، به شمول حزب کمونیست نیپال (مائونیست) و همچنان پیشبرد کار تدارکی وسیع توسط تمامی احزاب برای شرکت در انتخابات، باید گفت که نه میزان شرکت کنندگان در این انتخابات چندان وسیع و گسترده بوده است و نه هم میزان کسانی که درین انتخابات شرکت نکرده اند، چندان کم و قلیل. به این ترتیب می توان گفت که این انتخابات از لحاظ تعداد شرکت کنندگان، یک انتخابات معمولی بوده است و نه یک انتخابات فوق العاده.

ب - حزب کمونیست نیپال (مائونیست)، در انتخابات مستقیم، از مجموع 240 چوکی، 120 چوکی یعنی 50% کل چوکی ها را بدست آورده است و 120 چوکی دیگر یعنی 50% دیگر کل چوکی ها به مجموع احزاب سیاسی دیگر، به شمول حزب کنگره نیپال و حزب اتحاد مارکسیست - لنینیست ها، تعلق گرفته است.

درین بخش اگر وضعیت حزب کمونیست نیپال (مائونیست) را با وضعیت دو حزب بزرگ پارلمانی قبلی مقایسه کنیم، نتیجه ذیل حاصل می گردد:

حزب کمونیست نیپال (مائونیست) - 50% مجموع چوکی ها.

حزب کنگره نیپال - 15/5% مجموع چوکی ها.

حزب اتحاد مارکسیست - لنینیست ها - 13/5 % مجموع چوکی ها
مجموع چوکی های متعلق به دو حزب اخیر - 39 % مجموع چوکی ها یعنی 11 % کمتر از مجموع چوکی های متعلق به حزب کمونیست نیپال (مانونیست).

درین بخش، دستاورد انتخاباتی حزب کمونیست نیپال (مانونیست) نسبتا عالی است، اما با وجود آن نتوانسته در این بخش از مشمولین مجلس موسسان از اکثریت برخوردار گردد.

ج - حزب کمونیست نیپال (مانونیست) در شمارش تناسبی مجموع آراء ریخته شده به صندوق ها، 100 چوکی از 355 چوکی را بدست آورده است، یعنی تقریبا 28/5 % مجموع چوکی های این بخش را. به عبارت دیگر، صرفا 28/5 % مجموع افرادی که در انتخابات مجلس موسسان شرکت کرده اند، به حزب کمونیست نیپال (مانونیست) رای داده اند، در حالیکه 81 / 5 % آنها به این حزب رای نداده اند.

اگر وضعیت حزب کمونیست نیپال (مانونیست) درین مورد را با وضعیت دو حزب بزرگ پارلمانی قبلی مقایسه نمایم، نتایج ذیل بدست می آید:

حزب کمونیست نیپال (مانونیست) - 5 / 28 مجموع آراء

حزب کنگره نیپال - تقریبا 20 / 5 % مجموع آراء

حزب اتحاد مارکسیست - لنینیست ها - کمی کمتر از 20 %

مجموع آراء متعلق به دو حزب اخیر - 40 % مجموع آراء یعنی 5 / 11 % بیشتر از مجموع آراء متعلق به حزب کمونیست نیپال (مانونیست)

به این ترتیب رای کمتر از 3000000 (سه میلیون) نفر از مجموع 10000000 (ده میلیون) نفر شرکت کننده در انتخابات به حزب کمونیست نیپال (مانونیست) تعلق گرفته است، یعنی کمتر از یک سوم مجموع شرکت کنندگان در انتخابات. این تعداد افراد صرفا کمتر از 17 % مجموع افراد دارای حق رای در نیپال را تشکیل می دهند.

دستاورد انتخاباتی حزب کمونیست نیپال (مانونیست) درین بخش صرفا این است که به مثابه بزرگترین حزب در میان احزاب موجود در نیپال مطرح گردیده است، در حالیکه با در نظر داشت مجموع آراء ریخته شده به صندوق ها خیلی در اقلیت قرار دارد و طرفداران انتخاباتی آن صرفا بخش کوچکی از مجموع افراد دارای حق رای را تشکیل می دهند.

د - حزب کمونیست نیپال (مانونیست) صرفا 220 چوکی از مجموع 601 چوکی مجلس موسسان را در اختیار دارد و برای احراز اکثریت ساده یعنی 301 رای به 81 رای دیگر و برای احراز اکثریت دو سوم یعنی 401 رای به 181 رای دیگر نیازمند است. حزب ناگزیر است برای احراز اکثریت ساده و بطریق اولی برای احراز اکثریت دوسوم با سایر احزاب وارد ائتلاف شده و سازش و معامله نماید. " اتحاد مارکسیست - لنینیست ها " در مجلس موسسان 103 چوکی دارد. حزب کمونیست نیپال (مانونیست) و " اتحاد مارکسیست - لنینیست ها "، در صورت ائتلاف با هم، جمعا می توانند 323 رای داشته باشند و از اکثریت ساده برخوردار گردند. اما برای احراز اکثریت دو سوم به 78 رای دیگر نیاز دارند. این حالت خواهی نخواهی پای حزب یا احزاب دیگر در مجلس موسسان را نیز به ائتلاف می کشاند.

ائتلاف میان سه حزب بزرگ موجود در مجلس موسسان (حزب کمونیست نیپال (مانونیست)، حزب کنگره نیپال و اتحاد مارکسیست لنینیست ها)، وضعیت قبل از خروج حزب کمونیست نیپال (مانونیست) از حکومت موقت قبلی را که چندین ماه پیش از برگزاری انتخابات مجلس موسسان صورت گرفته بود، عمدتا یکبار دیگر احیا می نماید، با این تفاوت که این بار حزب کمونیست نیپال (مانونیست) بزرگترین حزب در این ائتلاف خواهد بود و نه حزب کنگره نیپال. چنین حالتی وضعیت متزلزلی در حکومت جدید به وجود خواهد آورد و حزب کمونیست نیپال (مانونیست) نخواهد توانست در مجلس موسسان حتی قانون

اساسی جمهوری دموکراتیک فیدرال مورد نظرش را تدوین و تصویب نماید و ناچار خواهد بود، در این حد یا آن حد، به نیروهای ائتلافی خود امتیازاتی بدهد و طرح رفیق شده اش را باز هم رفیق تر سازد.

احتمال دیگر، البته احتمال ضعیف تر، این است که این وضعیت بن بست نه به مجلس موسسان اجازه بدهد که يك قانون اساسی جدید تصویب نماید و نه هم به حکومت جدید این فرصت را مساعد سازد که حد اقل در سطح يك حکومت معمولی خود را تحکیم نماید و وظایف خود را پیش ببرد. در چنین صورتی بحران مجددا اوج خواهد گرفت و راه حل خود را در شروع درگیری ها و زد و خورد ها یعنی از سر گرفته شدن جنگ جستجو خواهد کرد. این امکان وجود دارد که اردوی نیپال دست به يك کودتای ارتجاعی بزند و اردوی آزادیبخش خلق و چریک های توده یی در مقابله با آن وارد کارزار گردند. این امکان نیز وجود دارد که هر دو طرف راه حل مسالمت آمیز مشکلات را کنار بگذارند و در مناطق مختلف علیه همدیگر دست به جنگ بزنند. اگر چنین شود سیر انکشاف اوضاع را بصورت دقیق نمی توان از همین حالا پیش بینی کرد، اما يك چیز مسلم است و آن اینکه حزب کمونیست نیپال (مانونیست) مجددا نخواهد توانست بصورت یکدست و يك پارچه وارد دور دیگری از جستجوی راه حل مسالمت آمیز قضایا و يك " تعرض سیاسی " جدید گردد. در چنین حالتی بعید نیست که وسوسه راه انداختن جنگ فیصله کن و قیام نهایی برای حزب کمونیست نیپال (مانونیست) به وجود بیاید. ولی قاطعانه باید گفت که احتمال پیروزی چنین جنگ و قیامی را نمی توان بیشتر از احتمال شکست فاجعه بار آن پیش بینی نمود.

در هر حال، انتخابات مجلس موسسان نیپال نتوانسته است شرایط محکمی برای حل مسائل سیاسی این کشور از طریق مسالمت آمیز به وجود آورد. بحران کماکان ادامه دارد و می تواند بطرف تشدید بیشتر پیش برود.

سرویس خبری جهانی برای فتح - 14 اپریل

می دهد که حزب کمونیست نیپال (مانونیست) دست بالا را داشته و به

از 9 سال است. نتایج نهایی انتخابات هنوز روشن نیست، اما نتایج اولیه نشان

انتخابات مجلس موسسان نیپال در 10 اپریل برگزار شد. این اولین انتخابات پس

احتمال قوی در مجلس موسسان صاحب اکثریت آراء خواهد بود. مردم نقاط مختلف از پیروزی حزب مانویست خوشحالند و امیدوارند این پیروزی راه را برای ساختن یک "نیپال نوین" باز کند و مردم را از فقر و ستم برهاند. در این انتخابات، مردم دست رد به سینه احزاب سیاسی اصلی طبقات حاکمه نیپال زدند. احزاب طبقات حاکمه نیپال از جمله عبارتند از حزب کنگره که در راس حکومت هانی قرار داشت که ارتش را به سرکوب سابعانه جنگ خلق روانه کرد و حزب کمونیست نیپال (یو ام ال) که علیرغم اسمش سالها پیش به کمونیزم پشت کرد و در جنگ علیه انقلاب شرکت کرد. طرفداران علنی سلطنت نیز رای زیادی نیاورده اند.

نقش مجلس موسسان آن است که پروسه ای را برای تدوین قانون اساسی جدید برای ایجاد یک جمهوری آغاز کند. انتظار می رود این پروسه یک تا دو سال به طول انجامد.

این انتخابات، یک انتخابات عادی نیست. حزب کمونیست نیپال (مانویست) از سال 1996 تا سال 2006 جنگ خلق را پیش می برد که مرکز اصلی اش در مناطق روستایی و هدفش به انجام رساندن یک انقلاب دموکراتیک نوین و رها کردن کشور از یوغ امپریالیزم، فنودالیزم و سرمایه داری بوروکرات، بود. دو سال پیش جنبش توده یی بزرگی شهرهای کشور را در نوردید و شاه گیاندر را که بشدت مورد تنفر مردم است مجبور به عقب نشینی و دست کشیدن از قدرت مطلقه و استقرار مجدد پارلمان کرد. در این پارلمان، سهم مهمی به حزب کمونیست نیپال (مانویست) داده شد.

ناظران بین المللی که از کشورهای مختلف به نیپال سرازیر شده اند (از آن جمله جیمی کارتر رئیس جمهوری سابق آمریکا و یان مارتین، رئیس سازمان ملل در نیپال) بشدت به تحسین و تمجید از روند انتخاباتی پرداختند و از اینکه "صلح آمیز" بود ابراز خوشحالی بسیار کردند. اولین عکس العمل ها به انتخابات از سوی "مجامع بین المللی" این بود که آن را بعنوان پایان قطعی جنگ خلق

تحسین کردند. عکس العمل آنان نسبت به پیروزی انتخاباتی حزب کمونیست مانویست هنوز روشن نیست.

در واقع، در دوره قبل از انتخابات و در روز انتخابات عده قابل توجهی کشته شدند که تقریباً در همه موارد قربانیان از مانویستها بودند. خشم انگیزترین اتفاق در منطقه ای بنام دانگ در غرب نیپال رخ داد که پلیس هفت تن از هواداران مانویستها را کشته و 25 تن دیگر را زخمی کرد.

سوالی که اکنون در اذهان نقش بسته این است که پس از انتخابات چه خواهد شد. توافق های ماقبل از انتخابات مبنی بر آنست که یک حکومت ائتلافی متشکل از سه حزب کمونیست مانویست، حزب کنگره و حزب یو ام ال تشکیل شود. حزب کمونیست مانویست

که تا پیش از این صاحب نقش فرعی در حکومت بود، به احتمال قوی پس از انتخابات مجلس موسسان نقش اصلی را در حکومت خواهد داشت.

یک حکومت جدید تشکیل خواهد شد. اما مسئله اساسی این نیست که کدام احزاب در حکومت خواهند بود، بلکه این است که ماهیت قدرت دولتی چه خواهد بود. همانطور که در مقاله قبلی سرویس خبری جهانی برای فتح (11 فبروری 2008) گفته شد، سوال پایه یی این است که پس از دهسال جنگ خلق ماهیت رژیم می که در سطح سراسری تثبیت می شود، چیست؟ دولت کهن برای حفظ منافع طبقات استثمارگر می جنگید و نیپال را وابسته و تابع امپریالیزم خارجی و هند می کرد. دولتی که از درون مجلس موسسان به ظهور رسد، قدرت کدام طبقه خواهد بود؟ این دولت با ارتش نیپال و نیروهای انتظامی که کاری جز شکار انقلابیون و تجاوز و وحشت آفرینی برای توده های مردم ندارند، چه خواهد کرد؟ بر ارتش رهائی بخش خلق که عشق و احترام دهقانان فقیر، یعنی اکثریت اهالی کشور را برانگیخته است، چه خواهد رفت؟ آیا نیپال پایگاهی برای انقلاب جهانی خواهد شد یا اینکه کماکان در شبکه تار عنکبوتی سلطه امپریالیستی و خارجی خواهد ماند؟

شک نیست که شاه رفتنی است، اما آیا دولتی که از درون مجلس موسسان به ظهور برسد از روابط فنودالی که شاه نماینده اش بود، رها خواهد بود؟ در دوران جنگ خلق در هر آنجا که ارتش رهائی بخش خلق قدرت داشت، ضربات محکمی بر نظام کاستی و دهشت آفرینی آن علیه به اصطلاح اقوام "نجس" و دیگر روابط ارتجاعی مانند مزدوج کردن کودکان، کتک زدن زنان و دیگر اعمال زن ستیزانه، زد. آیا پروسه مجلس موسسان خواهد توانست این تغییرات را نهادینه کرده و در سراسر کشور بسط دهد؟

انقلاب در مناطق روستایی نظام جدیدی را بوجود آورد که شامل "دادگاه های خلق" بود. این دادگاه ها تقویت کننده نظم انقلابی و قدرت سیاسی نوین بودند. آیا این نهادها جانی در رژیم نوین خواهند داشت؟ سیستم قضائی و بوروکراسی دولتی که خادم دولت کهن بودند چه خواهد شد؟

شک نیست که نیروهای قدرتمندی چون قدرت های امپریالیستی، طبقات حاکمه هند و همچنین استثمارگران نیپال، هر کاری بتوانند انجام خواهند داد تا نگذارند یک انقلاب واقعی در نیپال بوقوع بپیوندد. در دوران دهسال جنگ خلق، حزب کمونیست نیپال (مانویست) فراخوان "زمین به کشتگر" و نابودی کامل نظام ارتجاعی را داد: نظامی که شاه در راس آن نشسته و کارگران و دهقانان را استثمار و محکوم به فقر می کرد؛ انواع ستم های قرون وسطائی را بر زنان تحمیل می کرد؛ اقلیت های ملی و کاست های پائین را سرکوب می کرد. توده ها در نیپال خواهان تغییرات انقلابی هستند و همین امر یکی از دلایل عمده پیروزی حزب کمونیست نیپال (مانویست) در این انتخابات است. اشتیاق سوزان برای ایجاد یک "نیپال نوین" را موضوع می توان در چهره های پر تحرک هزاران جوان و پیر که شادمانانه به خیابان ها سرازیر شده اند دید. با استغفای تحقیر آمیز کسانی که سالها چهره های شناخته شده دولت کهن بودند، انتظارات مردم نیز سر به آسمان سانیده است.

نظری بر وضعیت کنونی نیپال

مجلس موسسان نیپال، 48 روز بعد از برگزاری انتخابات، یعنی به تاریخ 28 می، رسماً نظام شاهی هندو در نیپال را ملغاً اعلام کرد و نظام سیاسی آینده نیپال را " جمهوری دموکراتیک فیدرال " تعیین نمود. مدتی پس از این فیصله، شاه مخلوع از قصر شاهی بیرون رفت ولی اعلام کرد که نیپال را ترک نخواهد کرد.

پس از آن مجلس موسسان به این فیصله رسید که در راس دولت جمهوری دموکراتیک فیدرالی نیپال رئیس جمهوری قرار داشته باشد که نه توسط انتخابات مستقیم مردم بلکه توسط انتخابات در درون مجلس موسسان و در آینده در درون پارلمان مرکزی و پارلمان های ولایتی تعیین گردد. بر مبنای این فیصله، معاون رئیس جمهور نیز به همین ترتیب باید انتخاب گردد. نقش رئیس جمهور بیشتر تشریفاتی خواهد بود و در مورد مسائل اجرایی حکومت دخالت نخواهد داشت، ولی به عنوان سرقوماندان اعلا قوت های مسلح کشور در راس این قوت ها قرار خواهد داشت.

اما مجلس موسسان نیپال با سپری شدن مدت تقریباً سه و نیم ماه از زمان انتخابات، تا حال قادر نشده است حکومت جدید در نیپال را شکل بدهد. با پدیدار شدن یک ائتلاف سه جانبه میان حزب کنگره نیپال، حزب کمونیست نیپال (اتحاد مارکسیست - لنینیست ها) و فورم حقوق مردم مدیش - ترای، تحولات سیاسی در نیپال با یک چرخش غیر مترقبه و تقریباً غیر قابل پیش بینی مواجه شده است. این ائتلاف سه جانبه، طی دو مرحله انتخاباتی قادر شد که در انتخابات ریاست جمهوری، کاندیدای حزب کمونیست نیپال (مانوئیست) را شکست دهد و کاندیدای خود را، که یکی از رهبران حزب کنگره نیپال است، به پیروزی رساند. کاندیدای این ائتلاف حتی در همان مرحله اول انتخابات ریاست جمهوری در درون مجلس موسسان، نسبت به کاندیدای حزب کمونیست نیپال (مانوئیست) رای بیشتر آورد (283 در مقابل 270)، اما قادر نشد از اکثریت برخوردار گردد؛ ولی در دور دوم انتخابات توانست از اکثریت برخوردار گردد (308 در مقابل 283). قبل از این در انتخابات برای معاونیت ریاست جمهوری نیز کاندیدای حزب کمونیست

نیپال (مانوئیست) در مقابل کاندیدای این ائتلاف که یکی از رهبران فورم حقوق مردم مدیش - ترای است ناکام گردیده بود (243 در مقابل 305). احتمال می رود که این ائتلاف قادر گردد کاندیدای خود برای سخنگویی مجلس موسسان را که یکی از رهبران حزب کمونیست نیپال (اتحاد مارکسیست - لنینیست ها) خواهد بود، نیز به پیروزی برساند.

با پیدایش این ائتلاف سه جانبه که وزنه سنگین تری نسبت به حزب کمونیست نیپال (مانوئیست) در درون مجلس موسسان را تشکیل می دهد، حزب کمونیست نیپال (مانوئیست) اخیراً به این فیصله رسید که در تشکیل حکومت نیز سهم نخواهد گرفت، نقش اپوزیسیون در مجلس موسسان را ایفا خواهد کرد و کل توجه خود را روی تدوین قانون اساسی آینده نیپال متمرکز خواهد کرد. حزب کمونیست نیپال (مانوئیست) ائتلاف تازه شکل گرفته سه جانبه در مجلس موسسان را یک " اتحاد نامقدس "، " غیر طبیعی " و در ضدیت با استقلال ملی و تمامیت ارضی نیپال خوانده و در شکلگیری آن دخالت نیروهای ارتجاعی خارجی را دخیل دانسته است.

چنانچه این ائتلاف سه جانبه جدید بتواند پایدار بماند و حکومت را نیز تشکیل دهد، می تواند در موقعیتی قرار بگیرد که قانون اساسی آینده نیپال را نیز مطابق به خواست های خود تدوین نموده و به تصویب برساند. در چنین صورتی حزب کمونیست نیپال (مانوئیست) در تدوین و تصویب قانون اساسی آینده نیپال نیز نخواهد توانست نقش عمده بر عهده داشته باشد. البته وقوع چنین امری صد در صد یقینی نیست و این امکان وجود دارد که در آینده تحولات دیگری در درون مجلس موسسان نیپال به وقوع بپیوندد. یکی از رهبران حزب کنگره نیپال گفته است که ائتلاف جدید به قصد تشکیل حکومت ایجاد نگردیده است.

بعد از تعیین اعضای انتصابی مجلس موسسان، حزب کنگره نیپال مجموعاً 113 رای، حزب کمونیست نیپال (اتحاد مارکسیست - لنینیست ها) مجموعاً 108 رای و فورم حقوق مردم مدیش - ترای مجموعاً 52 رای در مجلس دارند که مجموع آنها 273 رای می شود. از اینکه تعداد مجموعی آراء در مجلس موسسان

بصورت نهایی، نه 601 رای، بلکه 594 رای تثبیت گردیده است و برای احراز اکثریت ساده در مجلس حد اقل به 298 رای ضرورت است، مجموع آراء سه حزب اصلی تشکیل دهنده ائتلاف جدید نمی تواند اکثریت را نصیب آن سازد. ائتلاف برای احراز اکثریت ساده در مجلس، 25 رای کمبود دارد. این ائتلاف در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری و همچنان انتخابات برای معاونیت ریاست جمهوری توانست با جلب آراء یک تعداد از احزاب کوچک در مجلس موسسان به اکثریت دست یابد.

از جانب دیگر حزب کمونیست نیپال (مانوئیست) در اصل 220 رای در مجلس موسسان دارد و برای احراز اکثریت به 78 رای دیگر ضرورت دارد. در دور اول انتخابات ریاست جمهوری 50 رای، در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری 63 رای و در انتخابات برای معاونیت ریاست جمهوری 23 رای در حمایت از کاندیداهای حزب کمونیست نیپال (مانوئیست) متعلق به سایر احزاب در مجلس موسسان بوده است. ولی با وجود آن، کاندیداهای حزب قادر نشدند اکثریت بدست آورند.

به این ترتیب نه ائتلاف سه جانبه تازه تشکیل شده در مجلس موسسان اکثریت دارد و نه هم حزب کمونیست نیپال (مانوئیست). اینچنین وضعیتی یک حالت غیر یقینی، متزلزل و نوسانی در مجلس موسسان به وجود می آورد و باعث می گردد که مجلس نتواند دست به اقدامات قاطع و تعیین کننده بزند. ولی در مجموع می توان گفت که ائتلاف سه جانبه، چنانچه بتواند موجودیت خود را در آینده حفظ نماید، نسبت به حزب کمونیست نیپال (مانوئیست) در مجلس موسسان از وزنه سنگین تری برخوردار است.

در هر حال اوضاع نشان می دهد که حزب کمونیست نیپال (مانوئیست) قادر نیست برنامه انتخاباتی خود را، که هم خط مشی حکومتی است و هم در واقع خطوط کلی قانون اساسی مورد نظرش را بیان می کند، در عمل پیاده نماید. این امر بیشتر از پیش دور نمای گذار جمهوری دموکراتیک فیدرالی نیپال را به جمهوری دموکراتیک نوین نیپال تیره و تار میسازد.

متاسفانه برنامه انتخاباتی حزب کمونیست نیپال (مانویست) مدت ها بعد از انتخابات مجلس موسسان در اختیار ما قرار گرفت. بحث مفصل در مورد این سند و عملکرد های مبتنی بر آن را به بعد موکول می کنیم. درینجا صرفا به سه نکته برجسته آن اشاره می کنیم:

1 - در این برنامه انتخاباتی، ورود نیپال به عصر بورژوا دموکراسی بشارت داده می شود و در آن جمهوری دموکراتیک فیدرال به مثابه پلی برای گذار به انقلاب دموکراتیک نوین مطرح نگردیده است. به عبارت دیگر نظام سیاسی دموکراتیک فیدرال در آن نه به مثابه یک نظام عبوری و زود گذر بلکه به مثابه یک نظام پایا و ماندنی مطرح شده است.

2 - در این سند موضوع مصادره بورژوازی کمپردور، هم در زمان حال و هم در آینده، مسکوت گذاشته شده است.

3 - سند برای رشد اقتصادی نیپال قویا به استفاده از بازار های وسیع هند و چین تکیه کرده است. به عبارت دیگر نظام اقتصادی مورد نظر سند، یک نظام وابسته به اقتصاد هند و چین و در نتیجه وابسته به اقتصاد مسلط جهانی است.

خلاصه، برنامه انتخاباتی حزب کمونیست نیپال (مانویست) تا حد زیادی حاکی از آن است که دستیابی به جمهوری دموکراتیک فیدرال نه یک برنامه تاکتیکی بلکه یک برنامه استراتژیک است. البته این قدر باقی مانده است که این موضوع رسما در برنامه حزب داخل گردد. ولی خود برنامه انتخاباتی نیز یک برنامه سیاسی اعلام شده است و عملکرد و

پرداخت گردید، که خود یک موضوع قابل دقت است.

اما علیرغم تمامی این مسائل، هنوز ذخائر انقلابی در نیپال کاملا پایان نیافته است. حزب کمونیست نیپال (مانویست) هنوز هم فرصت و قدرت آن را دارد که مجددا لوکوموتیف مبارزاتی خود و توده های نیپالی را در خط انقلاب دموکراتیک نوین استوار سازد، اما به شرط اینکه قاطعانه گرایشات بورژوا دموکراتیک پارلمانی و انتخاباتی را از خود دور سازد و روی جنگ خلق به مثابه یگانه استراتژی مبارزاتی اصولی برای رسیدن به انقلاب دموکراتیک نوین تکیه نماید.

چنانچه گفتیم حزب کمونیست نیپال (مانویست) نمی تواند قانون اساسی مورد خواستش را در مجلس موسسان به تصویب برساند، فیصله به عمل آورده است که در تشکیل حکومت نیز سهم نخواهد گرفت و امکان ادغام اردوی آزادیبخش خلق و " اردوی ملی نیپال " - که قویا به آن امید بسته است - نیز تا حد زیادی ضعیف است. با توجه به این مسائل حزب فرصت زیادی ندارد و به زودی روشن خواهد شد که از استراتژی تاکتیک نمای فعلی خود دست بر می دارد یا اینکه با باقی ماندن در وضعیت فعلی به مثابه یک حزب پارلمانتاریست در جمهوری دموکراتیک فیدرال نیپال بصورت نهایی تثبیت خواهد شد. متاسفانه احتمال دوم نسبت به احتمال اول قوی تر و نیرومند تر است.

تاثیرات برنامه بی دارد. به عبارت دیگر دستیابی به جمهوری دموکراتیک فیدرال تا حد معینی یک امر برنامه بی شده و به همین پیمانه حالت تاکتیکی خود را از دست داده است.

صرفنظر از سه نکته متذکره فوق، خود خواست جمهوری دموکراتیک فیدرال - که اینک دیگر یک خواست متحقق شده است - نمی تواند یک خواست تاکتیکی محسوب گردد. حتی اگر چنین خواستی میتوانست یک خواست تاکتیکی تلقی گردد، باید صریحا در برنامه انتخاباتی حزب کمونیست نیپال (مانویست) اعلام می شد، که نشده است.

از جانب دیگر موقعیت حزب کمونیست نیپال (مانویست) در مجلس موسسان قسمی است که حتی همین برنامه انتخاباتی اعلام شده نیز نخواهد توانست بصورت تمام و کمال در قانون اساسی آینده نیپال پیاده گردد و در سیاست های حکومت انعکاس یابد. بنابراین از لحاظ عملی اوضاع بد تر از بد است.

هم اکنون پرداخت معاشات آن بخش از پرسونل اردوی آزادیبخش خلق که در کمپ های تحت نظر سازمان ملل متحد مستقر هستند به حالت تعلیق در آمده و لوی درستیز " اردوی ملی نیپال " - که همان اردوی شاهی سابق است و فقط اسمش تغییر یافته است - اعلام کرده که با ادغام اردوی آزادیبخش خلق و " اردوی ملی نیپال " موافق نیست. قبل از این معاشات مدت ها پرداخت نشده بود، تا اینکه از مدرک قرضه بانک جهانی

بقیه از صفحه (35)

است که اسم حزب ما را بصورت مکمل بنویسید یعنی " حزب کمونیست (مانویست) افغانستان " و کلمه " مانویست " را از آن حذف نکنید و لو اینکه " مانویزم " را قبول نداشته باشید؛ همانطوریکه ما اسم حزب شما را " حزب کمونیست کارگری - حکمتیست " می نویسیم و کلمه " حکمتیست " را از آن حذف نمیکنیم، گرچه " حکمتیزم " را قبول نداریم.

از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست (مانویست) افغانستان

6 قوس 1386 (27 نوامبر 2007)

ارزیابی مختصری از نامه ارسالی حزب کمونیست کارگری - حکمتیست ایران به حزب کمونیست (مانویست) افغانستان و اسناد ضمیمه آن

چند ماه قبل نامه ای از حزب کمونیست کارگری - حکمتیست ایران دریافت کردیم که حزب کمونیست (مانویست) افغانستان را به امضای یک فراخوان مشترک و بیانیه مشترک و شرکت در یک فعالیت مشترک نیروها و شخصیت های اپوزیسیون ایران علیه خطر جنگ و حمله امریکا به ایران فرا می خواند. از آنجائیکه نمی توانستیم با مضمون ایدئولوژیک - سیاسی و روحیه شوونیستی ایران محوری فراخوان و بیانیه مشترک و نامه ارسالی حزب مذکور توافق داشته باشیم، پیشنهاد مذکور را با ارسال یک نامه مختصر به

حزب متذکره رد کردیم. در همین نامه وعده داده شده بود که سعی خواهیم کرد يك ارزیابی مختصر از فراخوان، بیانییه مشترک و نامه ارسالی فوق الذکر به عمل آوریم. آنچه در ذیل می آید ارزیابی مختصر وعده داده شده است که گرچه پس از معطلی چند ماهه منتشر می گردد، اما مباحث مربوطه آن کامکان تازه و مورد نیاز روز بوده و کهنه محسوب نمیگردند. این ارزیابی مختصر در بر گیرنده تمامی مطالب قابل بحث در اسناد ارسالی حزب کمونیست کارگری - حکمتیست ایران نیست، بلکه آن نکات مهم را که با توجه به آنها ما پیشنهاد مطروحه حزب مذکور را رد کردیم، مد نظر قرار داده است.

نامه حزب کمونیست کارگری - حکمتیست ایران به حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان، نامه جوابیه ما به حزب مذکور و همچنان "فراخوان" و "بیانییه مشترک" مربوطه نیز بصورت ضمیمه این ارزیابی مختصر درینجا گنجانده می شود.

امریکا به این حقوق و زیر پا گذاشتن کامل آن نمی تواند تلقی گردد. فراخوان حزب کمونیست کارگری - حکمتیست ایران، آنچنان این موضوع را نادیده می گیرد که تو گویی اصلا مسئله ای بنام تجاوز امپریالیزم امریکا به ایران را در نظر ندارد.

ثالثا در اثر حمله امریکا به ایران توده ها در شمار بسیار بخت و خون کشیده خواهند شد، معیوب خواهند گردید، بی خاتمان و آواره خواهند شد، رنج خواهند کشید و به فقر و گرسنگی بیشتر و بیشتری مبتلا خواهند گردید. برای يك نیروی سیاسی مسنول چگونگی و چگونه شدن سرنوشت توده های مردم مسئله درجه اول است، اما برای يك نیروی لیبرال - ریفورمیست، این حفاظت از به اصطلاح بنیاد های جامعه مدنی است که مسئله درجه اول و در خور توجه را میسازد.

رابعاً حمله امریکا به ایران، بسته به وسعت و دامنه آن، باعث ویرانی گسترده شهر ها، روستاها و تاسیسات ایران خواهد شد و این کشور را ده ها سال به عقب خواهد برد.

خامسا حمله امریکا به ایران باعث تشدید تضاد میان قدرت های مختلف امپریالیستی در ایران، منطقه و جهان خواهد شد و برین مبنا

وضعیت بحرانی در منطقه را بیشتر از پیش تشدید خواهد کرد و کشمکش های سبعانه میان قدرت های مختلف امپریالیستی در جهان را گسترده تر و عمیق تر خواهد ساخت.

"فراخوان" می گوید که: "مردم ایران هیچ اهرمی برای ممانعت از این جنگ جز تشدید تلاش برای سرنوشتی جمهوری اسلامی را ندارند." اما در واقع مسئله این نیست. امپریالیزم امریکا بر مبنای استراتژی جهانی اش کارزار تجاوزگرانه و اشغالگرانه کنونی اش را پیش می برد. خطر حمله به ایران در اصل از همینجا ناشی می شود و نه از موجودیت جمهوری اسلامی در ایران، که با سرنوشتی آن از وقوع چنین حمله ای جلوگیری به عمل آید.

وظایف انقلابی نیست. در نامه صرفاً از "تلاش انسانی" و "سنتی از مدنیت" بطور عام حرف زده می شود، فرمولبندی هائیکه نه تنها کم رنگ بلکه بیرنگ هستند و بار مثبت روشن مبارزاتی و انقلابی کمونیستی که هیچ حتی بار مثبت روشن مبارزاتی ضد امپریالیستی نیز ندارند. نامه ارسالی در واقع انعکاس دهنده مضمون فراخوان و بیانییه مشترک بصورت مختصر است.

فراخوان حزب کمونیست کارگری - حکمتیست ایران، صرفاً به يك جنبه مشخص احتمالی نتایج حمله امریکا به ایران توجه دارد و آن تقویت جمهوری اسلامی ایران و میدان باز شدن برای فعالیت های دار و دسته های مسلح اسلامی و فاشیست و پاشیدن بنیاد های جامعه مدنی است. این موضوع از چند جهت قابل دقت است:

اولاً قطعی نیست که در اثر حمله امریکا به ایران حتماً جمهوری اسلامی ایران تقویت خواهد شد. اگر این حمله صرفاً قصد وارد کردن ضرباتی بر جمهوری اسلامی را داشته باشد و بصورت محدود پیش برده شود، می توان احتمال داد که باعث تقویت جمهوری اسلامی ایران خواهد شد. ولی اگر حمله به قصد سرنگون کردن جمهوری اسلامی باشد و باعث سرنگونی آن گردد، چیزی بنام تقویت جمهوری اسلامی در کار نخواهد بود.

ثانیا حمله امریکا به ایران صرفاً به تقویت یا سرنگونی و یا هم تضعیف جمهوری اسلامی و میدان باز شدن یا نشدن برای فعالیت های دارو دسته های مسلح اسلامی و فاشیست و پاشیده شدن بنیاد های جامعه مدنی در ایران نخواهد انجامید.

قبل از همه این حمله تجاوز به حاکمیت ملی مردم ایران و تجاوز به استقلال ایران است. اینکه در شرایط کنونی حاکمیت جمهوری اسلامی، حاکمیت ملی مردم ایران و استقلال این کشور به مفهوم حقیقی موجود نیستند و جامعه ایران یک جامعه نیمه مستعمراتی است، دلیلی بر نادیده گرفتن تجاوز امپریالیزم

اولین مطلبی که در نامه جلب توجه می کند، روحیه شوونیستی ایران محوری است. از قرار معلوم برنامه مشترک پیشنهادی حزب کمونیست کارگری - حکمتیست ایران، برنامه ای برای شخصیت ها و نیروهای اپوزیسیون ایرانی است و نه يك برنامه مشترک بین المللی و یا حد اقل منطقه ای برای شخصیت ها و نیروهای سیاسی اپوزیسیون کشور های مختلف منطقه. حزب کمونیست کارگری - حکمتیست ایران به این موضوع اصلاً توجهی مبذول نمی کند که کارزار تجاوزکارانه و اشغالگرانه امپریالیست های امریکایی يك کارزار امپریالیستی جهانی و همچنان منطقه ای است که هم اکنون و قبل از آنکه ایران به درون این آتش کشانده شود، افغانستان و عراق در آن میسوزند. موضوع خطر حمله امریکا به ایران توسط این حزب آنچنان مطرح میگردد که تو گویی این خطر برای اولین بار است که در منطقه خود را نشان می دهد. به همین سبب است که صرفاً به موضوع خطر حمله امریکا به ایران توجه دارد، این نوع برخورد محدود و تنگ نظرانه ایرانی به موضوع کارزار تجاوزکارانه و اشغالگرانه امریکا، صرفاً می تواند يك برخورد ناسیونالیستی و به بیان بهتر يك برخورد ناسیونال - شوونیستی ایرانی باشد.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست ایران آشکارا بیان می نماید که قبول اصول و پرنسیپهای پیشنهادی آن حزب در این برهه تاریخی علاوه بر خودآگاهی مردم، سرنوشت رویدادها را نه تنها در ایران بلکه در کل منطقه به نفع مردم تغییر خواهد داد. به عبارت دیگر این حزب باورمند است که سرنوشت رویداد های کل منطقه بر محور سرنوشت رویداد های ایران می چرخد و با تغییر آن میتواند به نفع مردم تغییر یابد.

مطلب مهم دیگر در نامه، مضمون لیبرال - ریفورمیستی آن است. حزب کمونیست کارگری - حکمتیست در این نامه در پی انقلاب و مرتبط ساختن وظیفه مبارزه علیه خطرات حمله امریکا به ایران با

علاوتاً تشدید تلاش برای سرنگونی جمهوری اسلامی در هر حال وظیفه و مسئولیت نیروهای سیاسی مخالف جمهوری اسلامی در ایران است و در اساس موضوعی نیست که باید بخاطر ممانعت از جنگ و جلوگیری از حمله آمریکا به ایران رویدست گرفته شود. در بطن چنین تحلیلی از اوضاع در واقع نوعی تسلیم طلبی در قبال امپریالیزم آمریکا نهفته است.

دید ایران محوری مبتنی بر شوونیسم ایرانی در " فراخوان " نیز تیارز یافته است. " فراخوان " از عراقیزه شدن ایران می ترسد و در رابطه با افغانستان هم کاملاً بی توجه است و حتی اشاره ای نیز به آن نمی نماید. برای " فراخوان " موضوع جنگ افروزی امپریالیست های آمریکایی موضوعی است که صرفاً در رابطه با ایران قابل مکت و دقت و در خور راه اندازی یک کار مشترک عمومی نیروهای اپوزیسیون ایران است. این سند از قرار معلوم حتی حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان را نیز به نحوی به مثابه یکی از نیروهای اپوزیسیون ایران در نظر گرفته است.

فرمولبندی های نادرست " فراخوان " دلیل روشن خود را در تحلیلی از وضعیت فعلی در " بیانیه مشترک " بیرون داده است. " بیانیه مشترک " می گوید که :

>> کشمکش میان آمریکا و جمهوری اسلامی خطر حمله آمریکا به ایران را تشدید کرده است. << >> جمهوری اسلامی خود یک عامل مهم در آفرینش خطر جنگ و فراهم آوردن امکان تباهی جامعه ایران است. << و همچنان :

>> سرنگونی جمهوری اسلامی موثرترین راه مقابله با خطر جنگ است.<< دو جمله نقل شده اول و دوم به ذات خود نادرست نیستند و جمله نقل شده سوم، به همان مفهومی که قبلاً گفتیم، نادرست و انحرافی است. در هر حال " بیانیه مشترک "، کشمکش میان جمهوری اسلامی ایران و آمریکا را به عنوان آنچه نمانده عمده ای در نظر می گیرد که به سائر تضادها اصلاً توجهی نمی نماید و حتی بصورت مشخص از آنها نام نمی برد.

سه تضاد بزرگ جهانی عبارت اند از : تضاد میان خلق ها و ملل تحت ستم و قدرت های امپریالیستی، تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در کشور های امپریالیستی و سرمایه داری و تضاد میان قدرت های مختلف امپریالیستی. همه این تضادها در عرصه ایران، همانند هر کشور دیگر جهان، منجمله در موضوع خطر حمله آمریکا به ایران، کارکرد خود را دارند و باید مدنظر قرار داده شوند.

کشمکش میان جمهوری اسلامی ایران و آمریکا، انعکاس یکی از همین تضاد های بزرگ جهانی است و واقعاً به عنوان عامل بزرگی در شکلهای اوضاع ایران نقش بازی می نماید. اما باید دو تضاد بزرگ دیگر را نیز مدنظر قرار داد، در غیر آن صرفاً می توان به یک تحلیل ناقص و یکجانبه از اوضاع دست یافت.

تضاد عمده کنونی جامعه ایران، علیرغم موجودیت خطر حمله آمریکا به ایران، تضاد میان جمهوری اسلامی و توده های مردم است. اما در صورتیکه ایران توسط آمریکا مورد حمله قرار بگیرد، به ویژه حمله اشغالگرانه، تضاد ملی خلق های ایران با امپریالیزم آمریکا به تضاد عمده میدل میدل گردد، ولو اینکه ظاهراً هدف حمله آمریکا جمهوری اسلامی باشد. " بیانیه مشترک " تا جائیکه به محاصره اقتصادی جمهوری اسلامی ایران توسط آمریکا مربوط است، به عمق مسئله پی می برد و چنین محاصره ای را در اصل علیه توده ها می انگارد و این البته به نظر ما درست است. اما مادامی که به کلیت موضوع حمله آمریکا به ایران می پردازد، قادر نیست عمق مسئله را درک نماید و به اصل موضوع برسد.

نامه حزب کمونیست کارگری - حکمتیست به حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان

به : رهبری حزب کمونیست افغانستان!

با احترام!

حزب حکمتیست احزاب، نیروها و شخصیت های اپوزیسیون را فراخوانده است که برای بستن سدی در مقابل فاجعه ای که به کمین جامعه ایران نشسته است، به تلاش مشترکی دست بزنند. شرکت شما در این تلاش انسانی حیاتی است و بدون آن کار پیش نمیرود.

مقابله با جنگ و عواقب دهشتناک آن و جلوگیری از تکاپوی دشمنان رنگارنگی که سناریویی سیاه برای مردم ایران در

از طرف: کمیته رهبری حزب

کمونیست کارگری- حکمتیست

مظفر محمدی

notowar2007@gmail.com

۱۳ آبان ۸۶ (۴ نوامبر ۲۰۰۷)

رهایی و خوشبختی را بالا برده و همزمان، جمهوری اسلامی و کلیه دارودسته های مذهبی و فاشیست را در اجرای نقشه های شومشان در تنگنای جدی قرار خواهد داد.

تایید و امضای بیانیه مشترک، اولین گام این اقدام انسانی و سرنوشت ساز است. امضا کنندگان بیانیه مشترک، متعاقباً کنفرانسی برگزار خواهند کرد تا در فضایی برابر و متمدانه که بیانیه سمبل آن است، نقشه و خطوط اقدامات آتی را تعیین و در دستور کار خود بگذارند.

فراخوان و بیانیه پیشنهادی را، ضمیمه این نامه دریافت میکنید.

خطر حمله آمریکا به ایران، جامعه ایران را در مقابل فاجعه بارترین چشم انداز قرار داده است. نتیجه چنین حمله ای تقویت جمهوری اسلامی از یک طرف و میدان باز شدن برای فعالیت دار و دسته های مسلح اسلامی و فاشیست و پاشیدن

آستین دارند، بدون تلاش مشترک همه ما ممکن نیست.

قبول اصول و پرنسیپهای ناظر بر فضای سیاسی جامعه، در این برهه تاریخی، علاوه بر خودآگاهی مردم، سرنوشت رویدادها را نه تنها در ایران بلکه در کل منطقه به نفع مردم تغییر خواهد داد.

حمایت و تایید و امضای شما زیر بیانیه، سنتی از مدنیت و فضای سیاسی را در اوضاع نا بسامان و خطیر امروز پایه ریزی و توجه جدی مردم را به مخاطراتی که با آن روبرو هستند جلب خواهد کرد. بعلاوه این اقدام انسانی و متمدانه، روحیه و امید مردم در تلاششان برای

فراخوان به احزاب، نیروها

و شخصیتها ی اپوزیسیون!

بیناد های جامعه مدنی از طرف دیگر خواهد بود. هیچ حزب و جریان سیاسی که سر سوزنی به آینده و منفعت مردم ایران و جهان ربطی داشته باشد نمیتواند نسبت به این وضع بی اعتنا بماند. نباید و نمیتوان منتظر وقوع این فاجعه ماند. باید به مقابله با آن برخاست.

مردم ایران هیچ اهرمی برای ممانعت از این جنگ جز تشدید تلاش برای سرنگونی جمهوری اسلامی را ندارند. سازمان دادن این تلاش بنا به تعریف وظیفه احزاب سیاسی است که قاعدتا هر حزبی بنا به برنامه و اصول خود آن را به پیش میبرد.

اما علاوه بر این فعالیت مستقل احزاب سیاسی، احزاب و شخصیت های سیاسی و اجتماعی میتوانند با تثبیت پایه های از مدنیت در فضای سیاسی ایران، خود آگاهی مردم نسبت به خطرات پیش روی را بالا ببرند و پایه ای برای فعالیت

سیاسی در دوران ما را بریزند که فضا را بر جمهوری اسلامی و دارو دسته های اسلامی، فاشیست، گانگستر های سیاسی و عناصر عراقیزه کردن ایران تنگ کند. کنگره های اول و دوم حزب کمونیست کارگری - حکمتیست ضمن هشدار مکرر در این مورد احزاب و نیرو های سیاسی اپوزیسیون را به توجه به این واقعیت جلب کرده است و رهبری حزب ما در یکسال گذشته تلاش کرده است تا با نیروهای مختلف اپوزیسیون به پلاتفرمی برای ممانعت از جنگ و حفظ مدنیت در فضای سیاسی ایران برسد. متأسفانه این تلاش موفق نبوده است. امروز با تشدید خطر جنگ و چشم اندازی که در مقابل جامعه ایران قرار گرفته است ناچاریم بطور علنی و بار دیگر همه احزاب و شخصیت های مسئول را به تلاش برای سد بستن در مقابل چنین چشم اندازی فرا بخوانیم.

ممکن ترین راه این است که کل اپوزیسیون جمهوری اسلامی خود را متعهد به یک رشته اصول پایه ای سیاسی به نماید و تلاش کند تا این اصول به خواست های مردم ایران تبدیل شوند و به عنوان حداقل پرنسیب سیاسی بر فضای جامعه ناظر گردد. تحقق چنین تلاشی میتواند سرنوشت جامعه ایران و کل منطقه را تغییر دهد.

بیانیه پیشنهادی ما، که در زیر خواهد آمد، اهداف سیاسی و برنامه عمل حزب ما را منعکس نمیکند و مبنای حداقلی است که در شرایط متحول امروز میتواند در مقابل فاجعه ای که به کمین جامعه ایران نشسته است سدی ببنند. ما همه احزاب سیاسی، نهاد های مختلف و شخصیت های سیاسی و اجتماعی را به پیوستن به این تلاش دعوت میکنیم.

کمیته رهبری حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

۲۹ اکتبر ۲۰۰۷ - ۷ آبان ۱۳۸۶

حمایت از

" بیانیه علیه جنگ و در دفاع از مدنیت جامعه ایران "

با تشکر از احزاب و شخصیتهایی که به این بیانیه پیوسته اند، همه احزاب، نیروها و شخصیتهای اپوزیسیون را به پیوستن به این تلاش برای نجات جامعه ایران دعوت میکنیم.

بیانیه علیه جنگ و در دفاع از مدنیت جامعه ایران

کودکان، سالخوردگان و محرومان جامعه خواهند بود. ما با این تحریم ها مخالف هستیم و هرگونه حمایت از محاصره و تحریم اقتصادی ایران را غیرقابل قبول دانسته و آن را محکوم میکنیم

4. دامن زدن به شکاف های قومی و مذهبی در ایران و تقویت جریانات قوم پرست و مذهبی، نسخه دامن زدن به جنگ و پاکسازی قومی در همه ایران است. هرگونه تلاش برای گسترش این شکاف ها محکوم است. تضمین حق همه مردم ایران برای زندگی به عنوان شهروندان متساوی الحقوق باید اصل پایه ای سیاست در ایران باشد.

5 - تعیین نظام سیاسی آینده در ایران حق بی چون و چرای مردم ایران است. مردم باید امکان بیابند که آزادانه و آگاهانه در مورد نظام آتی ایران تصمیم بگیرند. اولین شرط تضمین این آزادی سرنگونی

اسلامی یا هر جناح و بخشی از آن را محکوم میکنیم. سرنگونی جمهوری اسلامی و از کار انداختن همه دارو دسته ها و دستگاههای سرکوب و ترور و تحمیق، شرط هرگونه تحول آزادیخواهانه در ایران و موثرترین راه مقابله با خطر جنگ است.

2 - دخالت نظامی امریکا و یا اسرائیل در امور ایران باید موقوف شود. این دخالت، مستقیماً به نفع جمهوری اسلامی، در خدمت پاشیدن شیرازه جامعه ایران و تحمیل یک بربریت اجتماعی، سیاسی و نظامی بر مردم ایران است. ما هرگونه همکاری و همراهی نیروهای سیاسی با این دولتها در این زمینه را محکوم میکنیم.

3 - دود تحریم و محاصره اقتصادی قبل از هر کس به چشم مردم ایران میروند. تجربه عراق نشان داد که اولین قربانیان تحریم های اقتصادی رژیم های ارتجاعی،

کشمکش میان آمریکا و جمهوری اسلامی خطر حمله آمریکا به ایران را تشدید کرده است. اهداف و سیاستهای دو طرف این نزاع هیچ ربطی به منافع مردم ایران و کشورهای منطقه ندارد. همراه این کشمکشها، دارو دسته های اسلامی و قومی که مورد حمایت این یا آن طرف نزاع هستند ایران را در خطر پاشیدن شیرازه زندگی مدنی و تبدیل شدن به عراق دیگری در ابعاد به مراتب

وحشتناک تر قرار داده است.

در چنین شرایطی ما اعلام میداریم که:

1 - جمهوری اسلامی خود یک عامل مهم در آفرینش خطر جنگ و فراهم آوردن امکان تباهی جامعه ایران است. ما هرگونه سازش با جمهوری

- جمهوری اسلامی و تضمین آزادیهای سیاسی و اجتماعی است.
6 - ما پابندی خود را به رعایت و تضمین حقوق زیر برای مردم ایران اعلام میکنیم:
- الف- آزادی بی قید و شرط عقیده، بیان، مطبوعات، اجتماعات، تشکل، حزب و اعتصاب
ب- برابری کامل و بی قید و شرط زن و مرد در حقوق مدنی و فردی.
- لغو کلیه قوانین و مقرراتی که ناقض این اصل است.
پ- برابری کامل حقوق همه شهروندان، صرفنظر از عقیده، جنسیت، مذهب، ملیت، نژاد و تابعیت.
ت- اعلام جدایی کامل مذهب از دولت و آموزش و پرورش.
ث- لغو کلیه قوانین و مقرراتی که منشا مذهبی دارند. اعلام آزادی مذهب و بی مذهبی.
امضا کنندگان:
- ۱- حزب کمونیست کارگری - حکمتیست
 - ۲- حزب اتحاد کمونیسم کارگری
 - ۳- سلیمان قاسمیانی- جامعه شناس، فعال حقوق کودک و سخنگوی نهاد "اول کودکان" در سوئد
 - ۴- صلاح ایراندوست- فعال و شخصیت سیاسی و مسئول سایت ایران تریبون
 - ۵- آزاد زمانی- شخصیت سیاسی، فعال مدنی و حقوق کودکان
 - ۶- بیژن نیابتی- فعال سیاسی
 - ۷- یوسف اکرمی- فیلمساز مستقل
 - ۸- مسلح ریوار- نویسنده و ادیب
 - ۹- نسرین پرواز- فعال حقوق زنان
- ج- آزادی کلیه زندانیان سیاسی.
چ- لغو مجازات اعدام.
ح- بیمه بیکاری مکفی برای همه افراد آماده بکار بالای ۱۶ سال. پرداخت بیمه بیکاری مکفی و سایر هزینه های ضروری به کلیه کسانی که به علل جسمی یا روانی توان اشتغال به کار را ندارند.

نامه جوابیه حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان به حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

به کمیته رهبری حزب کمونیست کارگری - حکمتیست !

پس از درود و سلام ! ما بطور عام از مجموع تلاش های مبارزاتی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی ای که در عین مبارزه علیه جمهوری اسلامی به عنوان دشمن عمده کنونی خلق های ایران ، بخاطر جلوگیری از جنگ تحمیلی، تجاوز کارانه و اشغالگرانه امپریالیستی بر خلق های ایران، به عمل آید، پشتیبانی می نمائیم.
اما در رابطه به نامه ارسالی تان باید بگوئیم که نمی توانیم جواب مثبت به آن بدهیم. قبل از همه بخاطر اینکه این نامه مبتلا به ناسیونال شوونیسم مبتنی بر ایران محوری است. فراتر از آن حزب

کمونیست (مانونیست) افغانستان با مضمون ایدئولوژیک - سیاسی فراخوان و بیانیه ای که بیرون داده اید نمی تواند توافق نماید، چرا که در چندین مورد در تخالف با خط برنامه یی و اساسنامه یی حزب قرار دارد. حتی اگر نامه ارسالی شما و فراخوان و بیانیه منتشر شده شما دارای اینچنین کمبود هایی نیز نمی بودند، باز هم برای ما نهایت مشکل بود که با آنها توافق نمائیم. حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است و حزب کمونیست ایران (م ل م) نیز عضو " جا " است. ما هر اقدامی که در مورد مسائل

مربوط به ایران به عمل آوریم باید در هماهنگی با حزب کمونیست ایران (م ل م) باشد. از قرار معلوم رفقای ایرانی ما در برنامه مطرح شده شما شامل نیستند.
از اینجهت ما هم نمی توانیم در امضای فراخوان کنونی و بیانیه کنونی و برنامه های مبتنی بر این فراخوان و بیانیه شرکت نمائیم.
سعی خواهیم کرد هر چه زود تر بصورت مشخص یک ارزیابی ولو مختصر از فراخوان و بیانیه شما داشته باشیم.
در هر حال تقاضایی که از شما داریم این

بقیه در صفحه (31)

سیر رو به افزایش تشنج و درگیری در منطقه و وظایف ما

در صفحه (11)



یک سرباز پاکستانی در نزدیک خط مرزی افغانستان و پاکستان
در حال آماده باش در سنگر

کارزار دفاع از انقلاب نیپال

در صفحه (24)

ارزیابی مختصری از نامه ارسالی حزب کمونیست کارگری – حکمتیست ایران
به حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و اسناد ضمیمه آن

در صفحه (32)